

## ۲۵ منزل تا انقلاب اسلامی

● هدایت‌الله بهبودی

### اشاره

۱۱ سال کاری (۱۳۸۷-۱۳۷۶) طول کشید تا کتاب‌های «انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک» از جلد یک، به بیست و پنجم برسد. در این دهه، سروکار من با هزاران سندی بود که مرکز بررسی اسناد تاریخی در اختیارم گذاشت تا یک دوره حوادث و رخداد‌های دو سال ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ از زبان سندهایی که قرار بود به آگاهی از رویدادهای ایران بینجامد و دست‌اندرکاران وقت را برای سکون اتفاقات جاری در دل خیابان‌ها باز کند، روایت شود. در آن سال‌های ملت‌هت، چه کسی می‌توانست گمان برد که گزارش‌ها، بولتن‌ها و تلگرام‌هایی که از اتفاقات مملکت تهیه می‌شود، بیست سال بعد کنار هم بنشینند و یک دوره تاریخ انقلاب اسلامی را، در دو سال منتهی به پیروزی آن، واگویی کنند؟ هر کتابی که آماده چاپ می‌شود، مقدمه‌ای داشت که فشرده گزارش‌های منعکس شده در اسناد آن مجلد بود. کنار هم قرار گرفتن این گفتارهای کوتاه، مرور مستند حوادث آن دو سال است. هر یک از مقدمه‌ها، قدم‌گاه یا منزلی است که خواننده را به تماشای دهه پنجاه ایران می‌برد. این پانورامای تاریخی در دستان شماست.

### منزل اول

در سال ۱۳۵۶ چنگال بحرانی تازه، گریبان سلطنت پهلوی را گرفت؛ چنان که پی‌آمدهای آن پایان عمر رژیم را حتمی کرد. و آن بحرانی بود که با شهادت آیت‌الله سیدمصطفی خمینی آغاز شد. ایشان در واپسین ساعات روز ۵۶/۷/۳۰ در منزل خود در شهر نجف اشرف، به شیوه‌ای

نامعلوم به شهادت رسید.

شهید مصطفی خمینی از بدو شروع نهضت اسلامی همراه حضرت امام خمینی بود. ایشان اول بار در سال ۱۳۴۲ و پس از شروع نهضت دستگیر شد و پس از مدتی حبس، به ترکیه تبعید شد. پس از تغییر تبعیدگاه حضرت امام خمینی، ایشان نیز در سال ۱۳۴۴ از ترکیه به عراق رفت و در شهر نجف ساکن شد. آیت‌الله سیدمصطفی خمینی حدود ۱۳ سال در حوزه علمیه نجف اشرف به تدریس و تألیف و تربیت طلاب علوم دینی مشغول بود و در کنار فعالیت‌های علمی خود با انقلابیون مسلمان مرتبط بود و گاه تدارک آنان از ناحیه ایشان صورت می‌گرفت. روحیه انقلابی وی، مشوق بسیاری از مبارزان برای فراگیری فنون نظامی و چریکی بود. بیشتر این فعالیت‌ها نمی‌توانست از نظر جاسوسان رژیم شاه به دور باشد. به همین دلیل اگر هم درگذشت این روحانی مبارز را رویدادی طبیعی بدانیم، شخصیت مبارزاتی او انعکاسی جز شهادت، آن هم به دست رژیم شاه در اذهان مردم متبادر نمی‌کرد؛ هر چند خطرات به جای مانده از آن زمان نیز دلالت بر شهادت ایشان دارد. حجت‌الاسلام سیدمحمود دعایی درباره آن روز می‌گوید: «متأسفانه در بیمارستان پزشکی کشیک پس از معاینات اولیه تشخیص داد ایشان از دنیا رفته‌اند. با علائمی که روی پوست بدن وجود داشت مشخص بود که مرگ طبیعی نبوده و ناشی از یک مسمومیت است.»

۱۲

خانم معصومه حائری یزدی، همسر شهید حاج آقامصطفی نیز در این باره چنین می‌گوید:  
همان شب که حاج آقا مصطفی این طور شد، قرار بود که ساعت ۱۲ به منزل ما میهمان بیاید. من سخت مریض بودم. آقای دعایی که همسایه ما بود برایم دکتر آورد. از طرف دیگر آقامصطفی شبها مطالعه داشتند. آن شب ایشان گفته بود اگر میهمان آمد، من در را باز می‌کنم. شما بخوابید. ما دیگر نفهمیدیم که میهمانان چه موقع آمدند و کی رفتند و چه شد. صبح زود وقتی برای ایشان صبحانه می‌برند می‌بینند آقامصطفی نشسته ولی سرش به پایین خم شده است. فوراً رفتم بالا دیدم دست‌های آقامصطفی بنفش است و تکه‌های بنفش را روی سینه‌اش هم دیدم. آقامصطفی را بلافاصله به بیمارستان انتقال دادیم و وقتی خواستند از جسد او کالبدشکافی کنند، امام اجازه این کار را نداد و فرمودند عده‌ای بی‌گناه دستگیر می‌شوند و دستگیری اینها دیگر برای ما آقامصطفی نمی‌شود. از طرف دولت بعث عراق نیز از اعلام نظر پزشکان جلوگیری شد و نگذاشتند پزشکان نظر خود را اعلام کنند. چون صد درصد مسمومیت بود، حتی پزشکان را تهدید کردند.

مرگ غیرمنتظره آیت‌الله سیدمصطفی خمینی در حالی که هیچ‌گونه بیماری قلبی نداشت، با شروع فعالیت‌های سیاسی جدید امام در نجف از نظر همه یاران و شاگردان امام نمی‌توانست

بدون ارتباط باشد. دلیل آنان این بود که حاج آقامصطفی از شروع نهضت در سال ۱۳۴۱ در کنار امام قرار داشت، دست راست ایشان محسوب می شد و یک چهره انقلابی بود که با روحانیون، روشنفکران، دانشجویان مسلمان و مبارز داخل و خارج کشور ارتباط داشت. از این رو ساواک با به شهادت رساندن وی کوشید یک مخالف جدی را از سر راه رژیم برداشته و امام را تنها بگذارد.

پیگر آیت الله مصطفی خمینی را ساعت ۱۰ صبح از نجف به کربلا بردند و در آب فرات غسل دادند. و پس از تشییع باشکوهی در ایوان طلای مرقد حضرت امیر(ع) دفن شد. نقل است که حضرت امام پس از شهادت وی به همسر بزرگوارشان فرمودند: «امانتی خداوند متعال به ما داده بود و اینک از ما گرفت. من صبر می کنم. شما هم صبر کنید و صبرتان هم برای خدا باشد.»

فردای شهادت آیت الله مصطفی خمینی حوزه های علمیه نجف در عراق و قم و تهران تعطیل شد و علمای طراز اول ایران با برگزاری مجالس ختم، یاد و نام این روحانی مبارز را گرامی داشتند. با نگاهی به اسناد به جای مانده از ساواک، روشن می شود که مسئولین این سازمان امنیتی به هیچ وجه پیش بینی برپایی مجالس ختم و بزرگداشت این شهید را نمی کردند. به همین جهت مدیریت اداره کل سوم (پرویز ثابتی) با صدور دستورالعملی به مراکز ساواک در شهرهای مختلف از آنان می خواهد که مراقب برپایی مجالس ختم آیت الله سیدمصطفی خمینی باشند و اگر تمجیدی از امام خمینی شد، از برگزاری مجالس جلوگیری کنند. گستره این مجالس در سراسر کشور به نحوی بود که می توان گفت، فضای سیاسی کشور در این برهه از زمان تحت تأثیر مستقیم این حادثه و بیشترین دلمشغولی نیروهای امنیتی و انتظامی رژیم شاه متوجه این امر بوده است.

ثابتی، که معمولاً تحلیل های ساواک را از حوادث روز می نوشت، در بولتنی با عنوان «وضعیت هدف های ۳۱۲» می نویسد: «فوت مصطفی خمینی پسر روح الله خمینی در عراق به علت سکنه قلبی در تاریخ ۳۰/۷/۳۶ [۵۶۷/۳۰] مستمسک جدیدی به دست روحانیون افراطی و هواداران آنها داد تا مجدداً زمینه تحریک متعصبین مذهبی را فراهم نمایند. به مناسبت فوت یادشده مجالس متعددی در تهران و دیگر شهرهای کشور برگزار گردید و روحانیون افراطی فرصتی پیدا کردند تا از متوفی و پدرش تجلیل نمایند. در جریان برگزاری مجالس مذکور تعدادی از وعاظ افراطی مبادرت به عنوان مطالب تحریک آمیز و خلاف مصالح عمومی نمودند و عده ای از متعصبین مذهبی نیز شعارهایی به نفع خمینی و علی شریعتی دادند. نکته حائز توجه در برگزاری مجالس مذکور تعداد مجالس تشکیل شده و هماهنگی کلام روحانیون و وعاظی بود که در این مجالس سخنرانی می کردند و این نشان می داد که فعالیت ها عموماً در جهت و محور مشخص قرار دارد و متعصبین مذهبی و روحانیون افراطی از

کانال‌های مختلف با یکدیگر در ارتباط هستند. این هماهنگی و ارتباط در مراسمی که به مناسبت چهلمین روز درگذشت متوفی در قم و برخی دیگر از شهرهای کشور برپا گردید، مجدداً تجلی پیدا کرد، ضمن آنکه وسعت تبلیغات گذشته را نیز به همراه داشت. در مراسمی که به مناسبت چهلمین روز فوت یادشده در شهر قم برگزار گردید، عده کثیری از طبقات مختلف مردم شهر قم و عده‌ای از دانشجویان متعصب مذهبی مراکز عالی آموزشی شرکت داشتند که بعد از پایان این مراسم تظاهراتی از طرف عده‌ای از شرکت‌کنندگان در مجلس مذکور و خیابان‌های شهر قم انجام گرفت و شیشه‌های شعب بانک‌ها در این شهر توسط اخلاک‌گران شکسته شد. اخلاک‌گران حتی قصد اشغال مدرسه فیضیه را که بعد از تظاهرات اخلاک‌گرانه طلاب علوم دینی در سال ۲۵۳۴ [۱۳۵۴] تعطیل شده بود داشتند که با مقاومت مأمورین انتظامی مواجه و متفرق گردیده‌اند. در این مجلس قطعنامه‌ای در ۱۳ ماده نیز قرائت و طی آن بازگشت خمینی به ایران درخواست شده بود.»

این تحلیل، هر چند از دیدگاهی امنیتی نگاشته شده است، اما از آن جهت که شهادت آیت‌الله سیدمصطفی خمینی از عوامل عمده شتاب‌زای نهضت اسلامی ایران بوده است، با دیگر تحلیل‌ها و تفسیرها مشابه است. مصاحبه‌گر جریده لوموند که گفت‌وگویش با حضرت امام خمینی در سال ۱۳۵۶ انعکاس وسیعی در جهان داشت، قبل از آغاز مصاحبه‌اش در مقدمه‌ای می‌نویسد: «وی [امام خمینی] از سال ۱۹۶۵ به بعد یعنی پس از طی یک دوران تبعید در ترکیه، در نجف بسر می‌برد و مرگ (یا قتل) پسرش دلیلی برای شورش‌های متوالی شده است که هر چهل روز یک بار ایران را به لرزه درمی‌آورد.»

در نیمه اول سال ۱۳۵۶ رویدادی که توانسته باشد به جهت سیاسی وحشت رژیم پهلوی را برانگیزد، وجود ندارد. تنها حادثه‌ای که توانست تا حدی نظام حاکم و دستگاه امنیتی آن را تحت تأثیر قرار دهد، درگذشت دکتر علی شریعتی پس از هجرت از ایران بود. مرگ مشکوک این نویسنده متفکر مبارز، واکنش‌های قابل توجهی در ایران و نیز خارج از مرزها داشت. گزارش‌هایی که منابع ساواک از برخی از مجالس ترحیم و مراسم چهلم دادند و یا دستگیری جوانانی که به مناسبت رحلت دکتر شریعتی علیه رژیم شاه در تهران و در مسجد ارک تظاهرات کرده بودند، حاکی از واکنش‌های مردم و نیز توجه و سرکوب دستگاه امنیتی رژیم است. بقیه رویدادهای سیاسی ضد رژیم یا تحت نظارت ساواک صورت می‌گرفت و یا با مراقبت‌های ویژه پس از حصول اطمینان از بی‌اثر بودن آنها علیه نظام حاکم، تلویحاً اجازه فعالیت می‌یافت، از این قبیل بود: انتشار اعلامیه‌ها و بیانیه‌ها، انتشار نامه‌های سرگشاده و یا تشکیل محافل گروهی. برای مثال انتشار اعلامیه ۶۴ تن از وکلا در ۲۰ تیرماه ۱۳۵۶ که به دنبال طرح لوایح مربوط به وزارت دادگستری در مجلس شورای ملی صادر شد؛ انتشار اعلامیه ۵۳ تن از قضات دادگستری تهران

در شهریورماه ۱۳۵۶؛ و یا انتشار نامه سرگشاده با امضاء داریوش فروهر، کریم سنجابی و شاپور بختیار خطاب به شاه در ۲۲ خرداد ۱۳۵۶. همچنین اعلامیه‌های نهضت رادیکال ایران در مقاطع مختلف که رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای سرپرستی آن را به عهده داشت و یا نامه سرگشاده ابوالفضل قاسمی به هویدا (قاسمی خود یکی از عوامل ساواک بود).

در اول مرداد ۱۳۵۶ اعلامیه‌های علی اصغر حاج‌سیدجوادی به مناسبت درگذشت دکتر علی شریعتی و یا علیه جمشید آموزگار (نخست‌وزیر) و سپهبد آزموده؛ اعلامیه کانون نویسندگان ایران به یاد مرحوم جلال آل‌احمد و یا مناسبت‌های دیگر و... منتشر شد ولی این اعلامیه‌ها، بیانیه‌ها و نامه‌ها وحشت رژیم و دستگاه امنیتی آن را بر نمی‌انگیخت و حتی ساواک، دستور داشت روش مقابله خود را با صادرکنندگان این دست از نامه‌ها و اطلاعیه‌ها تغییر دهد و با آنان مماشات کند. از اوایل سال ۱۳۵۶ طی دستورالعملی، ساواک مجبور شد در مقابل افراد و گروه‌هایی که به قانون اساسی و مبانی نظام شاهنشاهی معتقد بودند اما دست به تنقید و اعتراض مکتوب می‌زدند مدارا کند. به همین دلیل شیوه برخورد نیروهای ساواک با این طیف - که معمولاً شامل عناصر جبهه ملی، حزب ایران، حزب ملت ایران، نهضت رادیکال ایران، حزب زحمتکشان ملت ایران، نهضت آزادی، حزب مردم ایران، جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران و کانون نویسندگان ایران می‌شد - تغییر کرد و نفوذ، گم‌کردن جاسوس‌های بیشتر، مراقبت و ارباب، جای دستگیری، زندان و شکنجه را برای آنها گرفت. برای نمونه در سال ۱۳۴۹ وقتی که داریوش فروهر اعلامیه‌ای علیه جدایی بحرین از ایران منتشر کرد، بلافاصله دستگیر شد و نزدیک به دو سال به زندان افتاد، اما در سال ۱۳۵۶ با وجود انتشار بیانیه‌ها، خبرنامه‌ها، تشکیل جلسات گروهی و حتی مصاحبه با خبرنگاران خارجی درباره خفقان حاکم بر ایران، خبری از تهدید و دستگیری نیست. ساواک در این سال روش‌های دیگری پیشه کرد. از جمله آنهاست: نگارش و پخش اعلامیه‌های افشاگرانه علیه گروه‌های یادشده با امضاهای مجعولی چون «جانبازان استقلال ایران»، «گروه میهن‌پرستان» و ... یا استخدام چماقداران برای ضرب و شتم این افراد، همچون حادثه کاروانسراسنگی در اول آذر ۱۳۵۶. این شیوه برخورد سرد، هر چند در برخی مقاطع با نهضت امام خمینی و گروه‌ها و افراد مرتبط با آن یکسان بود، اما در بسیاری از موارد شکل گرم و خونین به خود گرفت. شهادت آیت‌الله سیدمصطفی خمینی در اول آبان‌ماه، کشتار طلاب علوم دینی و مردم قم در ۱۹ دی‌ماه ۱۳۵۶ و قتل عام مردم تبریز در ۲۹ بهمن همین سال و حوادث سال ۱۳۵۷ نشان برخورد خونین عوامل امنیتی و انتظامی رژیم شاه با نهضت اسلامی ایران است.

به هر حال سلسله حوادثی که پس از اول آبان‌ماه ۱۳۵۶ در ایران روی داد، مبدأ تحول بزرگ و بی‌نظیری در تاریخ این کشور شد.

وارجعی الی ربک

بالنہال تأسف فرزند برومند بزرگ

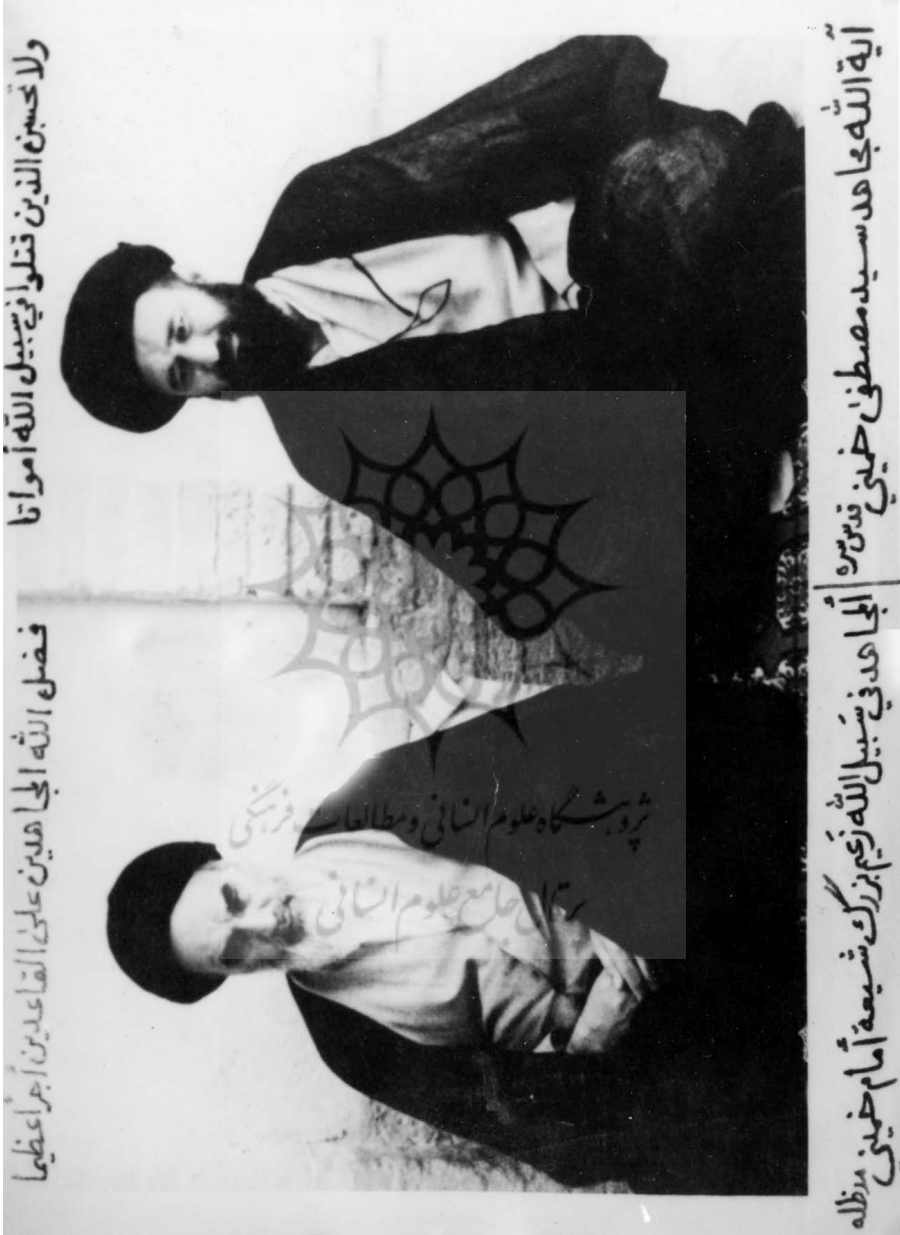
مرجع عالیقدر حضرت آید اللہ

العظمیٰ حمیدی دام عاہد جناب

طرح آقا مصطفیٰ دعوت حق ربیبک

لغت

سنت مسجد اعظم





جمعیت آموزگار نخست‌وزیر در مجلس شورای ملی



## منزل دوم

پس از شهادت آیت‌الله سیدمصطفی خمینی (۱۳۵۶/۸/۱) فضای سیاسی ایران شاهد حوادثی بود که در دو دهه چهل و پنجاه، تجربه‌ای بی‌نظیر به شمار می‌آمد. اول این که سخنرانی‌های فراوانی در بزرگداشت شخصیت این شهید برپا شد. تعداد این سخنرانی‌ها به همراه محتوای سیاسی آنها نه تنها پهنه ایران، بلکه کشورهای همسایه و بسیاری از محافل دانشجویی در اروپا، آمریکا و آسیا را دربر گرفت. دوم این که در این مجالس تنها به گرامیداشت آیت‌الله سیدمصطفی خمینی بسنده نشد، بلکه نام امام خمینی که سال‌ها زندانی سینه‌ها و گلوها شده بود بر زبان آمد و بالاتر از آن وعاظ و خطبای این مراسم خواست‌هایی مطرح کردند که پیش از آن بیانش مستوجب گرفتاری و مجازات سخت بود: بازگشت امام خمینی از تبعید، آزادی زندانیان سیاسی، آزادی قلم، بیان و مطبوعات و... هر چند محمدرضا پهلوی خود را ملزم به رعایت آنچه که فضای باز سیاسی نامیده شده بود، می‌دید؛ با این حال تعداد قابل توجهی از روحانیان پس از این سخنرانی‌ها دستگیر و تبعید شدند. از این زمان، چرخه مبارزه با رژیم پهلوی گردشی معلوم یافت و می‌توان حدس زد چنانچه حادثه تازه‌ای روی نمی‌داد این چرخه همچنان علیه عمر رژیم شاه به گردش خود ادامه می‌داد. اما رویدادی که در دی‌ماه ۱۳۵۶ (هشتاد روز پس از شهادت آیت‌الله سیدمصطفی خمینی) در شهر قم رخ نمود به فروپاشی سلطنت سرعتی فوق‌العاده داد. این حادثه همانا کشتار طلاب و مردم این شهر بود که نسبت به چاپ مقاله‌ای موهن در روزنامه *اطلاعات* (۵۶/۱۰/۱۷) اعتراض کرده بودند. پیش‌بینی سقوط رژیم شاه پس از این حادثه، اول بار در پیامی که حضرت امام خمینی به مناسبت کشتار ۱۹ دی قم نوشتند، صورت گرفت. در این پیام که به تاریخ ۱۳۵۶/۱۱/۲ خطاب به ملت ایران نوشته شد، آمده بود: «من به ملت شریف ایران مژده می‌دهم که رژیم جائرانه شاه نفس‌های آخرش را می‌کشد».

مژده رهبر انقلاب اسلامی، یک سال بعد تحقق یافت. بعدها نیز (پس از انقلاب) برخی از سیاستمداران داخلی و خارجی حادثه ۱۹ دی قم را از عوامل عمده سقوط نظام موروثی سلطنت دانستند. مهندس مهدی بازرگان در این باره نوشت: «عامل مؤثری که توجه، تجمع و توحید همه طبقات سراسر کشور را به مبارزات علیه اوضاع و دستگاه حاکم جلب و تحریک می‌نمود و از فداکاری و شهادت سرچشمه می‌گرفت، اربعین‌های زنجیره‌ای بود که بهانه و موجبات آن را سیاست و تبعیت دستگاه شاه تحت حمایت آمریکا در کشتار ۱۹ دی‌ماه مردم قم و در کشتارهای بعدی تبریز و یزد و شهرهای دیگر فراهم آورده بود.» و دکتر کریم سنجابی در این مورد گفت: «خلاصه در همین اوان، حالا یا جلوتر یا بعد از آن بود که مقاله‌ای در روزنامه *اطلاعات* علیه آیت‌الله خمینی منتشر شد و بعد که تحقیق کردیم معلوم شد که این مقاله را وزیر تبلیغات دولت یعنی آقای داریوش همایون نوشته

و به روزنامه تحمیل کرده که یکی از عوامل مؤثر تحریک مردم و تحریک روحانیت و مؤمنین علیه دستگاه و آغاز انقلابات و جنبش علنی روحانیون گردید.» آنتونی پارسونز نیز با اتکا به دیدگاه‌های خود نوشت: «واقعاً قم که سربازان تعدادی از مردم را از پای درآوردند باعث اغتشاشات بیشتری شد و آن هم به کشتار بیشتری منجر گردید و سرانجام دوره‌ای از ویرانگری و نافرمانی از دولت آغاز شد که شاه مقتدر و پایه‌هایی را که او و پدرش در طول بیش از شصت سال پی‌ریزی کرده بودند، از میان برداشت.»

مسئلاً کشتار ۱۹ دی قم از عوامل شتابزای نهضت اسلامی ایران بود و از مقاطع مهم و قابل بررسی در این نهضت به شمار می‌آید.

آن روز وقتی که پاکت ممه‌پور به مهر دربار محمدرضا پهلوی از دفتر امیرعباس هویدا خارج می‌شد، کسی از کارگزاران رژیم شاه گمان نمی‌برد که این نامه، مثل آتشی به دامن نخ‌نمای رژیم شاهنشاهی بیفتد و نهاد آن را برای همیشه در این کشور بسوزاند.

پیک دربار نامه را به داریوش همایون که در یک نشست حزبی شرکت کرده بود، رساند. همایون از مفاد نامه باخبر بود، چون پیش از دریافت آن هویدا با تلفن او را در جریان قرار داده بود. هویدا گفته بود که این نامه حاوی مقاله‌ای است که حتماً باید در یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار چاپ شود. داریوش همایون روزنامه *اطلاعات* را برگزید. خبرنگار این روزنامه که برای تهیه خبر از این نشست حزبی در جلسه شرکت داشت، بی‌آنکه از محتوای این نامه سفارش شده از دربار باخبر باشد، آن را گرفت و با کنجکاوی راهی خیابان خیام شد.

فرهاد مسعودی، صاحب امتیاز روزنامه *اطلاعات*، پس از باخبر شدن از مفاد مقاله، آن را برای آینده روزنامه *اطلاعات* خطرناک یافت و نگران واکنش علما و روحانیان در قم شد. مسعودی خیلی زود در تماس‌هایی با وزیر اطلاعات و جهانگردی (همایون) و نخست‌وزیر (آموزگار) قانع شد که این مقاله به دستور شاه نوشته شده است و حتی برخی از مفاد تند و تحریک‌آمیز آن به خواست او در مقاله گنجانده شده است.

صاحب امتیاز روزنامه *اطلاعات* فقط می‌توانست مقاله را به صفحات فرعی روزنامه هدایت کند تا شاید از ضرب آن بکاهد. او صفحه هفت را انتخاب کرد؛ صفحه اندیشه‌ها و بی‌آنکه بتواند عنوان مقاله را تغییر دهد (ایران و استعمار سرخ و سیاه) و یا بفهمد که نویسنده آن کیست (احمد رشیدی مطلق) به حروفچین‌های خود گفت که تیترو نام نویسنده را با حروف نازک بچینند.

صبح هفدهم دی ماه ۱۳۵۶ صفحات بسته شده روزنامه، راهی چاپخانه شد. غرور شاه منجر به حماقت بزرگ او شده بود. او دستور نگارش مقاله «ایران و استعمار سرخ و سیاه» را در حالی داده بود که پیش از آن، مضامینش را در گفت‌وگو با خبرنگار یک مجله

آمریکایی بیان کرده بود، اما گزارش وزارت امور خارجه ایران از عراق در این باره که «آیت‌الله خمینی در رساله عملیه خود سلطنت را غیرشرعی اعلام کرده و این نظر در چاپ جدیدی از توضیح‌المسائل ایشان منتشر شده است» خشم او را به آن حد برانگیخت که دستور نگارش این مقاله را داد. او به هویدا دستور داد که در ردّ و ذمّ امام خمینی مقاله‌ای تهیه کند و برای چاپ به روزنامه‌ها بدهد.

پیش از این، وزارت اطلاعات و جهانگردی سفارش‌های مطبوعاتی دربار را (بنا به وظیفه‌ای که عرف شده بود) به انجام می‌رساند. معمولاً اسدالله علم - که در آن زمان از بیماری سرطان خون رنج می‌برد و بالاجبار از سمت وزارت دربار کنار گذاشته شده بود - این سفارش‌ها را به دولت و وزارت اطلاعات و جهانگردی دیکته می‌کرد. اما امیرعباس هویدا، وزیر وقت دربار، مقاله را در دفتر مطبوعاتی خود تهیه کرد و شاید به خاطر اختلافی که با جمشید آموزگار (نخست‌وزیر) داشت، مایل بود از بالای سر او عمل کند.

با پخش سراسری روزنامه اطلاعات و رسیدن آن به شهر قم، اولین واکنش‌ها آغاز شد. طلبه‌های جوان پس از خواندن مقاله، از اینکه به مقتدا و مراد در تبعیدشان اهانت شده بود، به خشم آمدند. در برخی مدارس علمیه، بریده مقاله ایران و استعمار سرخ و سیاه به تابلوی اعلانات مدرسه چسبانده شد و خبر در اولین ساعات توزیع روزنامه در سطح شهر قم پخش شد.

اگر خلعتبری وزیر وقت امور خارجه، گزارش سفارت ایران از عراق را به شاه نمی‌داد، اگر شاه شخص متفرعنی نبود، اگر هویدا شاه را قانع می‌کرد که چاپ چنین مقاله‌ای به نفع سلطنت او نیست، و اگر... اما «اگرها» در واقعیت‌های تاریخی راهی ندارند. به همین دلیل شب هجدهم دی ماه، ایران آبستن حوادث بزرگی شد.

دانشجویان علوم دینی در اولین اقدام خود پس از مشورت با مدرسین حوزه‌ها تصمیم گرفتند فردا (یکشنبه ۱۸ دی ماه) بر سر کلاس‌ها حاضر نشوند. تعطیل شدن کلاس‌ها، اعتراض شهر قم را علنی کرد و این اعتراض با شعارهای ۲۵۰ تن از طلاب مدرسه خان که از محل این مدرسه تا میدان آستانه راهپیمایی کردند و با هجوم مأموران امنیتی متفرق شدند، شکل جدی‌تر و آشکارتری به خود گرفت. برخی طلبه‌ها صبح روز هجدهم دی به منزل علمای طراز اول شهر قم رفتند و از آنان خواستند به اهانت‌های مقاله درج شده در روزنامه اطلاعات اعتراض کنند. همراهی بسیاری از مدرسین موجب شد، طلبه‌ها - که اینک مردم عادی نیز در بین آنها دیده می‌شدند - بعد از ظهر روز هجدهم در گردهم‌آیی بزرگی در مسجد اعظم شرکت کنند. بعد از ظهر، بیش از ۲۰۰۰ نفر صحن و شبستان این مسجد را پر کردند. شعارهای این روز همچون دیروز بود: درود بر خمینی - مرگ بر استبداد.

با غروب آفتاب و آغاز نماز شعارها فروکش کرد و جماعت به نماز برخاستند. پس از پایان نماز آیت‌الله شیخ مرتضی حائری یزدی سخنرانی کرد و با اظهار تأسف از مقاله چاپ شده در روزنامه اطلاعات گفت که بیم آن می‌رود چنانچه مطلبی در این محل گفته شود اینجا را نیز مانند مدرسه فیضیه تعطیل کنند.

تظاهرات، پس از نماز مسجد اعظم ادامه یافت. آن شب خیابان‌های قم شعارهای فراوانی شنید و حتی شکسته شدن شیشه بانک صادرات را. راهپیمایی شب نوزدهم دی‌ماه با آرامش خاتمه نیافت. درگیری‌های پراکنده، عده‌ای زخمی به جا گذاشت. آن شب هنوز لوله اسلحه‌ها به سمت پایین کشیده نشده بود.

اهالی بازار با دیدن حرکت حوزه علمیه به حمایت از آن تصمیم گرفتند مغازه‌های خود را در روز نوزدهم دی باز نکنند. بازار قم در این روز تعطیل بود. شهر در التهاب خبر و حوادث دیروز آرام نداشت. سازمان اطلاعات و امنیت قم و شهربانی این شهر به کمک نیروهایی که از تهران وارد قم شده بودند، در سطح شهر، به ویژه در حوالی مدارس علمیه، مرقد حضرت فاطمه معصومه (س) و خوابگاه‌های طلاب متمرکز شده بودند. گزارش‌های دیشب ساواک قم به تهران لحظه به لحظه ارسال شده بود و در آخرین نتیجه، تهران، دستور برخورد خونین را به قم داده بود. این تصمیم در زمانی گرفته شد که شاه موظف بود آداب حکمرانی را بر اساس حقوق بشر رعایت کند، اما گویی این وظیفه شامل اندیشمندان دینی نمی‌شد.

همه مدرسین جز آقای سیدکاظم شریعتمداری کلاس‌های درس خود را تعطیل کردند. قرار تجمع در صبح نوزدهم، مسجد اعظم بود. پیش از آن حدود ۳۰۰ نفر از طلبه‌ها به محل برپایی کلاس‌های آقای شریعتمداری رفتند و از ایشان خواستند به احترام همراهی با بقیه علما و توهین به امام خمینی، کلاس درس خود را تعطیل کند. وی از این خواست ناراحت شد و آن را توهین به خود تلقی کرد، اما دست آخر از ادامه تدریس خودداری نمود.

ساواک قم در گزارشی که به تهران ارسال کرد، نوشت: «ساعت ۱۰:۳۰ صبح بیش از پنج هزار نفر از طلبه‌های علوم دینی در مسجد اعظم اجتماع کردند و از آنجا به منزل چند تن از روحانیون رفتند و از آنان خواستند که از آیت‌الله خمینی دفاع کنند.» پیش از ظهر آیت‌الله آملی و علامه سیدحسین طباطبایی برای تظاهرکنندگان که به محل سکونت آنها رفته بودند، سخن گفتند.

نیروهای شهربانی با آرایش ضدشورش، ماشین‌های آبپاش، نفربرهای ارتشی و مأموران مخفی امنیتی در انتظار تجمع بعد از ظهر مردم قم بودند؛ قراری که دهان به دهان همه گشته بود: خیابان بیگدلی، منزل آیت‌الله نوری.

بعد از ظهر، پس از سخنان آقای نوری، موج جمعیت که حداقل به ده هزار نفر می‌رسید،

شروع به حرکت کرد. اولین نشانه‌های درگیری به وسیله مأموران رژیم رخ داد. یکی از آنها شیشه بانک صادرات را با لگد شکست و پاسبان دیگری که لباس رسمی داشت همان شیشه را با پاره آجر نشانه گرفت. همین بهانه کافی بود که لوله اسلحه‌ها به طرف پایین کشیده شود. با فریاد فرمانده نیروهای امنیتی تیراندازی شروع شد. با به زمین افتادن تعدادی از مردم، جمعیت در کوچه‌های اطراف پناه گرفت و فشرده‌گی تظاهرات از هم گسست. عده‌ای با هر آنچه که به دست می‌آوردند مقابل مأموران مسلح رژیم می‌ایستادند: سنگ، شاخه درخت و... جنگ و گریز از آن ساعت تا پاسی از شب ادامه یافت. صدای تیراندازی بی‌وقفه بود. مجروحان به بیمارستان بزرگ شهر منتقل شدند و عده‌ای برای آگاهی از حال و روز مصدومین رو به روی بیمارستان اجتماع کردند.

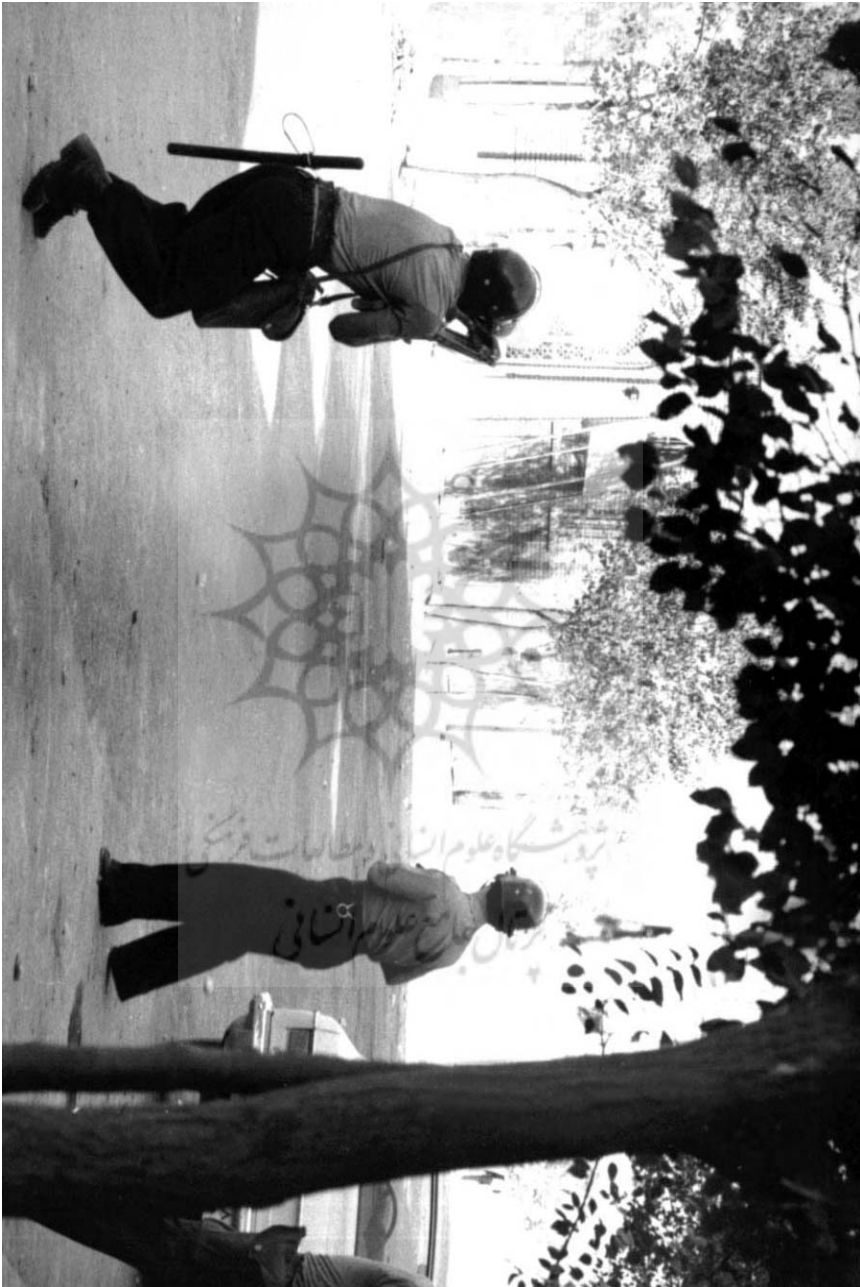
التهاب شهر قم با ریخته شدن خون حداقل شش شهید و ده‌ها مجروح، ظاهراً فروکش کرد، اما مادر تاریخ، تکان‌های نطفه انقلاب را بیش از پیش حس کرد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی









## منزل سوم

سومین عامل شتابزای انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۶، قیام مردم تبریز در ۲۹ بهمن ماه ۱۳۵۶ بود. این حادثه در چهلمین روز شهادت تعدادی از طلاب و مردم قم صورت گرفت و نشان داد که آحاد مردم خواستار ادامه نهضت هستند و فرصت‌ها را برای بروز این خواست از کف نخواهند داد.

## شرح کوتاه ماجرای آن روز

از قرار تجمع در مسجد قزلی (میرزا یوسف مجتهدی) شروع شد. قرار گردهم‌آیی مردم ساعت ۱۰ صبح بود. زمان این قرار در اعلامیه‌ای نوشته شده بود که ۲۸ بهمن به امضای آیت‌الله سید محمدعلی قاضی طباطبایی و ده تن دیگر از علمای تبریز رسیده بود و همان شب در سطح شهر پخش شده بود. سه روز پیش از این نیز در بیست‌وپنجم بهمن آقایان شریعتمداری و گلپایگانی به مناسبت گرامی‌داشت چهلمین روز شهادت قم اعلامیه‌هایی نوشته بودند و این روز را عزای عمومی اعلام کرده بودند. همه مردم می‌دانستند که فردا - شنبه - یک روز عادی نخواهد بود.

مشهدی محمد عرفان، خادم مسجد قزلی، از میدان ساعت گذشت. ساعت غول‌پیکر شهر همچنان خاموش بود. از عابری سؤال کرد. ساعت ۹ صبح بود. پا تند کرد. دیشب پیک آیت‌الله قاضی طباطبایی به او گفته بود که صبح در مسجد را باز کند. مشهدی محمد به نزدیکی‌های مسجد که رسید با انبوهی از جمعیت روبه‌رو شد. آرام جلو رفت. جلو رفت تا در مسجد را باز کند. سه نفر که لباس پلیس به تن داشتند مقابل او درآمدند و گفتند که مراسم بیرون از مسجد برگزار می‌شود؛ باید در بسته بماند. سرگرد مقصود حق‌شناس رئیس کلانتری بازار کمی آن طرف‌تر ایستاده بود. تعدادی از جوانان از جمعیت جدا شدند و به طرف او رفتند. از او خواستند بگذارد در مسجد باز شود تا مراسم چهلم شهادت قم شروع گردد.

سرگرد حق‌شناس که عصبانی بود و کسی به فریادهای «پراکنده شوید» او گوش نکرده بود، خطاب به آن جوانان گفت: «نمی‌شود، در این طویله باید بسته بماند!»

خون «محمد تجلا» با شنیدن این حرف سرگرد حق‌شناس به جوش آمد. همان نزدیکی پاره‌آجری یافت و با همه کینه خود آن را به طرف سرگرد پرت کرد. سرگرد اسلحه کمربندی‌اش را کشید و سینه محمد را نشانه رفت. محمد ۲۲ ساله به زمین افتاد. مردم هیچان زده شدند و فریادشان بلند شد. همه آنانی که می‌خواستند پیکر بی‌جان محمد را از زمین بردارند، تهدید به مرگ شدند. مشهدی محمد با دیدن این صحنه‌ها از کنار آن سه نفر گذشت و به طرف مسجد

شعبان رفت. آیت‌الله قاضی طباطبایی در مسجد شعبان منتظر بود.

یحیی لیقوانی، رئیس ساواک آذربایجان شرقی، از چهارراه شهناز گذشت. متوجه شد اوضاع عادی نیست. او می‌دانست بیشتر مغازه‌های شهر و بازار تبریز امروز تعطیل خواهد بود. او می‌دانست که امروز شیشه دو - سه بانک صادرات خواهد شکست و احیاناً تعدادی از دانشجویان دانشگاه آذربادگان در سطح شهر شعار خواهند داد. همین و نه بیشتر. اما آنچه می‌دید با حدس‌های چند روز اخیر او فرق داشت. او لحظه‌ای پیش، از سپهبد اسکندر آزموده، استاندار، خداحافظی کرده بود تا به ساختمان مرکزی ساواک برود. چند روزی بود که سپهبد به دشت مغان رفته بود، اما دیشب به خواست لیقوانی به مرکز برگشت تا در صورت نیاز، شورای هماهنگی استان را تشکیل دهند. سپهبد آزموده که در مصرف الکل زیاده‌روی می‌کرد، امروز صبح با سردردی که از باده‌گساری دیشب داشت، به دیدار لیقوانی رفت. لیقوانی به سرعت به سمت ساواک راند تا سرلشکر قهرمانی، رئیس شهرداری استان را در جریان وضعیت غیرعادی شهر قرار دهد. در آن سوی شهر، در دانشگاه، دانشجویان با گارد دانشگاه درگیر بودند. آنان با برنامه قبلی موانعی بر سر راه افراد گارد ایجاد کرده بودند. گارد با شنیدن صدای صلوات و شعارهای تند، خود را به محل رسانده بود. کوکتل مولوتف‌هایی که از دیشب آماده شده بود، یکی پس از دیگری به سوی خودروهای گارد که پشت موانع ایستاده بودند برخورد کرد و آنها را به آتش کشید. فرمانده گارد خیلی زود دستور عقب‌نشینی داد و دانشگاه در ساعات اولیه صبح به دست دانشجویان افتاد.

شعاری که از دهان مردم فریاد می‌شد این بود: «یاشاسین خمینی».

خشم مردم بالا گرفت و تظاهرات شروع شد. عده‌ای به طرف بانک صادرات رفتند، عده‌ای به سوی بانک شهیار، برخی به طرف مشروب‌فروشی هارطونیان و بعضی به سوی سینما دریای نور. در خیابان پهلوی جنازه‌ای روی دست مردم در حرکت بود. صاحب جنازه که روی لباس‌هایش چندین وصله دیده می‌شد، کارگر ساختمانی نیمه تمام بود که قبل از شهادت با شوق فریاد زده بود: «بیز بو شاهی ایسته میروخ - والسلام».

لیقوانی پس از رسیدن به اتاق خود و خواندن اولین گزارش‌های مأموران ساواک از سطح شهر، پی به گستردگی قیام برد و بلافاصله با تهران تماس گرفت. خبر خیلی زود به گوش محمدرضاپهلوی رسید. شاه در تماسی با جمشید آموزگار، نخست‌وزیر، گفت که پمپ‌بنزین‌ها، مخازن نفت و کارخانجات تحت شدیدترین حفاظت‌ها قرار گیرند و هرگونه مقاومتی سرکوب شود. پیام شاه ساعت ۱۱ صبح به تبریز رسید. لیقوانی، سرتیپ سعیدی، فرمانده ژاندارمری، لشکر قهرمانی، سرلشکر بیدآبادی، فرمانده مرکز آموزش‌های پشتیبانی، و سپهبد اسکندر آزموده - که

هنوز سردرد داشت - دور هم جمع شدند و جلسه شورای هماهنگی استان رسمیت یافت. خبرهای سرلشکر قهرمانی حاکی از عقب‌نشینی همه نیروهای شهربانی در سطح شهر بود. قرار شد خیلی سریع یگان‌های تیپ ۲ مرنده و یک گردان از نیروهای مراغه به سمت تبریز حرکت کنند و جای نیروهای فراری شهربانی را بگیرند. در تبریز شایع شده بود نیروهایی که در پادگان‌های این شهر مستقر هستند، هیچ میلی به رویارو شدن با مردم ندارند. همچنین تصمیم گرفته شد دو دستگاه تانک چیفتن، دو دستگاه نفربر و یک تانک اسکورپین برای نشان دادن جدیت در سرکوب این قیام، خود را به خیابان‌ها برسانند.

آخرین تصمیم این بود: استاندار با آیت‌الله قاضی طباطبایی تماس بگیرد و بگوید مراسمی که صبح برپا نشد می‌تواند بعد از ظهر در مساجد مختلف برگزار شود به شرطی که مردم به رعایت نظم و آرامش دعوت شوند. وقتی سپهبد آزموده تلفنی با آیت‌الله قاضی صحبت می‌کرد، لحنش به شدت شتابزده بود.

اکنون بخشی از جمعیت، ساختمان حزب رستاخیز تبریز را تصرف کرده بود. در اینجا نیز مثل همه جا اولین چیزی که با شدت به زمین می‌خورد، قاب عکس شاه و فرح دیبا بود. چهارده خودرویی که در حیاط ساختمان حزب پارک شده بود، به آتش کشیده شد. در آن لحظه همه کسانی که آنجا بودند فریاد جوانی را که بر بام ساختمان حزب ایستاده بود، شنیدند: «ستار! دورباخ، هر قطره قانیندان، مینلرحه ستار قالخو بدور.»

دانشجویان دانشگاه که پس از به زانو درآوردن گارد وارد خیابان‌ها شده بودند، مراقب بودند مردم خشمگین شعله‌های خشم خود را به همه جا سرایت ندهند. بانک‌هایی که در طبقه بالای خود واحد مسکونی داشتند، آتش نگرفتند، اما پول‌هایشان روی آسفالت خیابان طعمه حریق شد. شیرخوارگاه‌ها و مراکزی از این دست که نام خواهران یا دختران شاه را روی خود داشتند، فقط سردرهای خود را از دست دادند.

غیر از محمد تجلا - که دانشجو بود - محمدباقر رنجبر آذرفام و رحیم صفوی هم تیر خوردند. محمدباقر ده روز بعد به شهادت رسید، اما رحیم صفوی - که بیست سال بعد فرماندهی سپاه پاسداران را به عهده گرفت - جان سالم به در برد و پای زخمی‌اش را پنهانی مداوا کرد. ساعت پنج بعد از ظهر ارتش بر همه جای شهر مسلط شد و چهره‌ای از حکومت نظامی نشان داد. در آماری که همین زمان روی میز لیقوانی بود، این طور نوشته شده بود: «۵۸۱ نفر دستگیر شده، ۹ نفر کشته، ۱۱۸ زخمی، ۴۳ بانک، ۲ سینما، یک هتل، کاخ جوانان، ساختمان حزب رستاخیز، شرکت تعاونی روستایی و تعدادی اتومبیل شخصی و دولتی به آتش کشیده شده. (چند روز بعد تعداد شهدای تبریز به ۱۳ نفر رسید: یک کشاورز، یک معمار، دو دانشجو، سه دانش‌آموز،

چهار کارگر و دو همشهری).

در آمار ساواک نامی از انجمن ایران و آمریکا نبود، اما کنسول آمریکا در تبریز خیلی زود از حمله مردم به این انجمن آگاه شد. او تمام آن روز حوادث این شهر را دنبال کرد و در واپسین ساعت‌های روز ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ این یادداشت را به سفارت آمریکا در تهران مخابره کرد: «بیشتر تظاهرکنندگان را مردان جوان تشکیل می‌دهند و اهدافشان مظاهر جامعه غیرمذهبی از قبیل سینماها و کلوب‌هاست. نیروهای اجتماعی و مذهبی به حالتی درآمده‌اند که کنترلشان آسان نیست. شاه [شاید] با تعویض استاندار آذربایجان و تحت انضباط درآوردن ساواک و مقامات پلیس این استان به شورش‌های تبریز واکنش نشان دهد. با این حال چهل روز بعد باز هم در شهرهای مختلف ایران تظاهرات خشونت‌باری به وقوع خواهد پیوست.»



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



گوشه‌ای از تظاهرات مردم تبریز

## فصلنامه مطالعات تاریخی



شهادت قیام خونین ۲۹ بهمن تبریز

## منزل چهارم

بهار سال ۱۳۵۷ در حالی آغاز شد که رویدادهای نیمه دوم سال ۵۶، کشور ایران را به باور تازه‌ای از مبارزه علیه رژیم دیرپای شاهنشاهی رسانده بود. نطفه این باور با واکنش‌هایی که مردم در برپایی مراسم گرامیداشت آیت‌الله سیدمصطفی خمینی نشان دادند بسته شد؛ چند روز بعد در ۱۹ دی ماه شهر قم ماهیت و جوهره خود را نشان داد و سپس در ۲۹ بهمن تبریز، بالای پرومند خویش را به رخ کشید.

با شروع سال ۱۳۵۷ رسانه‌های خارجی از تکرار اخباری که خبرگزاری پارس با نظارت سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) روی تلکس‌ها می‌فرستاد، خودداری کردند، و با تکرار هر چهل روز یک بار قیام‌ها و درگیری‌های روزانه در سطح شهرها و روستاها، رفته رفته به فرهنگ دینی جاری در بطن این نهضت اذعان کردند؛ هر چند موافقتی با آن نداشتند. نویسنده روزنامه آبرور در اواخر فروردین ماه ۵۷ نوشت: «یک موعظه، محرک مخالفان جدی شاه است که وی ظرف ۱۵ سال گذشته با آنها روپرو بوده است.» هر چند آبرور این مثال را برای یکی از سخنرانی‌های آقای شریعتمداری ذکر کرد اما نشان از شناسایی تازه‌ای از نهضت ایران بود؛ شناختی که با تلقی این رسانه‌ها در سال ۵۶ تفاوت داشت. «این صدا از بالای منبر، تأثیر شدیدی در بسیج کردن و برپا کردن تظاهرات از سوی مردم عادی در زمان بحران دارد؛ مردمی که قدرت سنتی اسلامی را برای رهبری قبول دارند.» منابع عربی هم کم‌وبیش به این مسئله اشاره کردند. مجله الحوادث نوشت: «رهبران مذهبی در استانها از آیت‌الله خمینی که در تبعید بسر می‌برد جانبداری می‌کنند و در خیابانها و مساجد به دفاع از اسلام و سنت‌های ملی می‌پردازند و خواستار تغییر اساسی و اجتماعی و توزیع عادلانه ثروت و کاستن از خشونت در برابر شهروندان هستند.»

با وجود شنیده شدن صدای انقلاب در خارج از کشور، محمدرضا پهلوی در پایتخت ایران نتوانست این آهنگ ملی را بشنود و پاسخ مناسبی به آن ندهد. پاسخ او همان بود که به خبرنگار نشریه ساندی تایمز گفت: «آنچه که تعداد انگشت‌شماری اشخاص نادان بیچاره در تبریز انجام دادند هیچ معنی ندارد. این مشکل از جانب اتحاد ارتجاع سیاه و انقلاب سرخ به وجود آمده، زیرا هر دو این گروه‌ها علائق مشترکی در جلوگیری از پیشرفت این مملکت دارند.»

بهار سال ۱۳۵۷ در حالی آغاز گشت که برپایی جشن نوروز از طرف بسیاری از گروه‌های اجتماعی تحریم شده بود. اعلامیه‌های فراوانی در واپسین روزهای اسفند ۵۶ در سراسر ایران توزیع گشت و از مردم خواسته شد که به احترام شهدای شهرهای قم و تبریز، نوروز را جشن نگیرند. در بیشتر شهرها مردم در مساجد جامع گرد هم آمدند و سخنرانان با محکوم کردن روش‌های برخورد رژیم شاه با تظاهرات مردم، یاد شهیدان را گرامی داشتند. سخنرانانی که با

صراحت بیشتری سخن گفتند، تاوان آن را با دستگیری و تبعید پرداختند. اما مهم‌ترین رویدادها در روزهای نهم و دهم فروردین رخ داد. تقریباً سراسر کشور در چهلمین روز شهدای تبریز از خود واکنش نشان داد. رویارویی نیروهای نظامی و انتظامی رژیم شاه در چند شهر فاجعه آفرید: یزد، جهرم، اهواز. سه نفر در یزد، یک نفر در جهرم و یک نفر در اهواز به شهادت رسیدند و عده بیشتری زخمی شدند. اما دستگیری‌ها به اوج خود رسید. نکته قابل توجه آن است که نهضت اسلامی پای خود را از مراکز استان‌ها و شهرهای بزرگی چون قم، اصفهان، تهران، مشهد، اهواز، یزد و... فراتر گذاشت و به بخش‌ها و روستاها نیز کشیده شد. منابع نفوذی ساواک دیگر همه گزارش‌های خود را از افراد باسابقه تهیه نمی‌کردند، بلکه گزارش‌ها از افرادی بود که به قول خودشان «فاقد سابقه» بودند.

در ماه فروردین شعارنویسی‌ها و تهیه و تکثیر اعلامیه‌ها رشد فوق‌العاده‌ای پیدا کرد. شبکه توزیع اعلامیه‌ها که در این مدت فعال بود، از نکات قابل توجه و قابل بررسی است؛ که چگونه با وجود اختناق، محدودیت و پنهان‌کاری، اعلامیه مراجع تقلید در کمترین زمان در سراسر ایران توزیع می‌شد و به دست مردم می‌رسید. ساواک و نیروهای انتظامی، برخی از این شبکه‌ها را کشف، دستگیر و زندانی می‌کردند اما ارتباط سنتی بین روحانیان، کسبه و مردم، و وجود عزم ملی در مخالفت با رژیم سلطنتی موجب تحدید این شبکه‌ها نشد، بلکه روز به روز بر قدرت عمل آنها افزوده گردید.

ویژگی دیگری که در فروردین ماه سال ۵۷ وجود دارد، انعکاس محدود و گاه تحریف شده خبر تظاهرات مردم در روزنامه‌هاست. لحن خبرهای درج شده در روزنامه‌ها نشان می‌دهد که همه آنها به دستور مسئولان ساواک تدوین می‌شد و در اختیار روزنامه‌ها قرار می‌گرفت. این اقدام را می‌توان در دو علت بررسی کرد؛ یکی «فیگور» مسئولان رژیم نسبت به وجود آزادی در سطح اجتماع و رسانه‌ها، زیرا همراه با درج این خبرهای از قبل تنظیم شده، تعدادی مقاله انتقادآمیز از برخی دستگاه‌های اجرایی سطح پایین و یکی - دو خبر از حیف و میل مقامات دولتی نیز در روزنامه‌ها چاپ می‌شد. اولین فیگور را وزیر امور خارجه رژیم شاه هنگام ورودش به اتریش گرفت. وی در فرودگاه وین در برابر پرسش خبرنگاران از قیام‌های مردمی گفت که وجود این تظاهرات نشان‌دهنده نبود دیکتاتوری در ایران است. این بیان عباسعلی خلعتبری از طرف برخی رسانه‌ها به تمسخر گرفته شد. دومین پُز سیاسی را نیز شاه گرفت: «سانسور شدیدی وجود ندارد، لیکن ما مطبوعات را نسبت به آنچه که در جهت مخالفت مصالح کشور است هدایت می‌کنیم. در مطبوعات انتقادات شدید می‌شود، البته نه نسبت به رژیم که به معنی خاندان سلطنت است. مردم این را قبول ندارند. بلکه این انتقادات نسبت به



امور جاری مملکتی است.» و دوم، نمایش چهره‌ای غیرواقعی از نهضت مردم، به طوری که آنان را افرادی افراطی، معدودی آشوبگر، شماری اخلاک‌گر و خرابکار و مخالف پیشرفت معرفی کردند. این معرفی فقط به روزنامه‌ها بسنده نگردید بلکه بنابر قرائنی، مأموران رژیم خود اقدام به آتش زدن برخی از اماکن و ارباب مردم کردند تا با مخدوش کردن شیوه مبارزه، چهره مبارزان را نیز دیگرگون بنمایانند. گاهی این کارها به قدری ناشیانه صورت می‌گرفت که مثلاً تلویزیون یک شهر کوچک در اخبار محلی خود خبر از آتش گرفتن بانکی می‌داد؛ در حالی که مردم آن شهر از چنین رخدادی بی‌خبر بودند و در واقع چنین حادثه‌ای در آن شهر روی نداده بود. به هر حال انعکاس این قبیل خبرها در رسانه‌ها در همان حد محدود و تحریف شده، امری بی‌سابقه محسوب می‌شد، به طوری که تعجب رسانه‌های گروهی بیگانه را از این مسئله می‌توان از خلال خبرها و تحلیل‌های آنها دریافت.

از اقدامات دیگری که با مساعدت و همکاری متقابل حزب رستاخیز و سازمان اطلاعات و امنیت کشور صورت گرفت، ایجاد «کمیته‌های اقدام ملی» و فعال کردن «نیروی پایداری» بود؛ همچنین تشکیل گروهی نوپا و بی‌سابقه تحت عنوان «کمیته انتقام». واقعیت آن است که هیچ‌یک از این نیروها و کمیته‌ها وجود خارجی نداشتند، بلکه برخی اقدامات نیروهای انتظامی (شهربانی و ژاندارمری) و ساواک با این نام‌ها در روزنامه‌ها منعکس می‌شد. وقتی تعدادی از تظاهرکنندگان به وسیله نیروهای ژاندارمری یا شهربانی دستگیر می‌شدند، در روزنامه‌ها چنین نوشته می‌شد که نیروی پایداری تعدادی از اخلاک‌گران را دستگیر کرده، تحویل مراجع ذیصلاح داده است. و یا اگر در خانه یا محل کار برخی مبارزان، رؤسای احزاب مخالف و وکلای دانشجویان مبارز بمب می‌گذاشتند، اعلامیه‌ای که در محل پخش می‌شد، نشان می‌داد که کمیته انتقام این عمل را به عهده گرفته است. نقش کمیته‌های اقدام ملی هم برگزاری تجمعات فرمایشی در کشور بود که بخش قابل ملاحظه‌ای از خبر روزنامه‌ها در فروردین ماه انعکاس همین گردهم‌آیی‌های دولتی است.

از دیگر خصوصیات فروردین ماه سال ۵۷، ادامه اعتصاب غذای زندانیان سیاسی در زندان قصر تهران بود. این اعتصاب که از اواخر اسفند ۵۶ شروع شده بود، با ورود خانواده‌های زندانیان به صحنه و تظاهرات آنان در مقابل زندان قصر در اول فروردین و بعد در برابر دانشگاه تهران و نیز به دلیل پخش خبر اعتصاب به سراسر جهان از طریق رسانه‌های خارجی، جنبه بین‌المللی به خود گرفت و رژیم شاه مجبور شد به بعضی از خواست‌های زندانیان تن دهد و آنان نیز اعتصاب را شکستند. غیر از این، همبستگی دانشجویان و روحانیان جوان حوزه علمیه قم با اعتصاب‌کنندگان، شیوع اعتصاب به دیگر زندان‌ها و در نهایت اعلام صلیب سرخ جهانی برای

## مختصرنامه مطالعات تاریخی

بازدید از همه بازداشتگاه‌های ایران، از نتایجی بود که این اعتصاب در پی داشت. و بالاخره بهار سال ۱۳۵۷ در حالی آغاز شد که شاه در اوج قدرت نظامی با ذخیره‌های فراوان از دلارهای نفتی، مدعی حفاظت از امنیت اقیانوس هند و با ادعای رساندن ایران به پنجمین قدرت جهان، اما بی‌خبر از تقدیر تاریخ، آخرین بهار خود و همه نظام سلطنتی را در جزیره کیش گذراند؛ بی‌آنکه بداند دیگر بهار ایران، چشمان سبز خود را به چشم نانجیب این خاندان نخواهد گشود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

### منزل پنجم

اردیبهشت سال ۱۳۵۷ در حالی آغاز شد که پرچم هیأت‌ها در مساجد، حسینیه‌ها و تکایا به مناسبت «ایام فاطمیه» در اهتزاز بود و برخی سخنرانان، متأثر از حوادث فروردین‌ماه ایران، به خصوص جنایاتی که در شهرهای یزد، اهواز و جهرم صورت گرفت و تعدادی از مردم به شهادت رسیدند، علیه رژیم سلطنتی شاه سخن راندند. گزارش‌های منابع نفوذی ساواک از این هیأت‌ها در تهران قابل توجه است.

تلاش‌های اصلی روحانیان و مردم در این ماه آمادگی برای برپایی مراسم چهلم شهدای شهرهای یزد، جهرم و اهواز بود. اقدامات و تدارکات گسترده‌ای برای بزرگداشت این شهدا در نوزدهم اردیبهشت صورت گرفت. علل گستردگی این اقدامات را می‌توان چنین برشمرد: اول این که پس از پشت سر گذاشتن دو چهل (چهلم شهدای قم و چهلم شهدای تبریز) روشن شد که این شیوه از بزرگداشت، هم به دلیل همراه شدن با مقاصد سیاسی و هم به علت جلب نظر آحاد مردم، مؤثرترین روش برای ادامه مبارزه است. دوم، تعطیلات نوروزی مراکز آموزش عالی که معمولاً تا نیمه فروردین‌ماه به درازا می‌کشد، تمام شده بود و دانشجویان به دانشگاه‌های خود مراجعه کرده بودند. حضور دانشجویان در مراکزی که با مبارزات مردمی هم‌آوا بود و نیز حضور دانش‌آموزان در مدارس، حجم بزرگی از جوانان را به صحنه تظاهرات و اعتصاب‌های مراکز آموزشی می‌کشاند. در کنار این دو ویژگی می‌توان به شبکه‌های پنهانی توزیع اعلامیه اشاره کرد که در اوایل سال ۱۳۵۷ کاملاً شکل گرفته بود و آمد و شد اطلاعات را که معمولاً در قالب اعلامیه‌ها صورت می‌گرفت، هموار کرد و توانست گروه‌های بیشتری از مردم را از برنامه‌های بزرگداشت شهیدان باخبر کند.

با این که انتظار می‌رفت کانون حوادث ایران در اردیبهشت‌ماه، روز نوزدهم باشد، اما رویدادی زودرس نظر گروه‌های مبارز را به خود جلب کرد و آن تظاهراتی بود که دانشجویان دانشگاه تبریز (آذربادگان) روز هجدهم اردیبهشت در محوطه دانشگاه برپا کردند که پس از رویارویی گارد دانشگاه، منجر به شهادت سه نفر از دانشجویان شد. شهادت این دانشجویان موجب شد که قریب به اتفاق مراکز آموزش عالی واکنش‌هایی از خود نشان دهند. عکس‌العمل آنها در بعضی از دانشگاه‌ها مثل تهران، کرمان، زاهدان، شیراز، اصفهان و تعداد قابل توجهی از دانشسراها، منجر به درگیری‌های خیابانی و زد و خورد دانشجویان با گارد و نیروهای انتظامی شد. دانشجویان در کلاس‌های درس حاضر نشدند و خواست‌های خود را که مهم‌ترین آن‌ها، خروج گارد از دانشگاه و جلوگیری از اخراج دانشجویان و محرومیت تحصیلی تعدادی از آنان بود، مطرح کردند. مجموعه این مبارزات در سطح دانشگاه‌ها منجر به انحلال نیم‌سال دوم تحصیلی در

تعدادی از دانشگاه‌های بزرگ و برخی مراکز آموزش عالی شد.

پیش از سومین چهل، امام خمینی به مناسبت اربعین شهدای یزد اعلامیه‌ای منتشر کردند که خیلی زود در ایران توزیع شد. امام در این اعلامیه راه‌کارهای تازه‌ای برای ادامه مبارزه پیش روی مردم گذاشتند. اعلامیه دیگر را مراجع تقلید در ایران به مناسبت چهلم شهدای یزد، جهرم و اهواز این بار با امضاء مشترک آقایان گلپایگانی، نجفی مرعشی و شریعتمداری منتشر کردند. این اعلامیه که با عنوان «بیم از کشتاری دیگر» و با امضاء «روحانیت مبارز ایران» انتشار یافت، توانست جای خالی اعلامیه مراجع تقلید را چه به لحاظ زمانی - که اندکی دیر منتشر شد - و چه از نظر ترغیب مردم به ادامه مبارزه پر کند. در این میان تأثیر اعلامیه‌های محلی که از طرف گروه‌های مختلف اجتماعی در شهرهای کوچک و بزرگ منتشر می‌شد یادکردنی است.

این بار نیز کانون رویدادهای خونین، شهر قم بود. این شهر در روزهای نوزدهم و بیستم اردیبهشت در تلاطم بسر برد و در نهایت بیش از ده شهید (بنا به روایت اسناد) تقدیم نهضت اسلامی ایران کرد. برخورد نیروهای رژیم شاه در شهر قم با تظاهرکنندگان بسیار شدید بود. نیروهای نظامی وارد شهر شدند و بی‌محابا گروه‌های تظاهرکننده را زیر آتش گرفتند. با این که رسماً حکومت نظامی اعلام نشد ولی چهره شهر در طول یک هفته کاملاً تداعی‌کننده چنین امری بود. اقدام دیگری که نیروهای نظامی مستقر در شهر صورت دادند - که در واقع زهر چشم گرفتن از قم به شمار می‌رفت - حمله به خانه‌های آقایان گلپایگانی و شریعتمداری بود. این حملات بسیار وحشیانه بود. نیروهای مسلح پس از ورود به خانه‌ها شروع به تیراندازی، تهدید و هتاک‌ها کردند؛ تا جایی که آیت‌الله گلپایگانی دچار حمله قلبی شد و به بیمارستان انتقال یافت. در این تهاجم دو نفر از طلبه‌ها نیز در خانه آقای شریعتمداری به شهادت رسیدند. انعکاس این حادثه در رسانه‌های خارجی گسترده بود. آنها نوشتند که حریم منزل مراجع تقلید پس از هزار و چهارصد سال شکسته شد و مصونیت آن مورد تعرض قرار گرفت. با این که دولت تهاجم نیروهای خود را به نحوی توجیه کرد و در اطلاعیه‌ای اظهار تأسف نمود، اما در نهایت این عمل به صف‌آرایی بیشتر مردم در برابر رژیم سلطنتی شاه انجامید.

به دنبال مراسم نوزدهم، موج دستگیری‌ها بالا گرفت. آن دسته از روحانیانی که علیه رژیم شاه سخنی بر منابر گفته بودند دستگیر و تبعید شدند. تبعیدها فقط به این گروه منحصر نشد و آیت‌الله سیدمرضی پسندیده، برادر امام خمینی که تلاش آشکاری علیه رژیم شاه صورت نمی‌داد (ایراد سخنرانی، نوشتن اعلامیه، شرکت در مجالس و محافل مبارزان) دستگیر و تبعید

شد. جرم ایشان مدیریت پرداخت شهریه به طلاب بود. آیت‌الله پسندیده را به انارک تبعید کردند و مسئولان ساواک دستور دادند، هر کس دیگری که بخواهد به جای او از طرف [امام] خمینی به طلاب شهریه بدهد، دستگیر و تبعید شود.

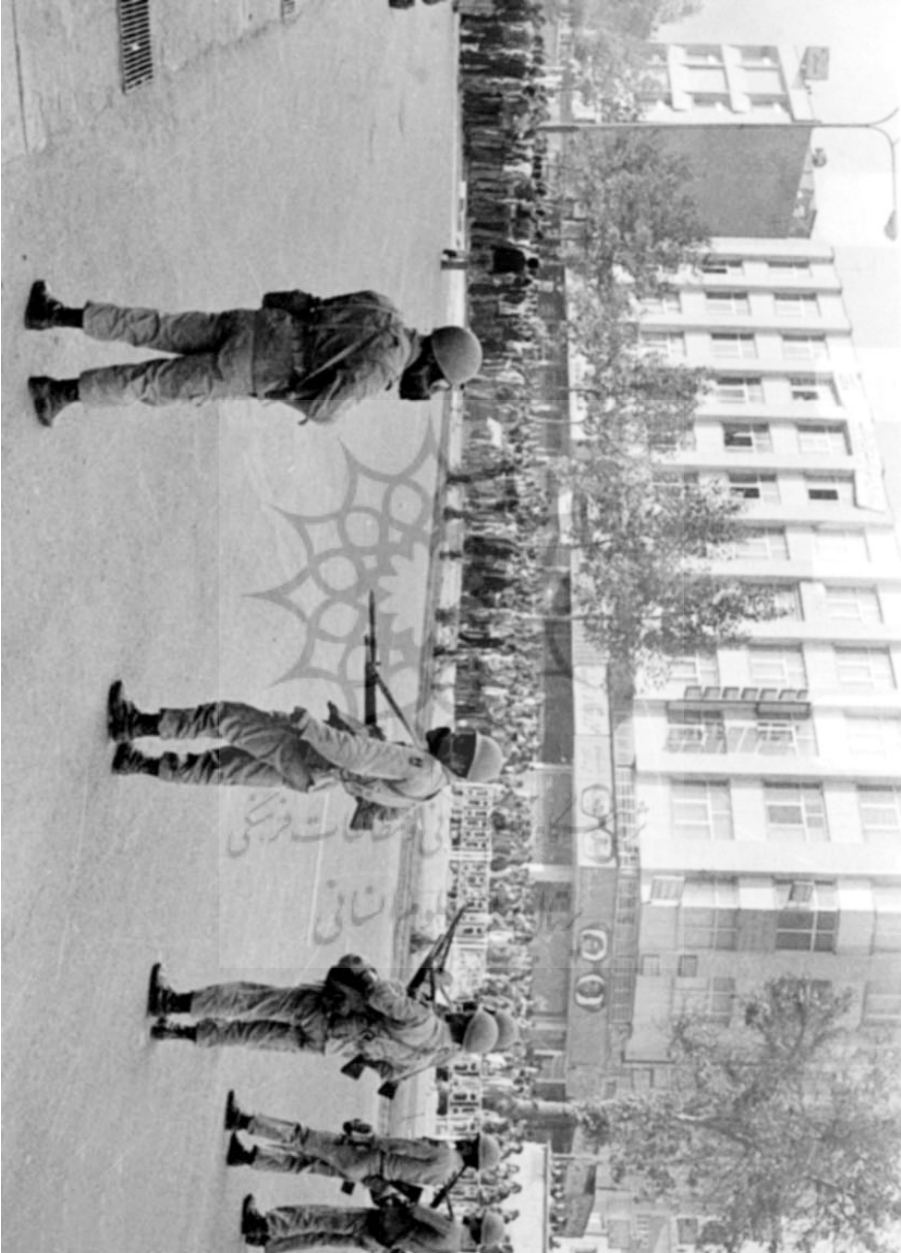
ساواک همچنین در بخشنامه‌ای، شدت عمل با تظاهرکنندگان را به شعب خود یادآور شد. این بخشنامه به دنبال بیانیه شدیداللحنی بود که دولت پس از حوادث خونین نوزدهم و بیستم این ماه در قم صادر کرد.

مراسم چهلم شهدای یزد، جهرم و اهواز در تهران روز بیست‌ویکم اردیبهشت برپا شد. از چند روز قبل، اعلامیه‌ای که ده‌ها روحانی مقیم تهران آن را امضاء کرده و به صورت پنهانی توزیع شده بود، به اطلاع مردم رساند که این مراسم در مسجد جامع بازار برگزار خواهد شد. آن روز چهره تهران با تانک‌ها و نفربرهایی که در خیابان‌های منتهی به بازار موضع گرفته بودند و نیز نیروهای ضدشورش که آماده پاسخگویی به تظاهرات مردم بودند، عوض شد. پس از پایان مراسم بارها شعار «مرگ بر شاه» زیر سقف‌های قوسی بازار پیچید. شاه برای آگاهی از نتیجه این مراسم و نیز تجربه‌ای که از قم داشت، سفر خود را به کشورهای اروپای شرقی به تعویق انداخت و شخصاً رهبری نیروهای نظامی مستقر در تهران را به عهده گرفت. در پایتخت گلوله‌های فراوانی شلیک شد ولی کسی آسیبی ندید. گویا قرار به تکرار تجربه‌ای دیگر نبود. با این حال بیش از یکصد نفر در تهران دستگیر شدند.

از دیگر رویدادهای اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۵۷ که سندهای ساواک به آنها اشاره دارد، آمدن صلیب سرخ جهانی برای دیدار از زندان‌های ایران بود. ساواک پس از اطلاع از این مسئله شروع به جابه‌جا کردن زندانیان کرد. کوشید تعداد آنان را کم جلوه دهد و صرفاً کسانی را که خود ساواک از چند سال پیش دستگیر و زندانی کرده بود، به عنوان زندانی سیاسی معرفی کند و بقیه زندانیان را که معمولاً به دست نیروهای شهربانی و ژاندارمری گرفتار شده بودند، به بازداشتگاه‌های دیگر فرستاد. موضوع دیگر آمدن مسئولان کمیته حقوق بشر بود که با شاه دیدار کردند و او را متقاعد نمودند که به گشایش فضای سیاسی ایران کمک بیشتری کند و او ظاهراً پذیرفت. رویداد دیگر مصاحبه امام خمینی با روزنامه *لوموند* بود. این نخستین باری بود که امام پس از ۱۵ سال تبعید تشخیص دادند مواضع خود را از طریق یکی از رسانه‌های بین‌المللی به گوش جهان برسانند. این مصاحبه هم بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌ها پیدا کرد. امام در این گفت‌وگو هدف کوتاه‌مدت نهضت اسلامی را به زیر کشیدن نظام سلطنت و شخص شاه و سپس برقراری حاکمیت نوینی با اتکاء به موازین اسلامی اعلام کردند.

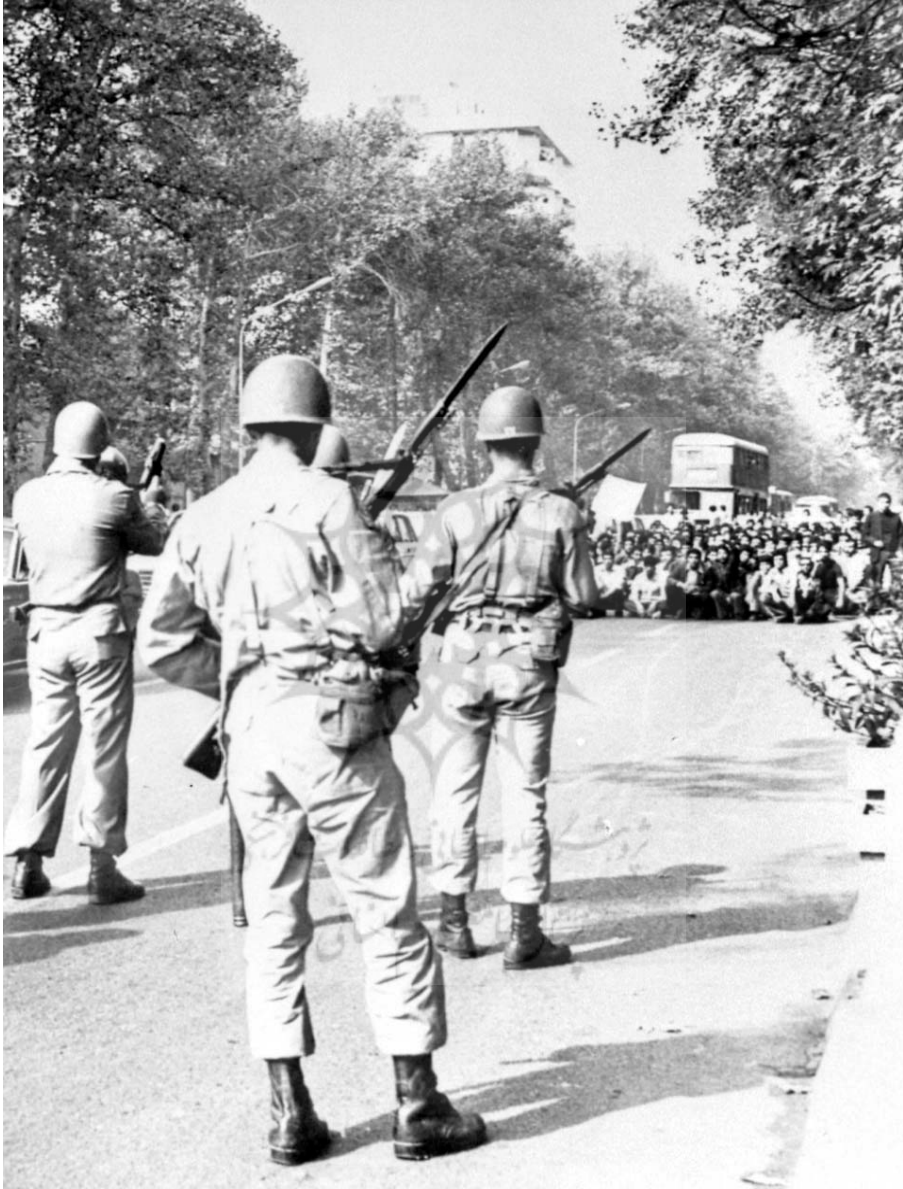


اجتماع در منزل آیت‌الله شریعتمداری









### منزل ششم

مبارزات مردمی علیه رژیم سلطنتی پهلوی در خردادماه سال ۱۳۵۷ همچنان ادامه یافت، اما به دلیل توصیه‌های مراجع تقلید در اعلامیه‌ها، مبنی بر عدم رویارویی مردم با عوامل مسلح رژیم، دولت نتوانست همچون اردیبهشت از خود خشونت علنی نشان دهد، هر چند در این ماه نیز خون تعدادی از شهروندان به زمین ریخت و روحشان به آسمان پیوست.

از اولین روزهای خرداد آنچه از افواه مردم شنیده می‌شد، راجع به ۱۵ خرداد بود. بیشتر توجهات به این روز معطوف بود؛ و این که سیر مخالفت‌ها و تظاهرات در نیمه خرداد چگونه بروز خواهد کرد و رژیم شاه چه عکس‌العملی نشان خواهد داد. دستگاه امنیتی، ادامه بازداشت‌ها را چاره‌ای برای جلوگیری از وقوع رویدادهای ضد رژیم می‌دانست، از این رو دستگیری‌ها به همان گستردگی ماه اردیبهشت ادامه یافت. این بار حتی به همراه داشتن اعلامیه نیز جرم به حساب آمد و دارنده آن بازداشت و روانه زندان شد. تبعید روحانیان نیز به قوت خود باقی ماند و حتی کسانی که سخنرانی نکرده و علیه رژیم سلطنتی شاه حرفی نزنده بودند، اما این احتمال که ممکن است در روزهای نزدیک به ۱۵ خرداد منشأ اثری باشند، موجب دستگیری‌شان شد و به مناطق بدآب و هوا تبعید گشتند. در این میان آیت‌الله سیدمرتضی پسندیده نیز بازداشت شد و به انارک نایین تبعید گشت. جرم ایشان نظارت بر تقسیم شهریه‌های امام خمینی بین طلبه‌های علوم دینی و جمع‌آوری وجوهات شرعی بود. آسیب رساندن به این شبکه مالی برای ساواک اهمیت فراوانی داشت؛ طوری که پس از تبعید آیت‌الله پسندیده، پرویز ثابتی رئیس اداره سوم ساواک تأکید کرد هر کس دیگری که بخواهد این نقش را به عهده بگیرد دستگیر و تبعید شود. نفر بعدی آیت‌الله محمدصادق کرباسچی تهرانی بود که به دلیل پذیرفتن این مسئولیت دستگیر و تبعید شد.

در این ماه شاه و همسرش برای جلب نظر عامه مردم و مقابله با این گفته که اعضای خاندان سلطنت، افرادی غیرمذهبی هستند، به مشهد رفتند و از مرقد امام هشتم، علی بن موسی (ع) دیدن کردند. شاه در این مراسم با یکی از روحانی‌نماها - که انحراف اخلاقی داشت و هنرش، وابسته بودن به استاندار خراسان و ارتزاق از دولت بود - صحبت کرد و گفت که نگران دین است. این تعبیر ریاکارانه در بین مردم و علمای مبارز، با عکس‌العمل مواجه شد و به آن با هزل یا جدّ پاسخ دادند.

شایعه عمده‌ای که در نیمه اول خرداد بین طبقات مختلف مردم وجود داشت و مأموران ساواک بارها آن را در گزارش‌های خود منعکس کردند، این بود که زمان تبعید امام خمینی در پانزدهم خرداد امسال (۱۳۵۷) تمام خواهد شد و ایشان به وطن بازخواهند گشت. با این که این

حرف شایعه‌ای بیش نبود ولی حکایت از خواست مردم در بازگشت امام به وطن و دل بستن به این رویداد احتمالی داشت. امام خمینی به مناسبت سالگرد ۱۵ خرداد در دهم همین ماه سخنرانی پرتب و تابی در مسجد انصاری شهر نجف ایراد کردند. همه مقاطع سخنان امام مربوط به مسائل روز ایران بود. امام در انتقاد از اعطای آزادی‌های ادعایی رژیم شاه به مردم گفتند که بیان این کلام (اعطای آزادی) جرم است؛ آزادی را قانون، اسلام و خداوند به آدمی داده است؛ شاه چه کاره است که به مردم آزادی بدهد؟ امام از شاه به عنوان «آقای تمدن بزرگ» نام بردند و ادعاهای واهی او را برای رسیدن به دروازه‌های این تمدن، در حالی که گروهی از مردم در پایتخت ایران در زاغه‌ها و کپرها، بدون برق و آب و بهداشت زندگی می‌کنند، به باد استهزاء گرفتند. آن بخش از سخنان امام که مربوط به ۱۵ خرداد می‌شد، در ایران به سرعت تکثیر و توزیع شد.

بنا به توصیه روحانیان که از مردم دعوت کرده بودند در ۱۵ خرداد در خانه‌ها بنشینند و کسبه و مغازه‌داران از باز کردن محل‌های کسب خودداری کنند و نیز از درگیری با مأموران مستقر در خیابان‌ها بپرهیزند، اما در شهر نجف‌آباد این طور نشد. گروهی از اهالی این شهر پس از اجتماع در مسجد دست به راهپیمایی زدند و علیه سلطنت شاه شعار دادند. درگیری نیروهای مسلح مستقر در شهر منجر به شهادت یک نفر (بنا به نوشته اسناد ساواک) یا دو نفر (بنا بر قول اعلامیه‌ها) شد. این درگیری در مطبوعات منعکس نشد؛ در حالی که پیش از این، خبر چنین رویدادهایی با تحریف در روزنامه‌ها چاپ می‌شد. علت جلوگیری از این امر و یا حادثه‌ای که در ۲۴ خرداد در گرگان روی داد و یک دانشجو به شهادت رسید آن بود که رژیم پس از دو ماه تلاطم و درگیری، تظاهر به وجود آرامش در کشور می‌کرد و نشان می‌داد که مبارزان عقب‌نشینی کرده‌اند و تهدیدهای دولت مؤثر واقع شده است. داریوش همایون، سخنگوی دولت و وزیر اطلاعات و جهانگردی، پس از ۱۵ خرداد، این تظاهر را به نمایندگی از دولت به نمایش گذاشت و گفت، مردم به شایعه تعطیلی گوش نکردند و سکوت معترضان را تبدیل به شکوه کار و فعالیت کردند.

ایجاد تحول و دگرگونی در پیکر نظام شاهنشاهی در خردادماه چشمگیر بود. در واقع سلسله تغییراتی که در جابه‌جایی چهره‌های این رژیم در سال ۱۳۵۷ روی داد، از این ماه آغاز شد که با پیشرفت و اوج‌گیری مبارزه، سرعت و تعداد جابه‌جایی‌ها نیز بیشتر شد. در این ماه نعمت‌الله نصیری رئیس ساواک که سهم عمده‌ای از جنایات این دستگاه امنیتی متوجه او بود، از کار برکنار شد و به جای او سپهبد ناصر مقدم نشست. نصیری که با اشاره شاه از این دستگاه جدا شد، با همان اشاره سفیر ایران در پاکستان گردید. چهره‌های دیگری از حزب رستاخیز که خسته‌کننده و تحمل‌ناپذیر شده بودند از کار کنار رفتند. از جمله آنان

دوقلوهای جناح سازنده و پیش رو یعنی هوشنگ انصاری و عبدالمجید مجیدی بودند. در کنار این دو جناح، جناح سومی که هوشنگ نهانندی رهبری آن را به عهده داشت وارد صحنه حزب شد تا حرف‌های تازه‌ای ارائه دهد. تزریق نهانندی به حزب رستاخیز، غیر از به کارگیری چهره جدید، تلاش برای جلوگیری از فروپاشی این حزب نیز بود. چون در این ماه طلسم تک‌حزبی نیز شکست و با وجود تأکید شاه بر پایداری این شیوه‌ت حزب در کشور، حزب پان‌ایرانیست به رهبری محسن پزشکیور اعلام وجود دوباره کرد و از حزب رستاخیز جدا شد. رویداد دیگری که در این ماه رخ داد انتخابات کانون وکلا بود که برخلاف گذشته چهره‌هایی مثل هدایت‌الله متین‌دفتری و حسن نزیه توانستند اکثریت آرا را به دست بیاورند و وکلای سنتی این کانون را پشت سر بگذارند، اما این دگرگونی‌ها که در محدوده حریم نظام شاهنشاهی صورت می‌گرفت هرگز نتوانست نظر گروه‌های مبارز را جلب کند و یا وقفه‌ای در مبارزه آنان علیه رژیم سلطنت ایجاد نماید.

مناسبت مهم بعدی چهارمین چهل‌م نهمت اسلامی ایران مصادف با ۲۷ خرداد بود. چند روز قبل، مراجع قم، آقایان گلپایگانی، نجفی مرعشی و شریعتمداری اعلامیه مشترکی دادند و در آن از مردم خواستند که در این روز نیز دست به مقاومت منفی بزنند و با خارج نشدن از منازل و نیز تعطیل کردن کسب و کار اعتراض خود را نسبت به کشتار مردم قم در روزهای ۱۹ و ۲۰ اردیبهشت نشان دهند. امام خمینی نیز در روز بیستم خرداد پیامی خطاب به مردم ایران منتشر کردند و در آن از جابه‌جایی چهره‌ها در نظام شاهنشاهی با عنوان «مهره‌بازی شاه» نام بردند و خواستار هوشیاری مردم در برابر این فریب‌های شاهانه شدند. واکنش مردم در این روز نیز همچون ۱۵ خرداد بود. گزارش‌های ساواک نشان می‌دهد که بازارها تقریباً در همه جای ایران تعطیل بود. این شیوه از مبارزه (خانه‌نشینی و تعطیلی کسب و کار) به جای تظاهرات و رویارویی با مأموران مسلح رژیم، موجب شد خبرگزاری‌های خارجی چنین تحلیل کنند که رهبران مذهبی با مقامات دولتی به توافق رسیده‌اند؛ امتیازی بدهند و امتیازی بگیرند. غیر از آقای شریعتمداری که چنین سیاستی را دنبال می‌کرد، دیگر علمای بزرگ نسبت به این تحلیل خبرگزاری‌ها و رادیوهای بیگانه اعتراض کردند و حتی برخی از علمای در تبعید با انتشار اعلامیه‌هایی خواستار پاسخگویی جامعه روحانیت به این نوشته‌ها و احضار نماینده آن بنگاه خبرپراکنی برای ادای توضیح شدند.

پایان ماه خرداد با اولین سالگرد وفات دکتر علی شریعتی همراه بود. مسجد ارک تهران بعد از مراسم ختم آیت‌الله سیدمصطفی خمینی دومین باری بود که چنین جمعیتی را پس از شش ماه به خود می‌دید.





### منزل هفتم

نخستین ماه تابستان سال ۱۳۵۷ با چهره‌ای ظاهراً آرام شروع شد، اما تظاهرات مردم در دو شهر شیراز و کرمانشاه در روزهای هشتم و نهم این ماه و سپس سخنرانی‌هایی که در شب دوازدهم تیرماه به مناسبت مبعث حضرت رسول اکرم(ص) در مساجد شهرهای مختلف ایراد شد، نشان داد حرکت مردم علیه نظام سلطنتی از تلاطم نیفتاده است.

امام خمینی در تیرماه تنها یک اعلامیه منتشر کردند که همین اعلامیه کوتاه در سرنوشت این ماه، بسیار مهم افتاد. امام در پاسخ به پرسش‌های مکرری که درباره شیوه برپایی جشن‌های ماه شعبان، به ویژه روز تولد حضرت مهدی موعود(عج)، از ایشان شده بود، نوشتند: «رژیم منحط برای مسلمین ایران عیدی نگذاشته است. دست شاه تا مرفق به خون ملت ایران فرو رفته و در حال حاضر ملت عزیز در عزای عزیزان خود نشسته.» امام در بخش دیگری از پاسخ خود نوشتند: «ما روزی را عید می‌گیریم که بنیان ظلم و ظالم را منهدم کنیم و دست دودمان ستمکار پهلوی را از کشور قطع نماییم و آن روز ان‌شاءالله تعالی نزدیک است و روز عید اسلامی است.»

اعلامیه امام در سطح وسیعی از جغرافیای ایران توزیع شد. گروه‌های مختلف اجتماعی اقدام به تکثیر این اعلامیه کردند. مأموران ساواک و شهربانی گزارش‌های فراوانی از کشف این اعلامیه در شهرهای کوچک و بزرگ تهیه کردند.

ساواک پس از این که متوجه شد مردم و روحانیان جشن‌های ماه شعبان را تحریم خواهند کرد در صدد برآمد اقداماتی صورت دهد که بتواند از تحقق این خواست جلوگیری کند. ابتدا اعلامیه‌ای چاپ کرد و در آن با توسل به این امر که جشن نیمه شعبان اقدامی است علیه فرقه ضاله و طایفه گمراه بهائیت، از مردم دعوت کرد که با شکوه بیشتری پانزدهم شعبان را جشن بگیرند. در این اعلامیه آمده بود: «امسال جشن نیمه شعبان با بهترین طرز و عالی‌ترین کیفیت بهتر از گذشته انجام خواهد شد و این خود بهترین مبارزه علیه ستمگران و ظالمان است.»

اقدام بعدی ساواک مذاکره با انجمن حجّتیّه برای برپایی این جشن بود. پاسخی که ساواک از رهبر انجمن گرفت، این بود که برخلاف میل خود و از ترس واکنش‌های مردم نمی‌توانیم در این جشن‌ها شرکت کنیم.

تمهیدات ساواک در نهایت مؤثر نیفتاد و عملاً آن سال جشن پانزدهم شعبان شباهتی با سال‌های پیشین خود نداشت. چراغانی و آذین‌بندی‌ها محدود بود به ادارات، بانک‌ها و ساختمان‌های دولتی.

از حوادث مهمی که در نیمه شعبان یا شب این عید روی داد، یکی در تهران بود. روز بیست‌ونهم تیرماه تجمعی در خیابان تخت جمشید [طالقانی] صورت گرفت، اما با مقدماتی که



ساواک و نیروهای انتظامی چیده بودند، گروه بسیاری دستگیر شدند و گروهی نیز مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و تجمع از هم پاشید. در رفسنجان مردم تظاهراتی در خیابان‌های اصلی برپا کردند. آنان قصد برانداختن مجسمه شاه را داشتند اما رویارویی نیروهای انتظامی منجر به شهادت جوانی ۱۸ ساله شد. روزهای بیست و نهم و سی‌ام فضای شهر جهرم ناآرام بود. گروهی از مردم به برخی از اماکن چراغانی شده دولتی یورش بردند و آذین‌بندی این محل‌ها را به هم زدند. در اینجا نیز مقابله نیروهای انتظامی با مردم به شهادت یک جوان ۱۸ ساله انجامید. او به وسیله تفنگ ساچمه‌ای رئیس شهربانی شهید شد. در شهر شیراز نیز خون یکی از جوانان شهر در راه نهضت اسلامی به زمین ریخت. تظاهرات شیراز پس از سخنرانی آیت‌الله سیدعبدالحسین دستغیب شروع شد که منجر به تیراندازی مأموران گشت. ساواک در بولتن خود نوشت که در شیراز و جهرم دو نفر بر اثر پرتاب سنگ از سوی اخلاک‌گران کشته شده‌اند!

آخرین رویداد تیرماه به دنبال وفات حجت‌الاسلام کافی در شهر مشهد رخ داد. حجت‌الاسلام شیخ‌احمد ضیافتی کافی واعظ شهیر وقت، بین راه قوچان - مشهد بر اثر تصادف اتومبیل به همراه فرزند ده‌ساله‌اش و هفت نفر دیگر کشته شد. در تشییع جنازه او که در مشهد صورت گرفت بین مأموران رژیم شاه و مردم درگیری شد و یک دختر جوان در اثر تیراندازی به شهادت رسید.

۵۱

ادامه مخالفت‌ها و تظاهرات، محمدرضا پهلوی را به تصمیم تازه‌ای واداشت. او در حضور مقامات عالی‌رتبه امنیتی، پس از انتقاد از عملکرد آنان، خواست ارتش برای سرکوب تظاهرات وارد میدان شود و اجازه آتش هم داشته باشد. پیش از این ارتش جز در موارد استثنایی مثل حادثه قم و تبریز در سال ۱۳۵۶ فقط با دستور شخص شاه به خیابان‌ها می‌آمد و علیه مخالفت‌های مردمی وارد عمل می‌شد. سرکوب‌ها در سطح شهر توسط شهربانی و در روستاها به وسیله ژاندارمری صورت می‌گرفت. تصمیمات نشست شاه با مقامات امنیتی، غیرمستقیم به سفارت آمریکا رسید و در یکی از گزارش‌های ارسالی از تهران به واشنگتن منعکس شد.

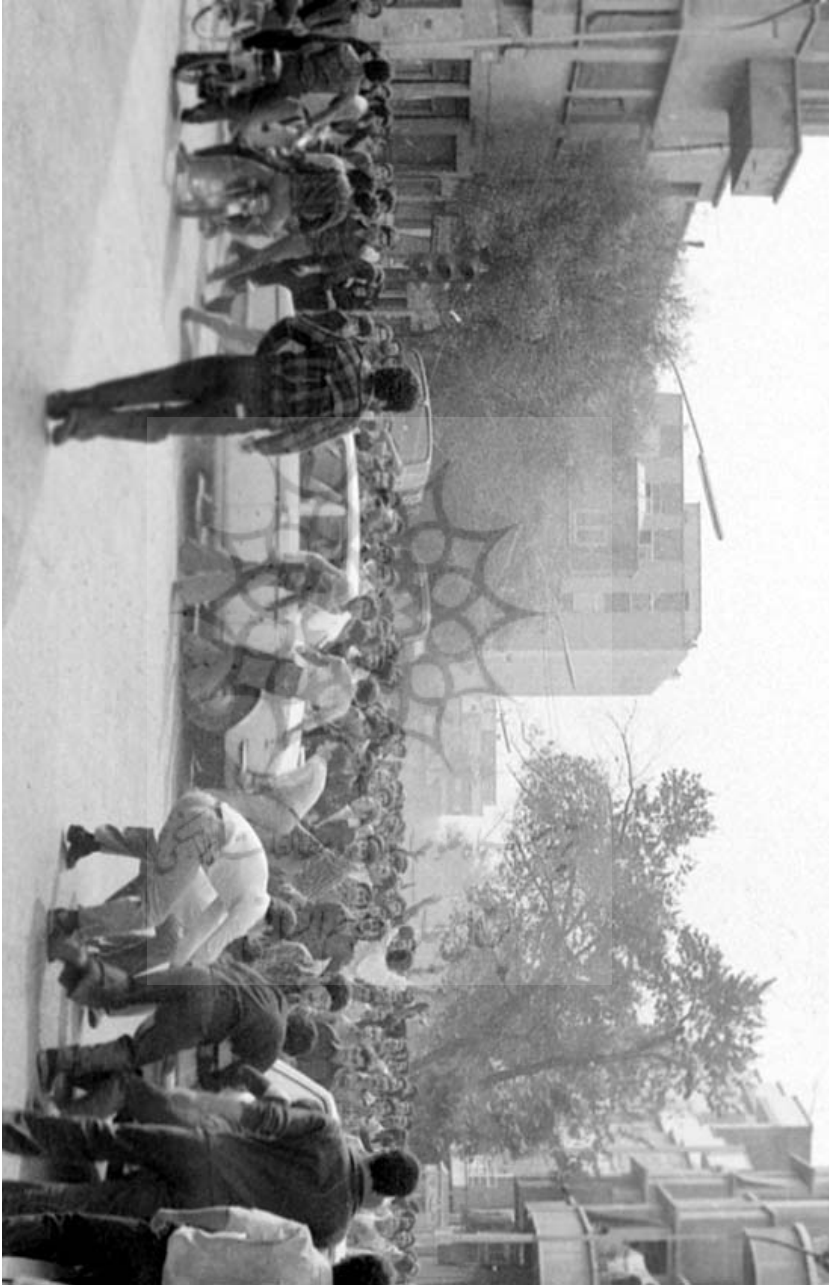
از رویدادهای دیگر تیرماه ۱۳۵۷ تحصن خانواده زندانیان سیاسی اصفهان مقابل منزل آیت‌الله سیدحسین خادمی بود. زندانیان سیاسی اصفهان پس از طرح خواست‌های خود در بیست و هفتم خرداد ۵۷ مورد ضرب و شتم زندانبانان قرار گرفتند و برخی به سختی زخم برداشتند. پس از این تعرض، زندانیان دست به اعتصاب غذا زدند و خانواده ایشان در برابر خانه آیت‌الله خادمی متحصن شدند. این تحصن نزدیک به بیست روز به درازا کشید و پایان آن با قولی همراه بود که آقای خادمی به این خانواده‌ها داد؛ مبنی بر این که مقامات زندان گفته‌اند، به خواست‌های زندانیان سیاسی ترتیب اثر داده خواهد شد.

ساواک که به وقوع حوادث در مناسبت‌های مذهبی آگاه بود، نزدیکی ماه رمضان را خطری

برای امنیت نظام سلطنتی دانست و مقدماتی را برای پیشگیری از رویدادهایی که امکان وقوعشان در این ماه می‌رفت، فراهم کرد و با جمع‌آوری اطلاعاتی درباره مساجد و حسینیه‌های فعال در ماه رمضان، خود را آماده حوادث بعدی نمود.

و بالاخره این که شکست‌های حزب رستاخیز در این ماه بیش از پیش نمایان شد و در پیکره این تک‌حزب نظام استبدادی شکاف‌های عمیقی افتاد. موج استعفا‌های مقامات عالی رتبه حزب بالا گرفت. دو قائم‌مقام دبیرکل استعفا دادند. برخی از سران حزب در شهرها از سمت خود کنار کشیدند. و بالاخره مقامات دولتی پذیرفتند که در انتخابات آینده مجلس شورای ملی افراد غیروابسته به حزب نیز می‌توانند خود را نامزد ورود به مجلس کنند. اظهار این مسئله انعکاس وسیعی در رسانه‌های گروهی دیگر کشورها به همراه داشت. آنها این اجازه را قدم بزرگی برای فاصله گرفتن از استبداد و ایجاد فضای باز سیاسی به حساب آوردند و این اصلاحات در گمان آنان بسیار مهم جلوه کرد، در حالی که رهبری نهضت و مردم همراه ایشان، به مرحله‌ای فراتر از این اصلاحات می‌اندیشیدند؛ به انقلاب، به برانداختن نهادهای وابسته به نظام سلطنتی، به برکناری و حذف نخبگان سیاسی و به برپایی حکومتی نوین بر اساس آیین سیاسی اسلام.





## منزل هشتم

برگ‌های تقویم مردادماه سال ۱۳۵۷ پُر است از رویدادهایی که کام تاریخ ایران را تلخ کرده است. هر چند این تلخ‌کامی داغ‌های فراوانی بر دل خانواده‌های شهرهای ایران گذاشت - و در این میان آبادان داغ‌دارترین بود - اما شتاب گذر از سیاهی و رسیدن به روشنایی آزادی را دوچندان کرد و فاصله جامعه ایرانی را با روز موعود، روز رهایی و پیروزی به حداقل رساند. اوایل مردادماه سال ۱۳۵۷ مصادف بود با فرارسیدن ماه مبارک رمضان. رمضان، ماه عبادت و بندگی، در آن سال شاهد سیاسی‌ترین روزهای خود در ایران بود. گردهم‌آیی و اجتماعات آیینی در مساجد، منازل و حسینیه‌ها که به طور سنتی در این ماه صورت می‌گیرد، ظرفیت مبارزه با حکومت پهلوی را بسیار بالا برد. در پی تجمعی که پس از نماز مغرب و عشا در مسجدها صورت می‌گرفت، وقوع تظاهرات بسیار محتمل بود. یعنی حادثه‌ای که پیش از این ممکن بود فقط در مناسبت‌های مذهبی یا ملی علیه حکومت شاه پدید آید، در این ماه هر شب و گاه هر روز روی داد.

دستگاه امنیتی رژیم پهلوی از عواقب ماه رمضان آگاه بود؛ و مهم‌ترین اقدامی که توانست صورت دهد، جابه‌جایی روحانیان تبعیدی بود. ساواک می‌دانست که با استقرار چند ماهه این عناصر سیاسی در یک منطقه، ایجاد ارتباط با مردم و تأسی آنان از این روحانیان امری حتمی است؛ از این رو تبعیدگاه ایشان را تغییر داد و در اوایل ماه رمضان موفق شد محل همه این افراد را که تبدیل به قطب سیاسی شده بودند، عوض کند. این اقدام ساواک قطعاً از حجم تبلیغات ضد رژیم کاست اما در روند مبارزه که با گذشت زمان عمومی‌تر می‌شد خللی وارد نکرد.

در آستانه ماه رمضان امام در پیامی، مردم را خطاب قرار دادند و از وعده انتخابات آزاد حکومت شاه که به یک سال بعد (۱۳۵۸) حواله داده می‌شد، به عنوان عوام‌فریبی یاد کردند و همه اقشار مردم را تا سقوط رژیم حاکم بر ایران، به وحدت و مبارزه دعوت کردند. پیش از فرارسیدن ماه رمضان مجالسی که برای بزرگداشت مرحوم آقای کافی برپا می‌شد، دردسرهایی را برای رژیم شاه فراهم کرد، چرا که شایعه‌ای در مورد چگونگی مرگ این واعظ مشهور پراکنده شده بود که می‌گفت؛ او در یک تصادف ساختگی به دست عوامل حکومت از دنیا رفته است. سوءظن بیش از حد مردم به دستگاه حاکمه اجازه شیوع این گفته‌ها را با راحتی فراهم کرد. در مجالسی که برای مرحوم کافی برپا می‌شد، مردم با چنین ذهنیتی شرکت می‌کردند و طبیعی بود که در صورت بروز تظاهرات یا سر دادن شعارهای مشارکت‌کنند و همگامی و هم‌آوایی از خود نشان دهند.

از دیگر شایعاتی که در این ماه به اوج خود رسید، ترور محمدرضا پهلوی بود. او بیشتر

مردادماه را در شمال ایران و در حاشیه سبز دریای خزر گذراند. دوری او از پایتخت به این شایعه دامن زد تا حدی که مجبور شد، یکی - دو میهمان خارجی را برای عقب زدن این شایعه‌ها بپذیرد و تصاویر آن را از تلویزیون پخش کند.

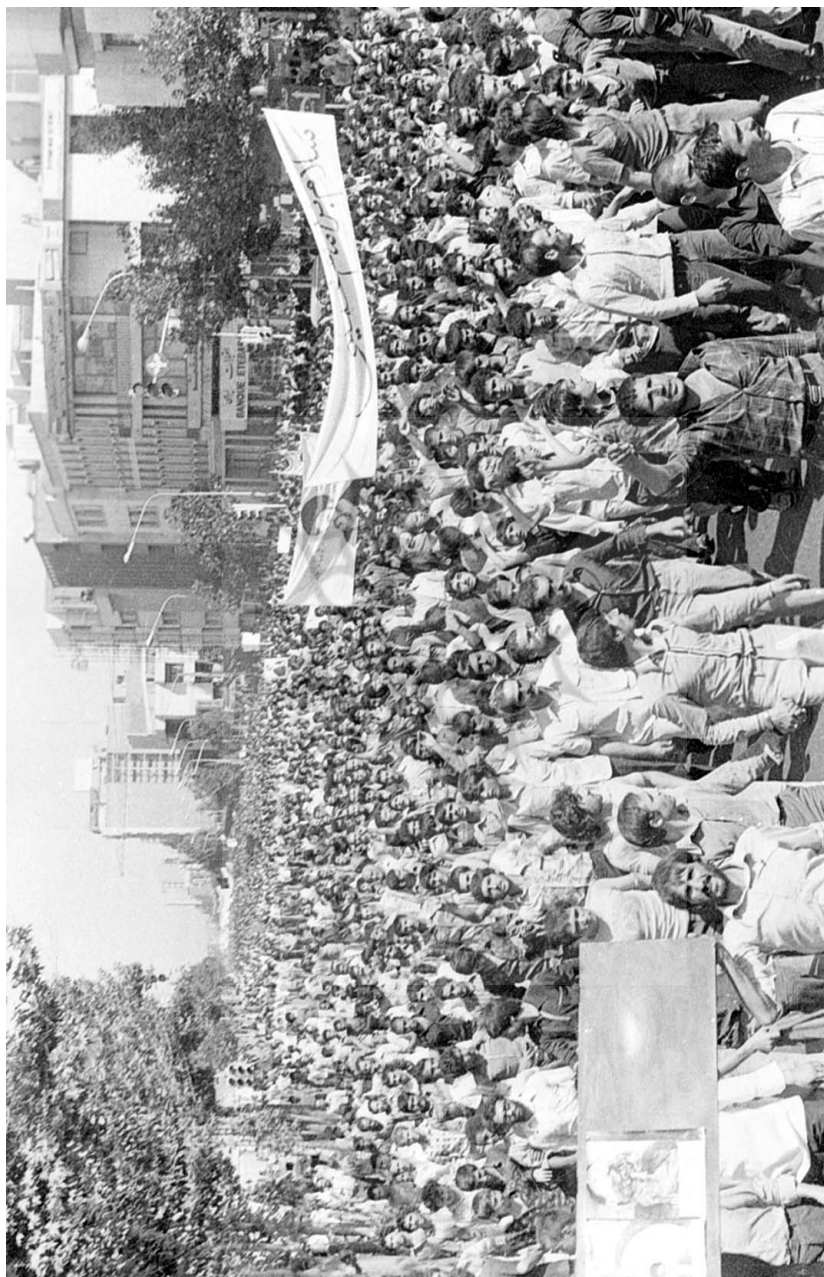
وقتی برگزاری مجالس ختم برای مرحوم کافی می‌توانست ظرفیت مخالفت با رژیم سلطنتی را نشان دهد، طبیعی است که تشییع جنازه عالم بزرگواری چون آیت‌الله ملاعلی معصومی همدانی نیز از چنین ماهیتی برخوردار بود. پس از این که پیکر این روحانی عالی‌مقام از لندن به تهران منتقل شد - ایشان برای معالجه راهی آن دیار شده بود - و به شهر همدان رسید، تشییع جنازه باشکوهی از طرف مردم شهر و بخش‌های تابعه برپا گردید. تجمع مردم با شعارهایی علیه حکومت همراه بود. نیروهای انتظامی برای خاموش کردن این صدا مردم را به گلوله بستند و دو تن از شهروندان همدانی شهید و شماری هم مجروح شدند.

واقعه بعدی در اصفهان رخ داد. آیت‌الله طاهری اصفهانی که به تازگی از تبعیدگاه خود به اصفهان بازگشته بود، در نخستین نماز جمعه‌ای که برپا کرد، با استقبال فراوان مردم مواجه شد. او در اقدامی برای تغییر محل نماز جمعه از مسجد اعظم حسین‌آباد به مسجد مصلی با مخالفت مقامات امنیتی مواجه گردید و در نهایت دستگیر شد. خبر دستگیری آیت‌الله طاهری، اصفهان را دچار التهاب بی‌سابقه‌ای کرد و یک جوان در رویارویی‌های مردم با نیروهای نظامی و انتظامی به شهادت رسید. گروهی از مردم در اعتراض به این دستگیری به خانه آیت‌الله خادمی رفتند و متحصن شدند. تحصن ده روز به طول کشید و این خانه تبدیل به کانون مبارزه شد. از نظر رژیم، این تحصن به هر قیمتی باید متلاشی می‌شد که بهای آن با برقراری حکومت نظامی در اصفهان پرداخت شد؛ البته پس از شش شهیدی که اهالی این شهر تقدیم انقلاب کردند.









### منزل نهم

شور اعتراضات همه گیر که با شروع ماه مبارک رمضان آغاز شده بود، همچنان ادامه یافت؛ به طوری که پلیس تهران در گزارش های خود اعلام کرد که این اجتماعات و تظاهرات امری بی سابقه است. پلیس خسته تهران در یکی از گزارش های خود نوشت: «حدود ۶۰۰ مسجد و تکیه در تهران موجود است. در کمترین محل حدود ۱۰۰ تا ۵۰۰ نفر، در مساجد مهم تا بیست هزار نفر تجمع می نمایند. عوامل ناراحت در این جمعیت ها وارد می شوند. وعظ ناراحت جمعیت را تحریک به اغتشاش و حمله به پلیس و تحریک و تهدید به شورش می نمایند و پس از خاتمه، مستمعین تحریک شده توسط عوامل ناراحت هدایت گردیده و با دادن شعارهای ضد میهنی و ادای کلمات رکیک حتی به شخص اول مملکت به شهر ریخته» و ... .

این موضوع فقط به تهران ختم نمی شود بلکه وضعیتی مشابه در دیگر شهرهای ایران حاکم بود. سه شهید در خرم آباد، سه شهید در تنکابن، یک شهید در قزوین و شهیدی دیگر در اردکان که با گلوله مأموران رژیم شاه به شهادت رسیدند، حکایت از گستره تظاهرات در شهرهای مختلف ایران دارد که در ماه مبارک رمضان به وقوع پیوست. حجم این تظاهرات به نحوی بود که روز بیست و سوم مردادماه، خبرنگار آسوشیتدپرس در بررسی کلی موقعیت کشور، پیش بینی کرد برقراری حکومت نظامی امری محتمل است.

واپسین داغی که در مردادماه گرم ۱۳۵۷ بر دل مردم گذاشته شد، فاجعه آتش گرفتن سینما رکس آبادان و سوختن ۳۷۷ انسان در تالار نمایش این سینمای کهنه بود. بی شک این رویداد تلخ - که یادآوری اش پس از سه دهه آسمان روح آدمی را تیره و غم زده می کند - یک شوک بزرگ بود. حکومت شاه پس از این فاجعه تلاش کرد انقلابیون و مبارزان مسلمان را عامل این فاجعه نشان دهد، چرا که پیش از آن در تظاهرات و راهپیمایی ها، مردم شیشه سینماها را به دلیل پخش فیلم های غیر اخلاقی شکسته بودند. اما کمتر از چهل ساعت پس از فاجعه، وقتی مردم آبادان در گورستان شهر علیه رئیس شهربانی آبادان، دولت آموزگار و حکومت شاه شعار دادند و همراه به خاک سپردن عزیزانشان، عاملان این جنایت را در شعارهایشان فریاد کردند، ورق برگشت. امام خمینی، روحانیون طراز اول، گروه های سیاسی و حتی گروه های مسلح با انتشار اعلامیه هایی با نشانه رفتن حکومت، آن را عامل این فاجعه معرفی کردند و گفتند، کسانی که برای آزادی مردم مبارزه می کنند، هرگز مردم را به کام آتش نمی کشند.



شرف امامی نخست‌وزیر آشتی ملی در مجلس شورا





منزل دهم

فاجعه سوختن ۳۷۷ نفر در سینما رکس آبادان آن قدر عمق داشت که توجه همه محافل کشور را در روزهای ابتدایی شهریورماه ۱۳۵۷ به خود جلب کند. دهه سوم ماه مبارک رمضان نیز مصادف با همین روزها بود که روحانیان در سخنرانی‌های خود بیش از هر موضوع دیگری، کشته شدن ۳۷۷ آبادانی در سینما رکس و انتساب آن به حاکمیت را مورد اشاره قرار می‌دادند. تقریباً همه سخنرانانی که این فاجعه را به دولت جمشید آموزگار و به طور کلی نظام شاهنشاهی نسبت دادند، بلافاصله دستگیر شدند. شاید اوج دستگیری‌ها در طول سال ۵۷ در نیمه اول شهریورماه صورت گرفت.

در این روزها شهرها همچنان ملتهب بود و بیش از هر ناحیه‌ای، آبادان در التهاب از دست دادن شماری از اهالی خود می‌سوخت. روزانه تظاهرات کوچک و بزرگ علیه نظام حکومتی شاه در این شهر صورت می‌گرفت و معمولاً منجر به درگیری با مأموران نظامی و انتظامی می‌شد. این روزها حداقل پنج شهروند آبادانی که به خونخواهی همشهریان خود در تظاهرات شرکت کرده بودند، به شهادت رسیدند. این کشتار در شهرهایی چون اردبیل و ارومیه نیز تکرار شد. از سوی دیگر مردم به هیأت‌های تحقیق و تفحصی که از سوی دولت برای بررسی این فاجعه تشکیل می‌شد، کاملاً بی‌اعتماد بودند. موج اعتراضات فقط به داخل کشور محدود نشد، بلکه هسته‌های مبارز در خارج از کشور و اتحادیه‌های بین‌المللی، دولت محمدرضا پهلوی را عامل این فاجعه معرفی کردند و علیه حکومت او راهپیمایی کردند و یا اطلاعیه‌هایی نوشتند. موج مخالفت‌های داخلی و خارجی در نهایت باعث شد که در ابتدای شهریورماه جمشید آموزگار، نخست‌وزیر شاه استعفا کند. جایگزین آموزگار، سناتور جعفر شریف‌امامی بود. او با شعار تازه «آشتی ملی» وارد عرصه سیاست شد و اقداماتی را برای جلب نظر روحانیون و آحاد مردم صورت داد. از جمله این که دستور داد قمارخانه‌های بزرگ کشور - که اکثراً در تیول خاندان شاه و رجال وابسته به دربار بود - بسته شود. او همچنین دستور تعقیب تعدادی از سرمایه‌داران و مقامات دولتی را که در حیف و میل اموال عمومی یا در زدوبندهای اقتصادی شهره بودند، صادر کرد. شریف‌امامی برای مذاکره با روحانیون و در نهایت تحقق شعار آشتی ملی نیز قدم‌هایی برداشت.

با پی‌گیری شریف‌امامی مقدمات آزادی تعدادی از زندانیان سیاسی فراهم شد و نیز تا حدی از سخت‌گیری‌های دوران آموزگار نسبت به سیاسیون مخالف کاسته شد و مطبوعات توانستند خبرها و گزارش‌های تظاهرات و نقطه‌نظرات برخی مخالفان را منعکس کنند. این اقدامات - که قطعاً از سر اجبار صورت می‌گرفت و راه‌حلی برای مقابله با بحران پیش روی نظام شاهنشاهی بود - توانست نظر برخی مجامع سیاسی داخلی را به خود جلب کند، اما قاطبه مردم و روحانیان

مبارز که گوش به نظرات امام خمینی داشتند، نسبت به این تحولات بدبین بودند. امام خمینی در پیامی که از نجف فرستادند، تغییرات صورت گرفته را عوام‌فریبی و ایجاد وقفه در سقوط سلطنت پهلوی دانستند و از مردم خواستند از بار مخالفت‌های خود نگاهند. شکست سیاست آشتی ملی خیلی زود نمایان شد، یعنی زمانی که عید فطر فرا رسید.

روز سیزدهم شهریور مصادف با عید فطر بود. در این روز بزرگ‌ترین راهپیمایی‌ها در سراسر کشور رخ داد و مردم علناً خواست خود را مبنی بر سقوط نظام شاهنشاهی، ادامه نهضت به رهبری امام خمینی و ایجاد حکومتی نوین اعلام کردند. برآیند گزارش‌های ساواک نشان‌دهنده همین موضوعات است.

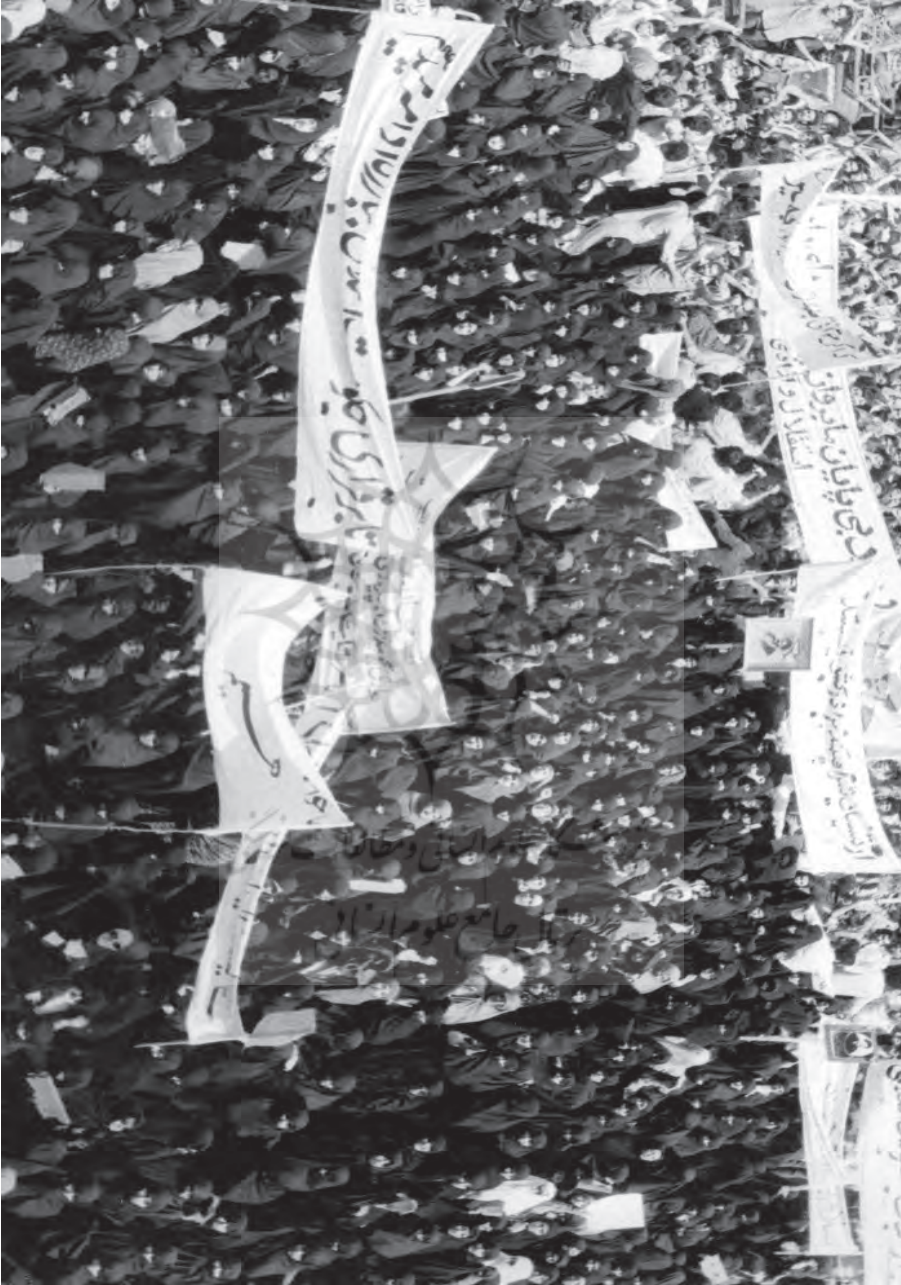


پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی









## منزل یازدهم

اعتصاب سراسری روز شانزدهم شهریور، به ویژه در تهران، رخدادهای نیمه دوم شهریور را آغاز کرد. به دعوت روحانیان پیشرو تهران در این روز راهپیمایی بزرگی صورت گرفت. در این حرکت اجتماعی همچون راهپیمایی بزرگ عید فطر (۱۳/۶/۵۷) مردم بار دیگر نفی سلطنت و تغییر نظام حکومتی را خواستار شدند و نیز با گل و گلاب و نقل از نظامیانی که در خیابان‌ها مستقر بودند استقبال کردند. این شیوه از مخالفت که با دفع حکومت و جذب ارتش همراه بود، هر چه زودتر می‌باید متوقف می‌گردید، چرا که ادامه آن موجب تزلزل بیشتر پایه‌های سلطنت می‌شد. برپایی حکومت نظامی تنها چاره پیش رو بود. مقامات بلندپایه نظامی و امنیتی حکومت، بیش از دیگر دولتمردان به ایجاد حکومت نظامی تأکید داشتند. در واپسین ساعات روز شانزدهم شهریور اعلامیه برقراری حکومت نظامی در تهران و یازده شهر دیگر نوشته شد.

با این که روحانیان تهران برای روز هفدهم شهریور تظاهرات و راهپیمایی‌ای پیش‌بینی نکرده بودند، اما مردم قرار تجمع این روز را در میدان ژاله گذاشتند. طعم تلخ این حکومت ساعت ۹ صبح به مردم حاضر در میدان چشمانده شد و با گشودن رگبار مسلسل‌ها تعداد قابل توجهی از مردم به شهادت رسیدند و بسیاری زخمی شدند.

از همان روز این شایعه در سطح کشور پراکنده شد که سربازان اسرائیلی دست به این کشتار وحشیانه زده‌اند. مردم باور نمی‌کردند هموطنان نظامی‌شان این چنین به روی آنها آتش بگشایند.

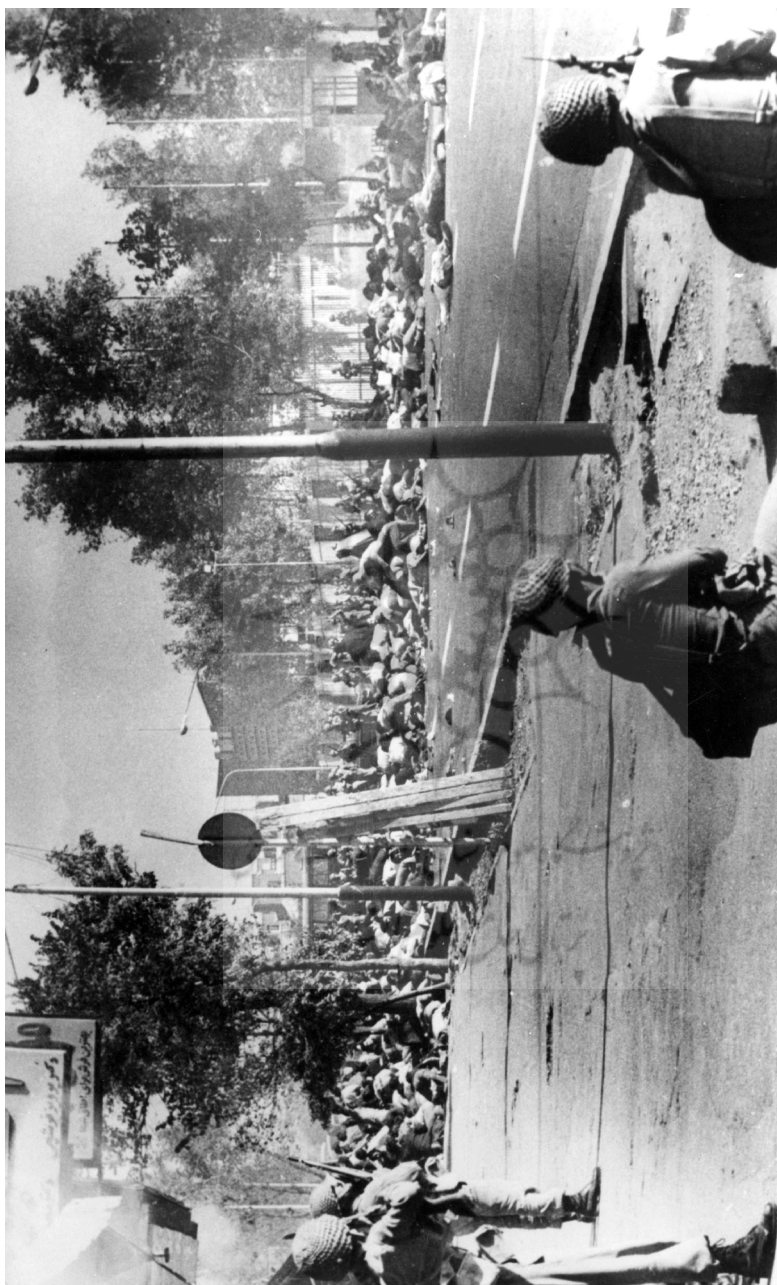
حادثه ۱۷ شهریور تأثیر عمیقی بر روند نهضت مردم ایران گذاشت؛ با این که ظاهراً سه هفته کشور را با آرامش نسبی روبه‌رو کرد، ولی نه تنها توقیفی در روند انقلاب ایجاد نشد بلکه کینه عمومی از حکومت شاهنشاهی بیشتر گردید؛ کینه‌ای که سربسته باقی نماند - مانند آنچه پس از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ روی داد - و همچنان تا سقوط سلطنت فوران کرد. کشور یک هفته دست به اعتصاب زد. تمامی بازارها و بیشتر اماکن کسب تا ۲۵ شهریور به عنوان اعتراض به این کشتار وحشیانه تعطیل بودند.

حکومت نظامی تا واپسین روز دوام نظام شاهنشاهی پابرجا بود، اما عملاً کارایی نداشت و هرگز نتوانست مقررات خشک خود را به پیکره شهرها تزریق کند. برای نمونه با این که اجتماع بیش از سه نفر در حکومت نظامی ممنوع بود، اما در بعضی از شهرها تظاهرات بزرگی روی می‌داد و مأموران حکومت نظامی واکنشی از خود نشان نمی‌دادند. خبر ناپدید شدن امام موسی صدر از دیگر وقایع ناگواری بود که در همین زمان به ایران رسید و روحانیان را برای مدتی به تلاطم واداشت. پی‌جویی او یکی از دلمشغولی‌های سران نهضت شد. امام موسی صدر برای

شرکت در سالگشت پیروزی کودتا در لیبی به آن کشور رفته بود، اما زودتر از موعد مقرر آنجا را ترک کرد. ظاهراً او به سوی رم، پایتخت ایتالیا حرکت نمود، اما هرگز نشانی از او چه در ایتالیا و چه در لیبی به دست نیامد. امام خمینی تلاش فراوانی برای یافتن وی صورت دادند که به نتیجه نرسید. ایشان در دو تلگراف جداگانه به آقایان یاسر عرفات و حافظ اسد خواستار پی گیری این موضوع شدند که نتیجه‌ای دربر نداشت.

زلزله طبس شوک دیگری بود که از ناحیه طبیعت وارد شد. بیست و پنجم شهریور زلزله‌ای به قدرت ۷/۷ ریشتر، طبس و اطراف آن را لرزاند. این حادثه دهشتناک ساعت ۱۹ و ۳۶ دقیقه روی داد و منطقه را با خاک یکسان کرد. خبرنگار رادیو لندن پس از دیدار خود از طبس نوشت، فقط یک بمب اتمی می‌توانست چنین ویرانه‌ای از شهر تاریخی طبس و دهکده‌های اطراف آن بسازد. دولت شاه عزای عمومی اعلام کرد و خواستار کمک مردم شد. جامعه ایرانی هر دو اقدام را صورت دادند اما نه به واسطه اعلام دولت. ملت که عزادار شهدای خود بود، در غم کشته‌شدگان این حادثه شریک شد و کمک‌های خود را از طریق ستادهایی که روحانیان تشکیل داده بودند، به دست بازماندگان زلزله طبس رساند.

امام خمینی نیز در اعلامیه‌ای خطاب به مردم گفتند، مبادا شوک وارد شده آنان را از ادامه نهضت دور سازد، چرا که این بهترین فرصت برای حکومت شاه است که از مردم بخواهد در قبال این حادثه آرامش خود را حفظ کنند. اما کشته شدن پسر آیت‌الله گلپایگانی در راه طبس که برای کمک‌رسانی راهی آن منطقه شده بود، ورق حوادث را بار دیگر برگرداند. چرا که مجالس ترحیم او که تقریباً در بیشتر شهرها برپا شد، ماجرای تازه‌ای برای اوج‌گیری مخالفت‌ها و تظاهرات بود.







### منزل دوازدهم

در نخستین روز از مهرماه سال ۱۳۵۷، در حالی که مجالس ختم فرزند آیت‌الله‌العظمی سیدمحمدرضا گلپایگانی در شهرهای کوچک و بزرگ ایران برپا بود و آشکارا جنبه سیاسی و ضدحکومتی داشت، خبر محاصره خانه امام در شهر نجف به گوش ایرانیان رسید. طبق توافقی که بین دولتین ایران و عراق به عمل آمده بود، خانه امام به محاصره مأموران حکومتی عراق درآمد. مجموعه اخباری که از این اقدام منتشر شد، حکایت از آن داشت که این محاصره با این که در روز اول خود با جدیت اعمال گردید، از روزهای بعد تخفیف پیدا کرد و شکل نامحسوس به خود گرفت، با این حال تأثیر شگرفی در ایران و تصمیمات بعدی امام خمینی گذاشت. اولین خبر محاصره، از نجف به آیت‌الله محمد صدوقی رسید و ایشان با تماس‌های پی‌درپی خود با روحانیان دیگر شهرها، ضمن اطلاع، خواستار واکنش آنان شد.

نخستین عکس‌العمل روحانیان فرستادن تلگراف‌های متعدد به سفارت عراق در ایران و اعتراض به اقدام دولت عراق بود، اما تصمیم دیگر، تعطیلی عمومی روز نهم مهرماه در سراسر ایران بود. برای حکومت شاه و دستگاه امنیتی، پیش‌گیری از این حرکت بسیار مهم تلقی می‌شد، چرا که در صورت وقوع تعطیلی عمومی که نشان از اعتراض همگانی داشت، هیمنه حکومت نظامی عملاً در هم می‌شکست. ساواک تلاش کرد با رسانیدن این خبر به گوش مردم که محاصره منزل امام خمینی مرتفع شده، از بار سنگین این اقدام بکاهد. ولی روز نهم مهرماه تقریباً بازار همه شهرهای بزرگ بسته و در شهرهای کرمانشاه، دزفول، سمنان، سقز، زنجان، سراب، همدان، ایلام، ارومیه، فیروزآباد، خرم‌آباد و دورود تظاهرات صورت گرفت. در کرمانشاه مأموران حکومتی به روی مردم آتش گشودند و سه تن از اهالی را به شهادت رساندند و ۳۳ نفر را زخمی کردند.

امام تصمیم به خروج از عراق را روز دوازدهم مهر عملی کردند و نجف را به سوی مرز کویت ترک نمودند. امام گفتند: «برای من جایز نیست که زنده باشم و سکوت اختیار کنم»؛ چیزی که دولت عراق از امام خواسته بود. با این که امام ویزای ورود به کویت را داشتند، اما تباری دولت ایران با کویت مانع از ورود ایشان به کویت شد. امام و همراهان به سوی بصره رفتند و شب را در این بندر سپری کردند. در آنجا بود که امام پس از مشورت با حاج‌احمد خمینی، مهاجرت به فرانسه را بهترین گزینه در آن زمان دانستند. کاروان کم‌شمار امام روز سیزدهم به بغداد رفت و امام پس از زیارت حضرت موسی بن جعفر (ع) و حضرت محمدبن علی (ع) در کاظمین و گذراندن یک شب در بغداد، روز چهاردهم مهر به سوی پاریس پرواز کردند. اولین خبر را خبرگزاری فرانسه از ورود امام به پاریس به سراسر دنیا مخابره کرد. امام در بدو ورود



پیامی به مردم ایران فرستادند و در آن با اظهار تأسف از این که در کنار ملت نیستند، نوشتند: «پیش من مکان معین مطرح نیست؛ عمل به تکلیف الهی مطرح است؛ مصالح عالیہ اسلام و مسلمین مطرح است.»

این هجرت سرآغاز تحولی دیگر در روند انقلاب اسلامی بود. امام از محیطی خارج شدند که وقتی چهار خبرنگار خارجی می‌خواستند روز سی‌ام شهریور ۱۳۵۷ با ایشان ملاقات کنند دستگیر شده بودند؛ و به محیطی وارد شد که هر روز چندین روزنامه‌نگار و خبرنگاران شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی منتظر گفت‌وگو با ایشان بودند. بی‌شک این هجرت، صدای انقلاب را جهانی کرد. دولت فرانسه تمایلی به فعالیت سیاسی امام نداشت. روز ورود امام به پاریس، ژیسکاردستن، رئیس‌جمهور وقت فرانسه، با این که به برزیل سفر کرده بود، پیامی از طریق دفتر خود به سفیر شاه در پاریس فرستاد مبنی بر این که به امام اطلاع داده است از فعالیت سیاسی خودداری کند. اما پاسخ امام همان بود که به مقامات دولت عراق داده شده بود.

روزنامه‌اطلاعات از قول نزدیکان امام در پاریس نوشت: «چنانچه محدودیتی از نظر ملاقات‌ها، مصاحبه‌ها و بیان نظریات برای ایشان از سوی مقامات فرانسه به وجود آید فوراً این کشور را ترک خواهند کرد.» شاید آن چه موجب گردید دولت فرانسه جدیتی درخواست خود نشان ندهد، تلگراف‌های بی‌درپی روحانیان و دیگر عناصر مخالف حکومت شاه به ژیسکاردستن بود که در آنها به آزادی‌های موجود در کشور فرانسه و این که به واسطه انقلاب کبیر ۱۷۸۹ میلادی، این کشور مهد دموکراسی خوانده می‌شود، تأکید شده بود.

امام با گذرنامه ایرانی خود می‌توانستند سه ماه در فرانسه بسر برند. اما روشن نیست چرا ژیسکاردستن بعدها در کتاب خاطرات خود نوشت که هنگام ورود امام به فرانسه کشورش به ایشان پناهندگی سیاسی داده است! چه بسا بیان این موضوع، عکس‌العملی تاریخی برای نشان دادن پشیمانی رئیس‌جمهور فرانسه از آنچه در طول ماه‌های آینده در این کشور رخ داد، بوده باشد.

هجرت امام از نجف به پاریس مهم‌ترین حادثه نیمه اول مهرماه ۱۳۵۷ بود. اما در این دوره کوتاه، اعتصابات دانش‌آموزی، کارگری و کارمندی ضربه دیگری بر پیکر نظام شاهنشاهی وارد کرد که در ماه‌های بعد بر عمق آن افزوده گشت. دانش‌آموزان کاشان پیشرو نهضت دانش‌آموزی بودند. حکومت گمان می‌برد با گشایش مدارس حجم قابل توجهی از تظاهرات و اعتراض‌ها خاموش خواهد شد، اما آنچه رخ داد روی دیگر این سکه بود. روز سیزدهم مهرماه سه دانش‌آموز در خرم‌آباد به شهادت رسیدند. هم‌آوایی فرهنگیان با دانش‌آموزان، اعتصاب سراسری روز پانزدهم مهر را در پی داشت. دیگر آن که تهدیدات کارگران صنعت نفت به

## مختصرنامه مطالعات تاریخی

اعتصاب، اول مهرماه شکل عملی به خود گرفت و به دنبال آن کارگران شرکت کشت و صنعت کارون در شوشتر، کارگران کارخانه‌های لوله‌سازی اهواز، زمینه اعتصاب‌ها را همه‌گیر کرد. با آغاز اعتصاب شرکت مخابرات گروه‌های کارمندی نیز رفته رفته دست از کار کشیدند. بولتنی که ساواک از حجم اعتصابات در روز پانزدهم مهرماه از سطح استان‌ها تهیه کرد، یکی از حجیم‌ترین گزارش‌های مهرماه بود.





مردم به نظامیان گل می دهند

### منزل سیزدهم

با حضور امام خمینی در شهر پاریس، روند مبارزه‌های مردمی در ایران شکل دیگری گرفت، چرا که گسترش کنش‌های سیاسی ایشان در پایتخت فرانسه، سخنرانی‌ها، پیام‌ها و رویدادهایی را رقم زد که همگی منتهی به راهبری نهضت اسلامی به سوی آن هدف بزرگ شد. ارتباط امام با مردم به آن حد رسید که اداره ایران عملاً در دستان امام خمینی قرار گرفت. در همین زمان است که رهبر انقلاب در ۲۲ مهر، در خلال گفت‌وگوی خویش با خبرنگار روزنامه فرانسوی فیگارو، برای نخستین بار نظام حکومتی جایگزین خود را اعلام می‌کند و از جمهوری اسلامی به عنوان حکومت آینده کشور ایران نام می‌برند. اقامت در پاریس آن هم در کاشانه‌ای کوچک چند روزی بیشتر دوام نیاورد و به دلیل پاسخگو نبودن آن محل به حجم مراجعان، ایشان به باغی کوچک در حومه پاریس (نوفل لوشاتو) نقل مکان کردند.

نیمه دوم مهرماه آمیخته است با تظاهرات پرشور و پرحجم دانش‌آموزان کشور. امام در شانزدهم مهر به مناسبت آغاز سال تحصیلی از دانش‌آموزان، دانشجویان و طلاب علوم دینی می‌خواهند تا برجیده شدن رژیم سلطنتی از پای ننشینند. امام در همین پیام تمسک برخی روحانیان و سیاسیون مخالف حکومت شاه به قانون اساسی را تقبیح کردند و صراحتاً قانون اساسی را مغایر خواست‌هایی دانستند که مردم برای آن‌ها، قیام کرده‌اند. همین پیام به همراه جنبش‌های دانش‌آموزی که از ابتدای مهرماه آغاز شده بود، موجب شد که مهر تعطیلی به روی بیشتر کلاس‌های مراکز آموزشی، به ویژه دوره‌های راهنمایی، متوسطه و دانشگاه‌ها بخورد. با این که شاه و همسرش با شرکت در مراسمی در دانشگاه تهران شروع سال تحصیلی دانشگاه‌ها را در پانزدهم مهرماه اعلام کرده بودند، اما دانشجویان از تشکیل کلاس‌های درس جلوگیری کردند. حکومت نظامی در ۱۲ شهریور ایران نتوانست عامل بازدارنده‌ای برای اعتصابات، تظاهرات و راهپیمایی‌های دانش‌آموزان و دانشجویان باشد. موج این اعتصاب‌ها، به استان‌های مرزی به ویژه کردستان هم رسید. تظاهرات روز هفدهم مهر در سنندج بسیار گسترده بود. تیراندازی مأموران به سوی جوانان، عده زیادی مجروح به جا گذاشت که ظاهراً برخی از آنان به شهادت رسیدند. رویداد مشابهی هم در شهرهای آمل و بابل رخ داد که با به جا ماندن تعدادی شهید، تنور مخالفت‌ها را گرم‌تر کرد. با کشیدن شدن پای فرهنگیان به اعتصابات، بزرگ‌ترین نهاد آموزشی کشور رودرروی حکومت شاه قرار گرفت. هم‌پای این اعتراضات، دست از کار کشیدن کارگران و کارمندان همچنان گریبان ادارات، سازمان‌ها و کارخانه‌ها را گرفته بود.

روز بیست‌وچهارم مهر مصادف بود با چهلم شهدای ۱۷ شهریور در میدان ژاله تهران. این روز از طرف روحانیان قم، تهران و دیگر شهرها و نیز چهره‌های سیاسی مبارز، روز عزای ملی

اعلام شد. در اعلامیه‌هایی که این گروه‌ها منتشر نمودند، سالگرد فقدان آیت‌الله حاج‌سیدمصطفی خمینی را نیز مقارن همین روز اعلام کردند. با اعلام این روز به عنوان عزای ملی، برخی را گمان بر این رفت که حکومت شاه برای پیش‌گیری از حوادث آن، دولت نظامی بر سر کار خواهد آورد. این پیش‌بینی در پانزدهم آذر تحقق یافت، اما آن روز تقریباً همه شهرهای بزرگ ایران شاهد تظاهرات علیه حکومت شاه بود. این تظاهرات در شهرهایی چون کرمان، اندیمشک، دزفول و زنجان با خون مردم آن شهرها گلگون شد. با این که در دزفول حداقل پنج شهید و ده‌ها زخمی به جا ماند، اما حادثه مسجد کرمان تأثیر مضاعفی بر روند انقلاب به جا گذاشت. دستگاه امنیتی و انتظامی حکومت شاه با گرد آوردن گروه‌هایی از حاشیه‌نشینان و کولی‌ان شهر کرمان، در یورش هم‌هنگ شده به مسجد جامع شهر، بخشی از وسایل مسجد، از جمله کتاب آسمانی قرآن را به آتش کشید و با ضرب و شتم حاضران (با گلوله، چوب، باتوم و گاز اشک‌آور) حادثه تلخی به بار آورد.

با این که در این واقعه فقط یک نفر به شهادت رسید، اما شکستن حرمت خانه خدا، واکنش همه آحاد مردم را برانگیخت؛ به طوری که از آن پس، یکی از خواست‌های اعتصاب‌کنندگان و راه‌پیمایان، مجازات عاملان فاجعه مسجد جامع کرمان بود.

مردم تهران در چهلم کشتار ۱۷ شهریور در بهشت زهرا گرد آمدند و زیر برق نیزه‌های مأموران حکومت نظامی مراسمی اجرا کردند.

واپسین حادثه تلخ این دوره، در همدان رخ داد. سی‌ام مهرماه در بین مردم همدان شایع شد، یک دختر دانش‌آموز پس از دستگیری به دست عوامل انتظامی مورد آزار جنسی قرار گرفته است. تظاهراتی که مردم همدان علیه این اقدام صورت دادند، سه شهید و ۱۶ مجروح به جا گذاشت.



اجتماع نمازگزاران در کرمان



### منزل چهاردهم

تأثیر حادثه مسجد جامع کرمان در بیست و چهارم مهر، همچنان در راهپیمایی‌ها و تظاهرات آبان‌ماه نمایان بود. هم به این دلیل، و هم به جهت شهدایی که هکر روز در شهرهای کوچک و بزرگ خون‌شان به زمین می‌ریخت، وسعت مخالفت‌ها با حکومت شاه، به نهایت خود رسید. شهرهایی چون همدان، خرم‌آباد، بروجرد، آمل، بابل، جیرفت، شوشتر، مشهد، خمین، گرگان، اصفهان و کاشان هر روز شاهد تظاهرات اهالی خود بودند. اما زمانی که شهر کوچکی چون کیودرآهنگ در روز پنجم آبان پنج شهید و یا آذرشهر در هشتم همان ماه چهار شهید تقدیم انقلاب کردند، نشان داد که مساحت اعتراض‌های مردمی آن هم تا حد فدا کردن جان عزیزان خود، تا چه اندازه گسترش یافته است.

جنبش دانش‌آموزی علیه حکومت شاه در این روزها تقریباً در همه شهرها زنده و جاری بود. روز اول آبان در شهر گرگان با برخورد قهرآمیز مأموران حکومت، یازده دانش‌آموز زخمی شدند. یکی از هدف‌های دانش‌آموزان پایین کشیدن مجسمه شاه در شهرها بود. مقامات محلی برای جلوگیری از این کار دور مجسمه‌ها را سیم خاردار کشیدند و افراد مسلحی را برای سرپا نگه داشتن آن گماردند. سوم آبان در شهرضا یک جوان در این راه جان خود را از دست داد و چند روز بعد در بروجرد دو جوان هنگام یورش به مجسمه پهلوی دوم به شهادت رسیدند. شاید ساده‌ترین کار دانش‌آموزان، پایین کشیدن عکس شاه و خاندان او از کلاس‌های درس و تغییر نام مدارس‌شان بود، زیر این فشارها بود که شاه تصمیم گرفت در چهارم آبان، ۱۱۲۶ زندانی سیاسی را آزاد کند. امام خمینی پس از شنیدن این خبر به مردم ایران گفتند: «آزادی تعدادی از زندانیان سیاسی پس از چندین سال شکنجه و رنج و محرومیت از حقوق اولیه، آزادی از زندانی است به زندان بزرگتر.»

حادثه تلخ مسجد جامع کرمان، حکومت را به عقب‌نشینی از تعرض به مسجدها وادار نکرد. شبیه آن حادثه در مسجد راور کرمان و مسجد مهدیه سمنان رخ داد و پدیده چماق به دستان رفته رفته در برخی از شهرها رخ نمود. آتش‌سوزی‌ها و تخریب اماکن عمومی در شهرهایی چون گرگان، همدان و زنجان یکی از ره‌آوردهای این پدیده شوم بود. حمله چماق به دستان به تظاهرات مردم روی دیگر سکه بود. این رویارویی در چهارم آبان ماه در کرمانشاه ۸۶ مجروح به جا گذاشت. در سنندج چند تن شهید شدند و در خرم‌آباد و ارومیه وحشت و اضطراب حاکم شد.

از رویدادهای مهم این ده روز تیراندازی یک سرباز به سوی فرماندار نظامی جهرم و رئیس شهربانی این شهر بود. این اقدام، روز تولد شاه، یعنی چهارم آبان رخ داد. سرباز، توانست رئیس شهربانی را از پای درآورد و فرماندار نظامی را مجروح کند. روایت‌هایی که از ناراضی‌ت



نظامیان چه در اعلامیه‌ها و چه در گفته‌ها و شنیده‌ها طرح می‌شد، با حادثه جهرم جنبه عملی به خود گرفت.

در حالی که رایزنی‌های محمدرضا پهلوی با سفرای آمریکا و انگلیس برای جستن راهی برای غلبه بر بحرانی که دامنگیر حکومت او شده بود، ادامه داشت. امام خمینی در گفت‌وگو با خبرگزاری فرانسه، همچون گذشته بر سرنگونی حکومت شاه تأکید کردند و موضوع برپایی حکومت انتقالی را پس از سقوط نظام شاهنشاهی مطرح نمودند.

اعتصاب‌ها در بیشتر سازمان‌ها، وزارت‌خانه‌ها، کارخانه‌ها و شرکت‌ها ادامه داشت. شاه‌بیت اعتصاب‌ها، همچنان در صنعت نفت خوانده می‌شود.

هوشنگ انصاری مدیرعامل شرکت نفت، با خواست‌های صنفی اعتصاب‌کنندگان موافقت کرد، اما این چاره کار نبود، چرا که جنبه‌های سیاسی بر جنبه‌های صنفی اعتصاب غلبه یافته بود. روز هشتم آبان‌ماه پرویز ثابتی، چهره برجسته دستگاه امنیتی شاه، ترجیح داد با اسم مستعار عالیخانی از کشور بگریزد. آیا او در آینه اطلاعات خود، چیزی جز سقوط حکومت شاه دیده بود؟





مردم از نظامیان با گل استقبال می‌کنند

برمال جان علوم اسلامی

## منزل پانزدهم

بحران حاکم بر کشور و چنگالی که با تظاهرات، راه‌پیمایی‌ها و اعتصاب‌ها، گریبان حکومت پهلوی را گرفته بود، ویلیام سولیوان سفیر آمریکا در ایران را واداشت که در گزارشی واقع‌بینانه - برخلاف گزارش‌های پیشین - به وزارت امور خارجه آمریکا اعلام خطر کند و از قول شاه بنویسد که دو راه بیشتر پیش روی محمدرضا پهلوی نیست: استعفا، یا تشکیل دولت نظامی. به دنبال گزارش سولیوان در یازدهم آبان ماه جلسه‌ای اضطراری در کاخ سفید برپا شد. نتیجه این نشست در تلفنی که برژینسکی فردای آن روز (دوازدهم آبان) به شاه کرد، روشن گردید: «به نظر من مشکل شما این است که باید دست به یک سلسله اقدامات خاصی بزنید که اقتدار شما را به نحو مؤثر نشان دهد. شاه به سادگی پاسخ داد: «چشم.» توصیه برژینسکی به شاه چیزی جز موافقت آمریکا با برپایی یک دولت نظامی نبود.

حوادث روز سیزدهم آبان در تهران، به خواست آمریکا و شاه دست به سینه ایران، شتاب بیشتری بخشید. آن روز به مناسبت سالروز تبعید امام خمینی، تظاهرات گسترده‌ای در کشور برپا شد. با این که تظاهرات تهران پراکنده و نسبت به برخی دیگر از شهرها از حجم کمتری برخوردار بود اما گشودن آتش مأموران حکومت نظامی به روی دانشجویان و دانش‌آموزانی که در دانشگاه تهران گرد آمده بودند، فیلمبرداری از این حادثه و سپس نمایش آن در بخش خبری شب تلویزیون، تأثیر شگرفی در بین مردم سراسر کشور گذاشت. پخش این فیلم مستند برخلاف میل مسئولان تلویزیون صورت گرفت، اما از فردای آن روز تظاهرات در شهرهای گوناگون به واسطه هیجانی که از دیدن این فیلم کوتاه بر مردم مستولی شده بود، فزونی یافت. حکومت، با این که در هوای تجدید سازمان بود، اما از این فرصت بهره گرفت و در روز چهاردهم آبان در تهران اقدام به آتش زدن برخی سینماها، بانک‌ها، اتوبوس‌های شرکت واحد و دیگر اماکن عمومی کرد. همراه با آتش‌افروزی و تخریب هدایت شده، شایعاتی نیز در سطح پایتخت جاری شد؛ مثل این که برخی از پادگان‌ها سقوط کرده و یا کودتایی در راه است. این ترندها، موجب شد که ناآرامی‌ها فراتر از آن چه بود نمایانده شود. ارتشبد اویسی فرماندار نظامی تهران به مأموران خود دستور داده بود که دخالتی در جلوگیری از تخریب‌ها و آتش زدن‌ها نکنند. سفیر انگلیس نیز معتقد بود که این اقدامات توسط عوامل حکومت روی می‌دهد. آیت‌الله طالقانی نیز که به تازگی از زندان آزاد شده بود، با صدور اطلاعیه‌ای به دامن زدن فضای وحشت در بین مردم توسط عوامل حکومت اشاره کرد و از مردم خواست برای خنثی کردن این روش، از درگیری با مأموران خودداری کنند.

با زمینه فراهم شده، دولت هفتاد روزه جعفر شریف امامی، همان روز (چهاردهم آبان) به خواست شاه استعفا کرد و فردایش دولت نظامی، به نخست‌وزیری ارتشبد غلامرضا اژه‌اری

روی کار آمد. هم‌زمان، شاه پیامی برای مردم ایران خواند و سوگند یاد کرد که اشتباهات گذشته را جبران کند. اما زمان برای این کار بسیار دیر شده بود. منبع ساواک همان روز (۵۷/۸/۱۵) می‌نویسد، زمانی که سخنرانی شاه از رادیو پخش می‌شد یک خیاط در خیابان سعدی تهران در برابر این گفته شاه که «ما باید مملکت را نجات دهیم و من هم در کنار شما هستم» چنین گفت: «تمام این اقدامات برای این است که تو بروی، آن وقت می‌گویی من هم هستم؟»

با استقرار دولت نظامی، شناسایی و دستگیری آن دسته از مردم که رهبری تظاهرات را به عهده داشتند آغاز شد و بخشنامه‌هایی برای شدت عمل مأموران مسلح با مردم تظاهرکننده صادر گردید.

همان روز (۵۷/۸/۱۵) روزنامه‌های اطلاعات، کیهان و آیندگان و سازمان رادیو-تلویزیون ملی ایران به اشغال نظامیان درآمد. اعتصاب این رسانه‌ها نیز در اعتراض به این تعرض آغاز گردید. درج خبرها و گزارش‌های راهپیمایی‌ها، تظاهرات و اعتراض‌ها در دیگر نشریه‌هایی که به اعتصابیون نپیوسته بودند، منع شد و تا دو ماه بعد سکوتی تحمیلی بر رسانه‌ها حاکم گردید. دولت نظامی نخستین ضرب شست خود را با کشتن هشت شهروند زنجانی در روز شانزدهم آبان ماه نشان داد.







منزل شانزدهم

در ده روز منتهی به پایان آبان، دولت نظامی ارتشبد ازهاری که به تازگی جای دولت شریف‌امامی را گرفته بود، همه توان خود را صرف جلوگیری از تظاهرات و اعتصابات کرد، اما موفقیتی به دست نیاورد. با وجود حکومت نظامی در شهرهای بزرگ و استقرار واحدهای نظامی، گارد شهرداری و نیروهای ژاندارمری در دیگر شهرها و شهرستان‌ها، تظاهرات مردمی علیه حکومت شاه همچنان ادامه یافت؛ و این در حالی بود که هر روز پیکرهای مردان و زنان، با گلوله مأموران مسلح نقش زمین می‌شد. در این ده روز کرمانشاه، لاهیجان، همدان، ساری، شیراز، اراک، ایلام و برخی از شهرهای کوچک و بزرگ دیگر، شهیدانی تقدیم انقلاب اسلامی کردند. در تهران بیشتر اجتماعات در قطعه ۱۷ بهشت‌زهرا صورت می‌گرفت؛ جایی که شهیدان میدان ژاله در آن آرمیده بودند. نظامیان مستقر در این گورستان تاریخی هر بار گردهم‌آیی‌های مردم را پراکنده می‌کردند. کمتر روزی بود که بر تهران بگذرد و پیکری مجروح یا شهید در کوچه پس کوچه‌های پایتخت در خون خود درنغلتد.

مخالفت‌ها در شکل‌های گوناگون ادامه یافت. در برخی شهرها عکس‌های امام خمینی پشت شیشه بیشتر مغازه‌ها نشست. کاریکاتورهای شاه که او را فردی آلت دست آمریکا نشان می‌داد، در کوچه و برزن پخش شد. اعلامیه روحانیان به مناسبت‌های مختلف نوشته و توزیع شد. صندوق‌هایی برای کمک به اعتصاب‌کنندگان پا گرفت تا مردم با واریز کردن پول به یاری آنان بشتابند. اسکناس‌هایی چاپ و توزیع شد که در آن تصویر امام خمینی نقش بسته بود. همه دبیرستان‌های کشور، بیشتر مدارس دوره راهنمایی، همه دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی تعطیل بودند. بازارها در شهرهای بزرگ بسته بودند و گاهی برای تهیه مایحتاج عمومی باز می‌شدند. دولت نظامی غیر از گشودن آتش به روی مردم، به نیروی ژاندارمری دستور داد مقدمات تظاهرات دولتی را در سطح روستاها و شهرهای کوچک فراهم کند، تا شاید از این طریق بتواند از ضرب مخالفت‌ها بکاهد. گروه‌هایی از روستاییان با گرفتن وعده یا تهدید شدن، به این درخواست ژاندارمری پاسخ دادند و با عکس‌هایی از شاه، همسرش، پسرش و گاه با در دست گرفتن عکس‌هایی که نماد مولای متقیان حضرت علی(ع) بود، به نفع رژیم شاهنشاهی دست به تظاهرات زدند. در برخی نقاط این تظاهرات زمینه‌ای شد برای مخالفت‌های مردمی. حادثه‌ای که در بیست‌ونهم آبان در شهر ساری روی داد و حداقل سه تن به شهادت رسیدند، با چنین مقدمه‌ای شکل گرفت.

طرح دیدار فرح دیبا همسر شاه با آیت‌الله سیدابوالقاسم خویی از دیگر برنامه‌های حکومت در این دوره زمانی بود. احتمالاً پیشنهاد چنین دیداری از طرف یکی از روحانیان وابسته به ساواک که



در حوزه علمیه قم ظاهراً به درس و بحث مشغول بود، داده شد. برنامه‌ریزی این دیدار برای عید غدیر یعنی بیست و هشتم آبان ریخته شد. فرح دیبا یک روز پیش از عید راهی عراق شد. رسانه‌ها سفر او را زیارت از مراقد ائمه (ع) یاد کردند، اما هدف اصلی، دیدار با آیت‌الله خویی بود. رژیم امیدوار بود نتیجه این برنامه به شکاف بین روحانیان منجر شود. انتشار خبر در ایران با واکنش‌های تند روحانیان پیرو مشی امام مواجه شد. انتشار اعلامیه از سوی روحانیان طراز اول و نگرفتن شهریه آقای خویی از طرف طلاب علوم دینی، از جمله این واکنش‌ها بود که خبرهای آن در اسناد ساواک منتشر شد. با این حال آیت‌الله خویی در دو اطلاعیه که اولی متن کوتاه مکالمه تلفنی وی با نماینده‌اش در قم بود و دیگری پیامی که در دهم آذرماه منتشر شد، توانست امکان بهره‌برداری حکومت را از هدف‌های موردنظرش خنثی کند؛ مضاف بر این که سیر انقلاب مردم در مرحله‌ای قرار داشت که چنین حرکت‌هایی امکان ایجاد شکاف را در میان روحانیان منتفی می‌کرد. حمایت آمریکا در این ده روز از محمدرضا پهلوی همچنان ادامه یافت. جیمی کارتر، رئیس‌جمهور آمریکا، در بیست و یکم آبان در نخستین اظهارنظر خود پس از روی کار آمدن دولت نظامی، شاه را یک دوست و یک متحد وفادار نامید. این در حالی بود که ویلیام سولیوان، سفیر آن کشور در ایران، در همین روز نامه بلندی به واشنگتن نوشت و تأکید کرد که حکومت شاه ماندنی نیست. او با لحن شدیدی به دولتمردان آمریکا توصیه کرد که باید به دنبال جایگزین‌های مناسب برای شاه باشند. آن چه برای آمریکا اهمیت داشت، شخص شاه نبود، بلکه نفتی بود که با سیاست‌های کلی بلوک غرب استخراج می‌شد و صنایع غول‌پیکر جهان اول را سیراب می‌کرد. برای آمریکا شاه برابر بود با نفت. شاه نیز به این موضوع اعتراف داشت. محمدرضا پهلوی در بیست و پنجم آبان با هفته‌نامه آبرور گفت‌وگو کرد و گفت که ایران بدون او تجزیه می‌شود، اروپا در کمتر از سه ماه می‌میرد و نفتی از تنگه هرمز عبور نمی‌کند. شاه اعتراف کرد که وجود او در ایران یعنی بقای کشورهای صنعتی. اگر آن‌ها می‌خواهند بمانند، او هم باید به حکومت خود ادامه دهد. از این رو وجود اعتصاب در صنعت نفت ایران مهم‌ترین موضوع در آن مقطع، هم برای آمریکا و هم برای شاه بود. اعتصابات کارگران و کارکنان نفت، صدور طلای سیاه را به پایین‌تر از دو میلیون بشکه در روز رسانده بود. دولت ارتشبد از هاری چاره را در دستگیری اعتصاب‌کنندگان و تهدید آن‌ها به اخراج از کار یا خانه‌های سازمانی و بالاخره گسیل نیروهای نظامی برای استخراج نفت دانست. این راه‌کارها تا حدی چاره‌ساز شد. گسترده‌گی اعتصاب در صنعت نفت تا حدودی شکست و صدور نفت در اواخر آبان و اوایل آذرماه به حدود چهار میلیون بشکه در روز رسید. امام خمینی که می‌دانستند این رگ حیاتی حکومت پهلوی باید همچنان بسته بماند، در روز بیست و چهارم آبان‌ماه پیامی به کارکنان و کارگران صنعت نفت فرستادند و در آن تأکید کردند که هر ساعت اعتصاب

شما خدمتی است به خداوند تعالی و اسلام. امام از مردم خواستند که در رفع حوائج اعتصابیون اقدام کنند. طبق سندهای به جای مانده از سفارت آمریکا، ضربان نمایندگان سیاسی این کشور در ایران و متعاقباً آمریکا، با میزان صدور نفت بالا و پایین می‌شد. سفارت آمریکا، گزارش‌های روزانه و دقیقی را از موقعیت نفت ایران تهیه می‌کرد و به وزارت خارجه در واشنگتن می‌فرستاد.

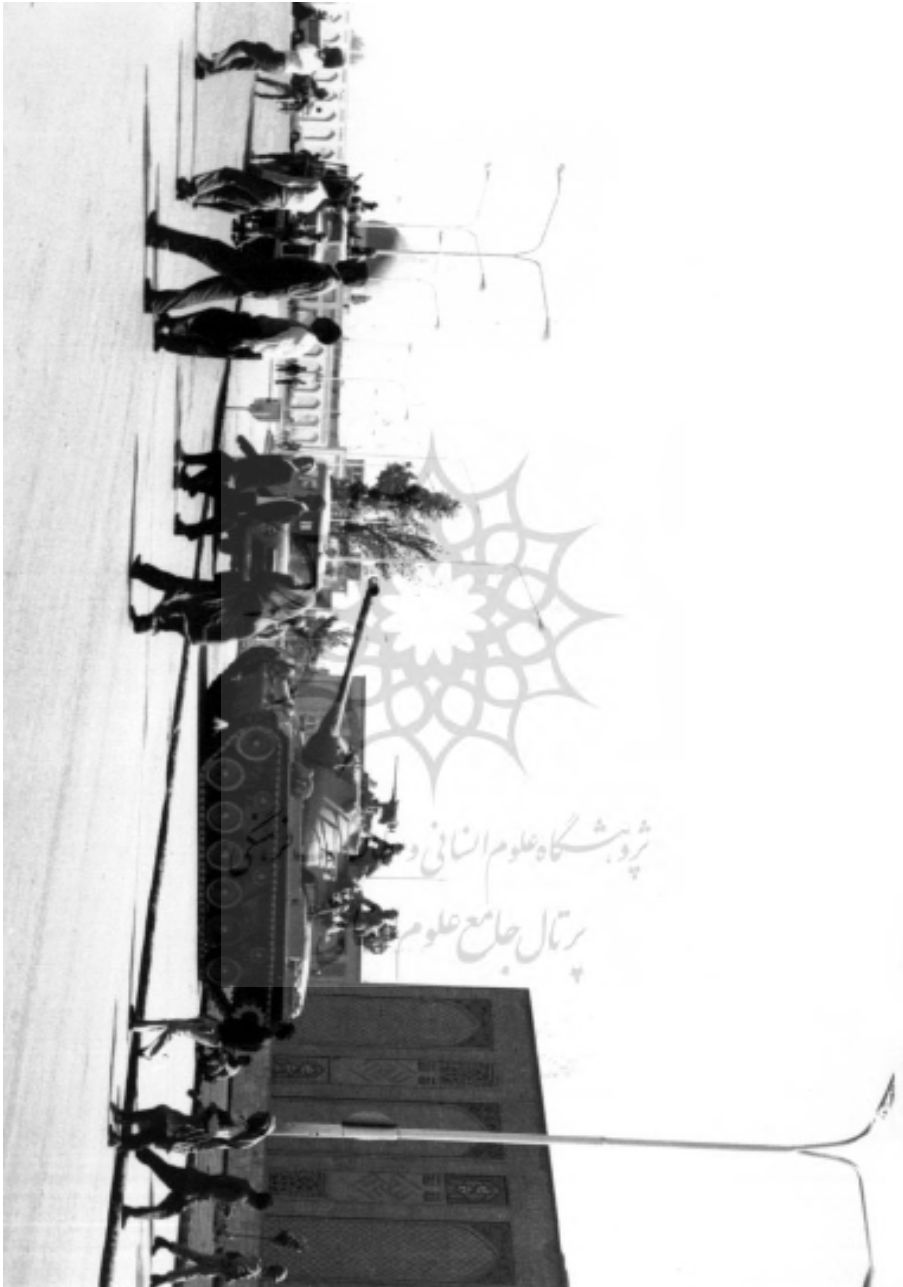
رویدادی که در بیست‌ونهم آبان در مشهد رخ داد خود سرآغاز وقایع دیگری شد که پیش از فرارسیدن ماه محرم همچنان آتش مخالفت‌ها را گرم نگاه داشت. در این روز مأموران حکومت نظامی در تعقیب مردمی که دست به تظاهرات زده بودند، وارد حرم امام رضا علیه‌السلام شدند و در آنجا مردم را به گلوله بستند. ظاهراً کسی در این ماجرا به شهادت نرسید، ولی تیراندازی مأموران به طرف صحن و بارگاه آستان قدس رضوی و هتک حرمت آن برای حکومت پهلوی گران تمام شد. پس از این ماجرا اعلامیه‌های فراوانی در محکومیت آن از طرف روحانیان و نیز امام خمینی و دیگر گروه‌های مردمی صادر شد. همه اعلامیه‌ها روز پنجم آذرماه را به عنوان عزا و تعطیل عمومی اعلام کردند.

کارکنان اعتصابی شرکت توانیر با اقدام به قطع برق در سراسر کشور، آن هم در ساعت‌های مشخص، شکل تازه‌ای از اعتراض را به نمایش گذاشتند. آنان روزانه دو ساعت برق را قطع می‌کردند و با صدور اعلامیه‌ای گفتند که این کار برای ضربه زدن به پیکر دولت نظامی صورت می‌گیرد و کاملاً جنبه سیاسی دارد.

با وجود دستگیری‌های فراوان که این بار متوجه عامه مردم بود، شاه مجبور شد در روز عید غدیر تعدادی دیگر از زندانیان سیاسی را آزاد کند.



تظاهرات دانش‌آموزان یک روستا







### منزل هفدهم

امام خمینی ده روز پیش از فرارسیدن ماه محرم، در ابتدای آذرماه ۱۳۵۷ پیام مهمی برای ملت ایران فرستادند و از این ماه به عنوان ماهی که خون بر شمشیر پیروز خواهد شد، یاد کردند. این پیام در دهه اول آذرماه ۱۳۵۷، نقش تعیین کننده‌ای در ادامه روند مبارزات مردم علیه حکومت محمدرضا پهلوی داشت. سندها خبر از آمادگی مردم برای مقابله با دولت نظامی در ماه محرم می‌دهند؛ حتی شایعه ورود اسلحه و توزیع آن بین مردم در میان گزارش‌های ساواک به کرات منعکس شد؛ و این که در ماه محرم سرنوشت حکومت شاه یکسره خواهد شد. به تبعیت از پیام امام، ۴۸ تن از روحانیون حوزه علمیه قم با امضای اعلامیه‌ای بر سرنوشت‌ساز بودن ماه محرم تأکید کردند. هم سندهای ساواک و هم گزارش‌های به جا مانده از دیگر منابع، حکایت از نگرانی فزاینده دولت نظامی ایران و دولت ایالات متحده آمریکا از رخدادهای احتمالی ماه محرم دارند. ارتشبد از هاری رئیس دولت نظامی شاه، این نگرانی را با صدور اعلامیه‌ای خطاب به مردم نشان داد و اظهار داشت که نیروهای نظامی و انتظامی با مخالفت‌های ضدحکومت برخورد خواهند کرد. ساواک نیز در بخشنامه‌ای داخلی، با لحنی شدیدتر نیروهای خود را آماده مقابله جدی با هر مخالفتی در ماه محرم کرد. این بخشنامه و اقدامات امنیتی گسترده مانع از این اظهارنظر دولتمردان نشد که بگویند، ساواک کارکرد خود را از دست داده است و به مثابه یک خبرگزاری عمل می‌کند. دریافت چنین خبری برای ساواک گران آمد، اما نیروهای این سازمان در شرایط بحران زده آن روزگار، کارکرد دیگری نمی‌توانستند از خود بروز دهند.

۹۷

موضوع دیدار فرح دیبا همسر شاه با آیت‌الله سیدابوالقاسم خویی که روز عید غدیر (۵۷/۸/۲۸) در عراق صورت گرفت، تنش‌هایی را در جامعه روحانیت ایران به دنبال داشت که دامنه آن به این دهه نیز کشیده شد. در این بین ساواک تلاش محسوسی در ایجاد شکاف به ویژه در سطح طلاب حوزه علمیه قم، آن هم میان آذری‌زبان‌ها و پارسی‌زبان‌ها از خود نشان داد که موفقیتی در پی نداشت. اعلامیه‌ای که آیت‌الله خویی در واپسین روز ماه ذی‌حجه، به دنبال درخواست مجدانه روحانیان ایران برای روشننگری درباره این دیدار صادر کرد، هم به تنش‌های ایجاد شده خاتمه بخشید و هم اقدامات ساواک را خنثی کرد.

حساس‌ترین روز در این دوره پنجم آذرماه بود. اعلامیه‌های متعددی از طرف روحانیان برای تعطیلی و عزای عمومی این روز صادر شده بود که در میان آنها اعلامیه روحانیان تهران با ۱۱۵ امضا و اعلامیه مشترک آقایان گلپایگانی، مرعشی نجفی و شریعتمداری چشمگیرتر بود. تعطیلی و عزای عمومی پنجم آذر به جهت تهاجم مأموران مسلح حکومت نظامی در روزهای پایانی آبان به آستان قدس رضوی - که در تعقیب مردم وارد بارگاه امام هشتم (ع) شدند و با

تیراندازی و شلیک گاز اشک‌آور حرمت این مکان را شکستند - صورت گرفت. آن روز در مشهد ۲۵۰ هزار نفر دست به راهپیمایی زدند. فرمانداری نظامی مشهد به واسطه انبوه حضور مردم مجبور به هموار کردن مسیرهای راهپیمایی شد. بازارها در بیشتر شهرها تعطیل بود و مجالس سخنرانی در مسجدهای شهرهای مختلف برپا گردید. تظاهرات در برخی شهرها مانند بابل منجر به شهادت تنی چند از شهروندان شد. اصفهان نیز روز خونینی را پشت سر گذاشت. اما خونبارترین حادثه پنجم آذر در گرگان رخ داد. مقابله مأموران مسلح حکومت با مردم، ۱۲ شهید و ۶۰ زخمی در گرگان بر جای گذاشت.

دولت نظامی در ادامه تهدیدات و گاه تمهیدات خود موفق شد تولید نفت را همچنان افزایش دهد. تولید نفت که بر اثر اعتصابات کارکنان و کارگران شرکت نفت به زیر پانصد هزار بشکه در روز رسیده بود افزایش یافت و به بالاترین حد خود یعنی ۵/۲ میلیون بشکه در روز رسید. این موفقیت که با خرسندی دولت آمریکا همراه بود، موجب شد نمایندگان شرکت‌های بزرگ صنعتی و اقتصادی که همگی منافی در ایران داشتند، در جلسه‌ای گرد هم آیند و بر ادامه همکاری‌های اقتصادی خود با حکومت شاه تأکید کنند. آن‌ها آرزو کردند آرامش هر چه زودتر به «جزیره ثبات» بازگردد. افزایش تولید نفت دوام چندانی نیافت و آرزوی نظام سرمایه‌داری آمریکا نیز ناکام ماند. سندهای ساواک نشان می‌دهد که تیغ اعتصابات همچنان بر گلوی شاه نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد.

از جمله حوادث این روزها دیدار نماینده ساواک با نماینده دستگاه امنیتی دولت انگلیس است. در این دیدار نماینده امنیتی انگلیس صراحتاً می‌گوید، غرب با روی کار آمدن دولت نظامی در ایران پذیرفته بود که رقیمی در حدود بیست هزار نفر از مردم ایران کشته شوند. در این دوره، جیمی کارتر رئیس‌جمهور آمریکا همچنان بر سیاست حقوق بشر خود تأکید می‌ورزید، اما در شمایل حکومت شاه، موردی از نقض حقوق بشر مشاهده نمی‌کرد!





محرم، ماه پیروزی خون بر شمشیر



## منزل هجدهم

یازدهم آذر برابر بود با اول محرم. فرارسیدن ماه سوگواری امام حسین (ع) و یاران فداکار ایشان، نیروی مضاعفی به روند مبارزات بخشید. چه گروه‌های مردمی و چه دستگاه‌های حکومتی به خوبی از ظرفیت این ماه برای ابراز مخالفت‌ها و اعتراض‌ها آگاه بودند. آن چه در میان مردم مطرح می‌شد، یکسره شدن سرنوشت حکومت شاه در ماه محرم بود و آن چه در بین سرکردگان امنیتی، نظامی و انتظامی به چشم می‌خورد، نگرانی و موج اضطراب از فرارسیدن این دوره زمانی. امام خمینی نیز با در دست داشتن نبض مبارزه، برای دومین بار پیامی به مناسبت فرارسیدن این ماه به ملت ایران دادند. پیش از این در یازدهم آذر با لحنی حزن‌انگیز که حکایتگر خبرهای رسیده از کشتار شب اول محرم داشت، مردم را به ادامه مبارزه دعوت کردند و در خلال پیام‌شان رخنه‌ای دیگر در پیکره فرسوده نظام شاهنشاهی ایجاد کردند؛ و آن درخواست از سربازان و دیگر قشرهای سازمان ارتش برای فرار از پادگان‌ها و نافرمانی در برابر فرماندهان نظامی بود.

آنچه در یازدهم آذرماه در سرچشمه تهران رخ داد، خونین‌ترین حادثه دهه اول محرم بود. سندهای ساواک می‌گویند که با ورود ماه محرم، به همان میزانی که بر شدت تظاهرات افزوده می‌شد، مقابله مأموران مسلح حکومتی هم تشدید می‌گردید. با این که آیت‌الله طالقانی پس از کشتار شب اول محرم تهران، در اعلامیه‌ای ضمن تأکید بر جنبه‌های سیاسی این ماه از مردم خواست به نحوی رفتار کنند که ضایعات جانی کمتری به جا بگذارند اما شور و حال محرم، اقتضای دیگری به اعتراضات مردمی می‌بخشید. از نظر مردم شیعه ایران، تالی تلو یزید بن معاویه و حسین بن علی (ع) در آستانه قرن پانزدهم هجری حاضر بودند. محرم، شکل تازه‌ای از مبارزه را رواج داد که پیش از آن سابقه‌ای نداشت. این حرکت از تهران شروع شد و خیلی زود به دیگر شهرها سرایت کرد. با شروع ساعات منع رفت‌وآمد؛ مردم به پشت‌بام خانه‌هایشان می‌رفتند و با سر دادن شعارهای الله اکبر، لاله‌الله، مرگ بر شاه... نفرت خود را از حکومت اعلام می‌کردند. گستره جغرافیایی این حرکت تمام نقاط تهران را شامل می‌شد. و همین موضوع مقامات امنیتی را دچار کلافگی کرد. به طوری که سپهبد مقدم، رئیس ساواک، در نامه‌ای با طبقه‌بندی سری به فرماندار نظامی تهران پیشنهاد کرد چند خانه‌ای که صدای الله اکبر از بام آنها بلند است، شناسایی و پس از اشغال آنها و سرکوب شعاردهندگان، بقیه را مرعوب کند تا از گسترش شعارها کاسته شود. سندها از تحقق چنین اقدامی خبر نمی‌دهند، اما می‌توان حدس زد که به دلیل فراوانی این «بام‌های مؤذن» امکان چنین کنشی برای نیروهای فرمانداری نظامی وجود نداشت.

در این دوره زمانی بود که ساواک متوجه شد آن چه در تهران رخ می‌دهد - یا بهتر بگوییم برنامه‌ریزی‌هایی که برای اعتراضات عمومی صورت می‌گیرد - از ناحیه تشکیلاتی است که

روحانیان مقیم تهران سامان داده‌اند. این تشکیلات که پس از پیروزی انقلاب اسلامی با نام «جامعه روحانیت مبارز» معروف شد، پایتخت را به هشت منطقه تقسیم کرده بود که شانزده روحانی ذی نفوذ در این نواحی هدایتگر روند مبارزه بودند. دستگاه امنیتی متوجه شد که دکتر سیدمحمد حسینی بهشتی نقش ویژه‌ای در این تشکیلات دارد. پیش از آن که آیت‌الله سیدمحمد طالقانی در چهاردهم آذر اعلامیه معروف خود را مبنی بر راه‌پیمایی در روزهای تاسوعا و عاشورا بنویسد، برای ساواک روشن شده بود که برنامه‌ریزی حرکتی بزرگ در این دو روز در تشکیلات یادشده صورت گرفته است. با این که دستگاه امنیتی اقدام به دستگیری برخی از این روحانیان - از جمله آیت‌الله بهشتی - کرد، اما نتوانست موفقیتی در توقف برنامه یادشده کسب کند. اگر بگوییم که تاسوعا و عاشورا و رویدادهای محتمل این دو روز، بزرگترین کابوس ساواک تا آن روز به شمار می‌رود، اغراق نکرده‌ایم.

از فحوای برخی سندها چنین برمی‌آید که حکومت شاه تلاش تازه‌ای را برای تغییر مشی سیاسی امام خمینی در پیش گرفت تا شاید از حادثه‌ای که ممکن بود در روزهای یادشده رخ دهد جلوگیری کند. حکومت با توسل به برخی چهره‌های نسبتاً موجه داخلی، چه از میان روحانیان و چه از بین بازاریان، مقدمات سفر آنان را به پاریس فراهم کرد تا ضمن دیدار با امام خمینی، ایشان را از خطرات بزرگی که ممکن است کشور و موجودیت آن را تهدید نماید، باخبر کنند. این خطرها همانا حضور کمونیست‌ها و افتادن مملکت به دست آنها بود. امام نیز چه از جهت درایت سیاسی و چه از نظر شناختی که نسبت به موطن و ملت خود داشتند، این نقشه را نقش بر آب کردند.

کشتار، تهدید، ارباب، دستگیری و حتی ترور، در این روزها، از طرف نیروهای امنیتی، انتظامی و نظامی ادامه داشت. از نمونه کشتارها، غیر از حادثه خونین سرچشمه تهران، کشتار مردم سردشت بود که پاسخی بود به اعتراض مردم به دستگیری دو آموزگار. نزدیک به ده شهید و ۲۴ زخمی، در شهر کوچکی چون سردشت، حادثه‌ای بزرگ به شمار می‌رفت. از جمله تهدیدها، سخن ارتشبد ازهاری در دیدار با تعدادی از روحانیان بود که صراحتاً گفت، برای حفظ شاه آماده است پنج میلیون نفر را قربانی کند. از جمله ترورها، به شهادت رساندن حجت‌الاسلام ابوتراب آشوری در بوشهر به دست شهربانی بود.







منزل نوزدهم

رویدادهای شانزدهم آذر ۱۳۵۷ تا بیستم همین ماه، پنج روز پرتبوتاب و تاریخی است؛ پرتبوتاب از این جهت که دهه اول ماه محرم ظرف زمانی این دوره است و مردم با شگردهای تازه‌ای که در مبارزه با حکومت شاه پیش گرفتند، چهره تازه‌ای به نهضت اسلامی بخشیدند؛ و تاریخی از این نظر که دو روز تاسوعا و عاشورا که بزرگترین راهپیمایی‌های خیابانی ایران تا آن روز شکل گرفت، در آن واقع شده است. همه چشم‌ها به رسیدن این دو روز دوخته شده بود؛ رژیم شاه و پشتیبانان غربی او با چشمی نگران؛ مردم ایران با چشمی منتظر؛ و ناظران داخلی و خارجی با نگاهی کنجکاوانه انتظار رخدادهای آن را می‌کشیدند. روز شانزدهم آذر مراجع قم اعلامیه‌ای منتشر کردند و در آن از نیروهای ارتش خواستند که برای حفظ حرمت روزهای تاسوعا و عاشورا خویشتن‌داری کنند. این خویشتن‌داری، از سر اجبار، پیش از این توسط سران حکومت به ارتش ابلاغ شده بود. دستور این بود که نیروهای ارتش در شهرهایی که حکومت نظامی در آنها برپا شده و نیروهای انتظامی در بقیه شهرها از سطح خیابان‌ها تخلیه شوند و در پادگان‌ها و شهربانی‌ها و پاسگاه‌ها مستقر گردند. حتی از طرف شاه دستور رسیده بود که اگر در این روز مجسمه‌های او و پدرش پایین کشیده شد، نیروهای مسلح متعرض مردم نشوند، اما عملاً این دستور اجرا نشد و در برخی شهرها به روی مردم آتش گشودند. در همین روز (۱۶ آذر) شورای امنیت تشکیل جلسه داد تا حوادث احتمالی دو روز تاسوعا و عاشورا را بررسی کند. روحانیان تهران در این روز با ۲۲۰ امضاء، مردم را به راهپیمایی در این دو روز فراخواندند و مبادی هشت‌گانه این حرکت را از نقاط مختلف تهران تعیین کردند. ارتشبد قره‌باغی وزیر کشور در ابلاغیه‌ای به استاندارها نوشت که مراقب باشند مردم شهرهای کوچک و بزرگ برای راهپیمایی تاسوعا و عاشورا به تهران سرازیر نشوند. در این روز جیمی کارتر رئیس‌جمهور آمریکا در گفت‌وگوی مطبوعاتی در پاسخ به این پرسش که آیا شاه از تظاهرات تاسوعا و عاشورا جان سالم به در خواهد برد یا نه، گفت: امیدوارم.

نزدیکی روزهای تاسوعا و عاشورا سران آمریکا را وادار کرد اجازه خروج اتباع خود را از ایران صادر کنند. روز شانزدهم آذر ۲۵۰ نفر از کارکنان شرکت بل هلی کوپتر ایران را ترک کردند. یک روز بعد ۱۲۰۰ نفر با هواپیماهای باری از فرودگاه مهرآباد به مقصد آمریکا پرواز کردند. میان دولتمردان آمریکا برای خروج این افراد اتفاق نظر وجود نداشت. برخی از مقامات ایالات متحده عقیده داشتند، آگاهی شاه از این تصمیم آمریکا بیش از حد او را دچار لطمات روحی خواهد کرد، اما برخی دیگر از دولتمردان بر حفظ جان و سلامت اتباع خود به هر قیمتی اصرار می‌ورزیدند. در آن زمان حدود ۵۴ هزار آمریکایی در ایران بسر می‌بردند. «دزموند هارنی» خروج

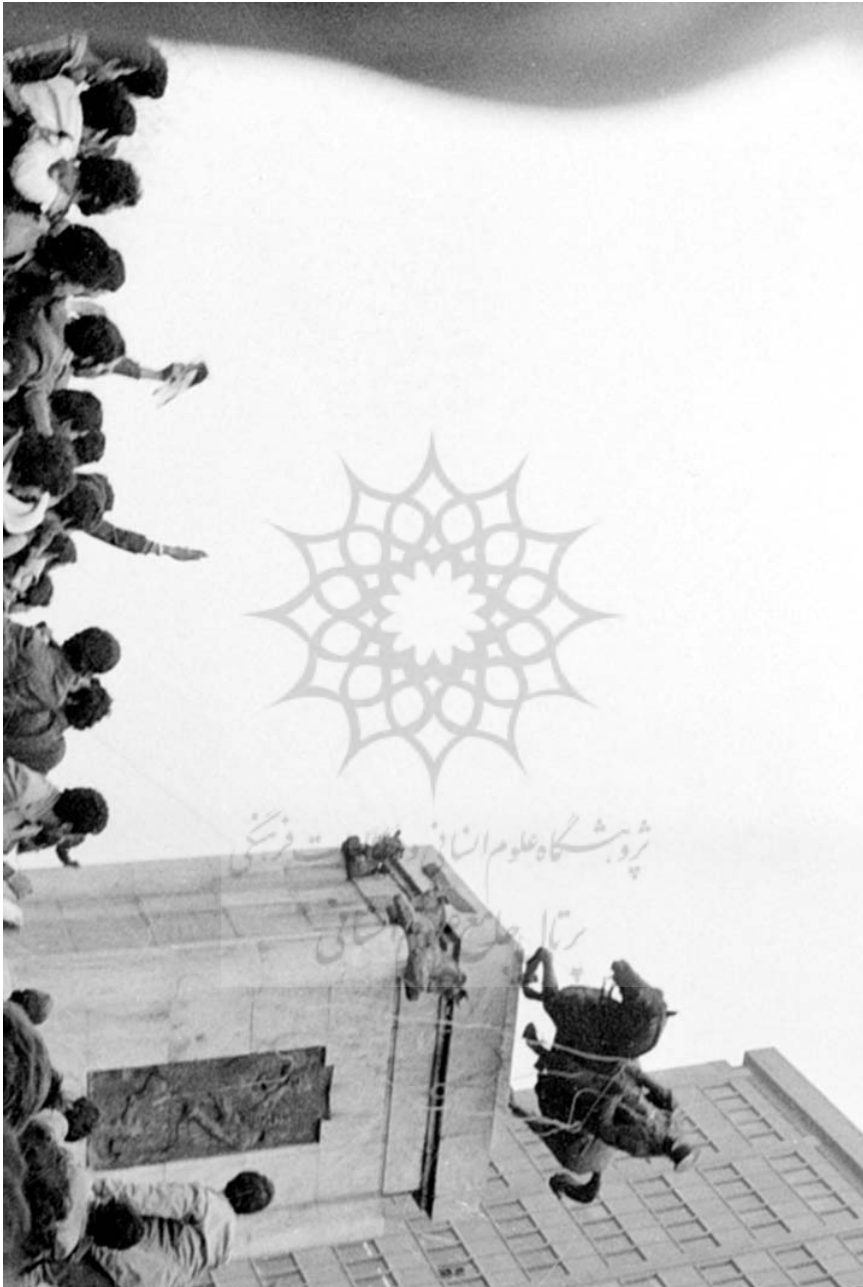


آمریکایی‌ها از ایران را به واقعه «دنکرک» تشبیه کرد؛ بندری در فرانسه که نیروهای انگلیسی پس از دریافت تلفات، دستپاچه از آنجا به طرف کشورشان عقب‌نشینی کردند.

هر چند تهران روزهای شانزدهم تا هجدهم آذر را به نسبت روزهای گذشته نسبتاً آرام پشت سر گذاشت، اما در شهرها و روستاهایی چون: فریدون‌کنار، آمل، اصفهان، رهنان، دهقان، کرمانشاه، قیر، تبریز، همدان و شمسی، تعدادی از معترضان به شاه با گلوله مأموران مسلح به شهادت رسیدند.

در این چند روز شایع شد که امام خمینی در یکی از روزهای تاسوعا و عاشورا به ایران خواهند آمد. مقامات دولتی ظاهراً باور نکردند، اما احتیاط کردند و فرودگاه مهرآباد را از روز هجدهم آذر بستند. فرودگاه جز برای خروج آمریکایی‌ها، برای ورود و خروج بقیه افراد تا چهار روز بعد بسته بود. اطلاعاتی که ساواک از نقاط مختلف به دست می‌آورد، حکایت از حضور پرحجم مردم در این راهپیمایی‌ها بود. با این که دستگاه امنیتی شاه در این روزها عجز خود را آشکارتر می‌کرد اما در حد ایجاد جنگ روانی تلاش‌هایی به خرج داد تا شاید از حضور گسترده مردم در تاسوعا و عاشورا جلوگیری کند. ساواک این شایعه را پراکند: کمونیست‌ها به تظاهرکنندگان می‌پیوندند و شخصیت‌های مذهبی را ترور می‌کنند. در موقعیت آن روزها طبیعی بود که گوشی شنوای این حرف‌ها نباشد، چه رسد به باور آن.

آن چه در روزهای تاسوعا و عاشورا اتفاق افتاد نمایشی از عظمت و شکوه مردم بود. منابع ساواک گزارش‌های این دو روز را تهیه کردند که در تهران لحظه به لحظه بود. پس از ۲۶ و ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ که مجسمه‌های شاه در برخی شهرها پایین کشیده شد، این نخستین بار بود که مجسمه‌های پهلوی اول و دوم در شهرهای مشهد، اصفهان، داراب، جهرم، لار، شهرضا، اراک، شیراز، همدان و... پایین کشیده می‌شد.





منزل بیستم

آن چه در روزهای تاسوعا و عاشورا (۱۹ و ۲۰ آذر) روی داد، همانا یک همه‌پرسی ملی از مشروعیت نظام شاهنشاهی بود. اولین و آخرین نتیجه این حرکت، عدم مشروعیت رژیم پهلوی نزد عامه مردم بود. از این رو فردای روز عاشورا که مصادف با ۲۱ آذر بود، و در آن زمان روز نجات آذربایجان نامیده می‌شد، دولت با همه دستگاه‌های نظامی، انتظامی و امنیتی خود وارد میدان شد تا شاید مشروعیت از دست رفته خود را با راه‌پیمایی‌ها و تظاهرات دولتی جبران کند. دولت شاه برای ایجاد زمینه لازم، اقدام به جعل اطلاعیه‌هایی کرد که این حرکت دولتی خالی از پشتوانه مذهبی نباشد. در مشهد اطلاعیه‌ای را چاپ و توزیع کرد که در آن از قول آقای سیدحسن قمی آمده بود که او امام رضا(ع) را در خواب دیده و ایشان به آقای قمی توصیه کرده است که شاه را بیش از این اذیت نکنند. در شهر اصفهان هم اعلامیه‌ای از قول آقای شریعتمداری چاپ گردید و با هلی‌کوپتر در آسمان این شهر پخش شد که محتوای اعلامیه نشانگر مشروعیت محمدرضا پهلوی بود. آقای قمی خیلی زود تکذیبیه نوشت و آقای شریعتمداری هم از وجود چنان اطلاعیه‌ای اظهار بی‌اطلاعی کرد. اگر تظاهرات روزهای تاسوعا و عاشورا با آرامش و کمترین هزینه جانی به عنوان همه‌پرسی ملی مردم ایران در رد نظام شاهنشاهی مطرح شد، تظاهرات دولتی روزهای ۲۱ و ۲۲ آذر با کشتارها و فجایعی همراه شد که منشأ حوادث بعدی گردید. در شهرهای اصفهان و نجف‌آباد زمانی که مردم مخالفت خود را با برپایی تظاهرات دولتی آشکار کردند، آتش سلاح نیروهای نظامی و انتظامی به روی مردم گشوده شد. سی تن در اصفهان شهید و مجروح شدند. اما فاجعه در نجف‌آباد عمیق‌تر بود. مردم نجف‌آباد برای توصیف آنچه در روزهای ۲۱ و ۲۲ آذر بر آنها رفت، حمله مغول را مثال زدند. وقتی آیت‌الله طالقانی هیأتی را برای بررسی حادثه نجف‌آباد بدان شهر فرستاد، غیر از آمار خرابی‌ها و ۵۸ مغازه غارت‌شده، در بخش انسانی نتیجه آن بود که ۲۶ شهید و ۴۲ زخمی به جا مانده است. با این که در دو روز ۲۱ و ۲۲ آذر، هشت تن در شوشتر، پنج نفر در کاشان، همین تعداد در سبزوار و حداقل یازده نفر در شیراز - در شیراز مردم به دست بهاییان به شهادت رسیدند - اما حوادث خونبار اصفهان و نجف‌آباد، مبدائی شد تا روز ۲۷ آذر عزای عمومی در سراسر کشور اعلام شود.

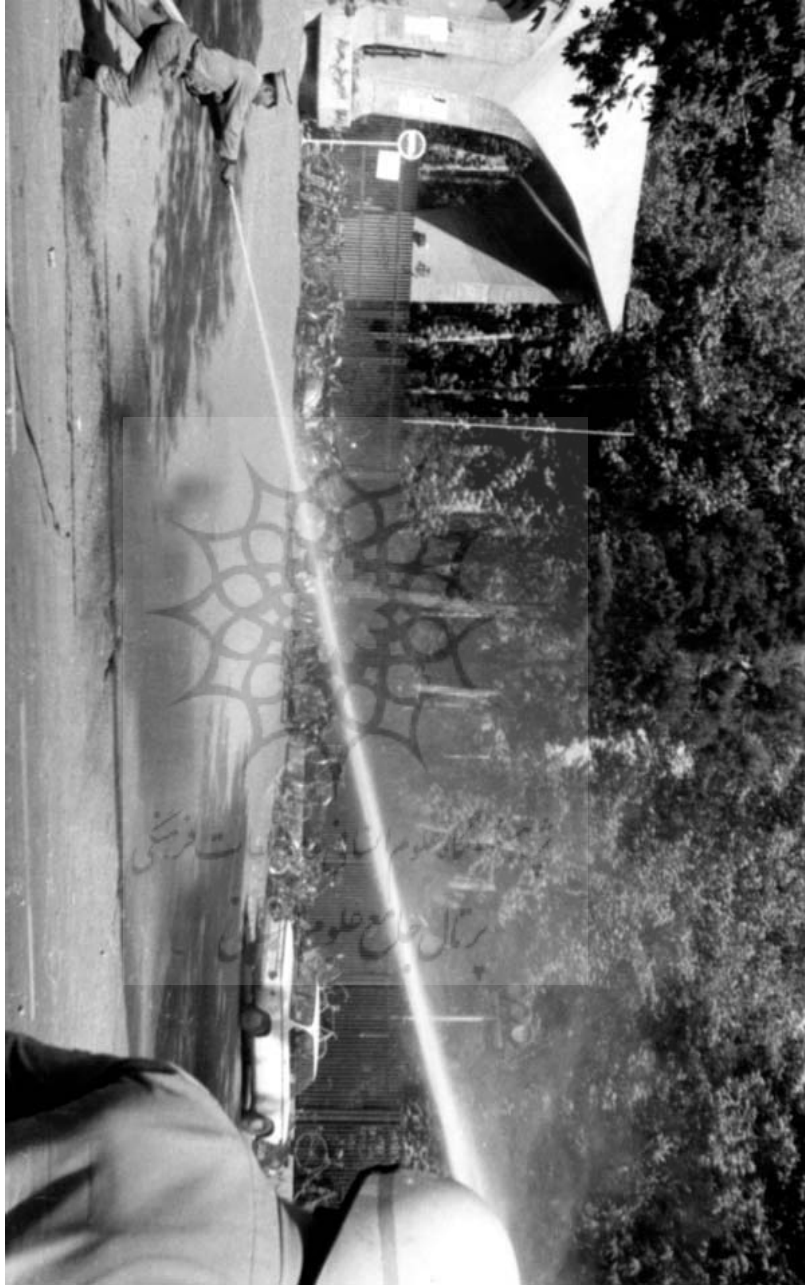
۱۱۰

دولت نظامی غلامرضا ازهاری نتوانست نتیجه دلخواه را از راه‌اندازی تظاهرات دولتی بگیرد؛ نتیجه عکس داد. بهتر است از قلم آنتونی پارسونز سفیر انگلستان در ایران - که آخرین روزهای مأموریت خود را می‌گذراند - این نتیجه واژگون خوانده شود:

... گروه به اصطلاح خودانگیخته‌ای از افراد طرفدار دولت در استانها به تظاهرات پرداختند...

روستاییانی که با اتوبوس به شهر آورده بودند به خیابانها هجوم بردند. سربازان نیز به این گروه پیوسته بودند. پوستهای آیت‌الله خمینی را که به درهای ادارات و مغازه‌ها نصب شده بود پاره می‌کردند و مردم را با سرنیزه مجبور می‌کردند که فریاد بزنند زنده باد شاه. گروه‌های مخالف دولت نیز به حرکت درآمدند و بین این دو گروه درگیری شدیدی روی داد که بسیار کشته‌ها از آن واقعه به جای ماند. ژنرال ازهاری از این واقعه به خشم آمد. او چند روز بعد به من گفت این درگیری همه آنچه را که در نتیجه خودداری ارتش در روز عاشورا بافته بودیم بر باد داد. این تظاهرات به طرفداری از شاه توسط فرماندهان نظامی محلی سازماندهی شده بود.» (غرور و سقوط، ۲۸۰)

روز بیست‌وسوم آذر شهربانی به همه واحدهای خود اطلاع داد، از مشارکت در تظاهرات دولتی و قرار دادن امکانات در اختیار این گروه از افراد امتناع کند. قره‌باغی وزیر کشور هم به استاندارها ابلاغ کرد که به تظاهرات دولتی پایان دهند. بدین ترتیب، حرکتی که برای بازگرداندن مشروعیت به حکومت شاه آغاز شده بود به سلاخی علیه خود او تبدیل شد. چماق به دستان در این دوره زمانی (۵۷/۹/۲۵-۵۷/۸/۲۱) بار دیگر حادثه‌ای آفریدند که برای دولت رو به احتضار ارتشبد ازهاری گران تمام شد؛ و آن حمله به بیمارستان شاهرضا (امام رضا)ی مشهد بود. مهاجمان با ضرب و شتم بیماران کوچک و بزرگ، پزشکان و کشتن و زخمی کردن عده‌ای دیگر، غیر از تهییج مردم مشهد به اعتراضات تازه و تحصن علما در محل بیمارستان، موجب پیدایش موج تظاهرات و مخالفت‌های دوباره‌ای - به ویژه از طرف جامعه پزشکان - علیه حکومت شاه شدند.





### منزل بیست و یکم

تمرکز رویدادهای این دوره زمانی کوتاه، روی چند موضوع دور می‌زند. نخستین آنها اعلام عزای عمومی در بیست و هفتم آذرماه است. این روز به مناسبت بزرگداشت شهدای دو شهر اصفهان و نجف‌آباد از سوی امام خمینی، روحانیان و برخی احزاب، عزای عمومی اعلام شده بود. سندهای ساواک خبر می‌دهد، بازارها، اماکن کسب، ادارات و حتی بانک‌ها در بیشتر شهرهای بزرگ تعطیل بودند. تظاهرات صورت گرفته در شهرها بعضاً با شهادت تعدادی از شهروندان همراه بود. شاید برای نخستین بار زمزمه پیوستن ارتش به مردم در چنین روزی، آن هم از شهر تبریز در سراسر کشور پیچید. رخداد دیگر، ادامه تحصن پزشکان و روحانیان در بیمارستان شاهرضا (امام رضا) مشهد بود. اهمیت این تحصن که در اعتراض به یورش نظامیان و کشتن و مجروح کردن بیماران و کارکنان آن صورت گرفته بود، به حدی بود که دولت نظامی را وادار کند هیأتی را برای عذرخواهی و بررسی آن از پایتخت به مشهد اعزام نماید. این هیأت وقتی با بی‌اعتنایی تحصن‌کنندگان روبه‌رو شد، بدون نتیجه به مرکز بازگشت. حادثه دیگر، تحصن استادان دانشگاه تهران در دبیرخانه این مرکز علمی بود که در بیست و نهم آذر رخ داد. استادان در اعتراض خود به عدم بازگشایی دانشگاه‌ها و پی‌گیری آن، با واکنش تند رئیس دانشگاه تهران روبه‌رو شدند: نواختن سیلی به گوش یک استاد. همان‌طور که پی‌آمد تحصن پزشکان در بیمارستان امام رضای مشهد، به همنوایی و اقدامات مشابه دیگر پزشکان در بیمارستان‌های کشور انجامید، تحصن استادان در دانشگاه تهران نیز به اعتراضات این گروه در دیگر شهرها دامن زد. اخباری که ساواک از این پس از دانشگاه‌های کشور به دست می‌آورد، قابل مقایسه با دوره‌های گذشته نیست.

۱۱۴

در این دوره، تلاش محمدرضا پهلوی برای جایگزینی یک دولت غیرنظامی به جای دولت نظامی ارتشبد از هاری همچنان ادامه داشت. غلامحسین صدیقی پذیرفته بود ریاست چنین دولتی را به عهده گیرد، اما ناکامی او در ترغیب هم‌قطاران قدیمی خود (جبهه ملی) برای تشکیل دولت، موجب شد شاه به این باور برسد که صدیقی قدرت درک موقعیت بحرانی ایران را ندارد. به همین دلیل رایزنی‌های آمریکا، انگلستان و شاه روی شخص دیگری متمرکز شد: شاپور بختیار.

آنتونی پارسونز سفیر انگلستان در ایران، ۲۷ آذرماه با بختیار دیدار کرد. او در این دیدار از تمایل آشکار بختیار - که به مرد شماره دو جبهه ملی معروف بود - برای احراز نخست‌وزیری آگاه شد.

موقعیت اسفبار شاه و بی‌کفایتی او در غلبه بر بحران پیش رو، یکی از دلایل دیدارهای



پی‌درپی نماینده آمریکا در ایران - ویلیام سولیوان - با او بود. روز بیست‌وهفتم آذر سولیوان به کاخ نیاوران می‌رود. از جمله موضوعاتی که بین آن دو رد و بدل می‌شود، رفتن یا ماندن شاه است. سولیوان به محمدرضا پهلوی توصیه می‌کند بر اعصابش مسلط باشد، اما پاسخ درستی به او نمی‌دهد. تقریباً ده روز بعد نماینده ایالات متحده، شاه را از تردید می‌رهاند: خروج او از کشور به نفع همه است. از دیگر اقدامات آمریکا در پی ناکامی در کسب اطلاعات از ایران، راهی کردن نیروهای امنیتی تازه‌نفس به ایران است. این بار در پوشش کارمندان شرکت «بل» عده‌ای به اصفهان می‌آیند. ساواک در مراقبت‌های خود متوجه ورود نیروهای CIA می‌شود و در گزارشی می‌نویسد، ورود این نوع آدم‌ها به ایران در حال افزایش است. آنها در قالب نیروهای حقوق بشر، خبرنگار و... به شهرهای مختلف سفر می‌کردند تا خانه‌های خالی جدول اطلاعاتی آمریکا را پر کنند. ناامیدی از شاه به حدی آشکار و ملموس بود که غلامرضا ازهاری را نیز وادار به واکنش کرد. بی‌مناسبت نیست شرح آن را از زبان سولیوان بخوانید:

ساعت ۳ بعد از ظهر روز بیست‌ویکم دسامبر (۵۷/۹/۳۰) برای ملاقات با ازهاری به نخست‌وزیری رفتم و طبق معمول از پله‌هایی که به اطاق کار نخست‌وزیر منتهی می‌شد بالا رفتم. اما برخلاف انتظار افسر جوانی که مرا راهنمایی می‌کرد به جای دفتر کار نخست‌وزیر به طرف در کوچک بسته‌ای در سمت چپ راهرو حرکت کرد و به آرامی دق‌الباب کرد. افسر جوان پس از دق‌الباب بی‌آنکه منتظر جواب بماند، در را باز کرد و مرا به یک اطاق کوچک و نیمه تاریک هدایت نمود. در گوشه‌ای از اطاق چراغ روشنی به چشم می‌خورد و در آن‌جا با کمال حیرت ازهاری را دیدم که با یک پیژامه راه‌راه روی یک تختخواب سفری دراز کشیده است. با دیدن این منظره ناگهان خاطره دکتر مصدق نخست‌وزیر اسبق ایران در خاطرم زنده شد که مقامات رسمی و سفرای خارجی و روزنامه‌نگاران را روی تختخواب به حضور می‌پذیرفت. این تصورات خیلی زود از ذهنم محو شد زیرا یک کپسول بزرگ اکسیژن در کنار تخت دیده می‌شد و چهره رنگ‌پریده و رنجور ازهاری خبر از بیماری او می‌داد. (مأموریت در ایران، ص ۱۴۹) ازهاری سکت کرده بود. اما این دلیل ملاقات نبود. ازهاری به سولیوان گفت که «در این شرایط کاری از او ساخته نیست... با تأکید و دستورات مکرر شاه درباره خودداری از شدت عمل، حکومت نظامی به یک اسم بی‌مسمی تبدیل شده و توانایی استقرار نظم از وی سلب گردیده است... سربازان قریب چهار ماه است که در خیابان‌ها هستند و روحیه آنها در این مدت به شدت تضعیف شده است... شما باید این مطالب را بدانید و آن را به دولت خودتان گزارش بدهید؛ شاه قدرت اراده و تصمیم‌گیری خود را از دست داده و این مملکت دارد از دست می‌رود.» بلافاصله پس از مراجعت به

## مصلنامه مطالعات تاریخی

سفارت، جریان این ملاقات تکان‌دهنده را به واشنگتن مخابره کردم و در پایان گزارش خود نوشتم که به نظر من وضعی که در گزارش نهم نوامبر خود پیش‌بینی کرده بودم (سقوط دولت از هاری) به حقیقت می‌پیوندد. دولت نظامی شکست خورده و سقوط شاه غیرقابل اجتناب به نظر می‌رسد. (همان، ص ۱۵۱).





### منزل بیست و دوم

رویدادهای دهه اول دی ماه ۱۳۵۷ (۵۷/۱۰/۱-۵۷/۱۰/۱۰) شامل حوادث کوچک و بزرگی است که دامنه برخی از آنها تا پیروزی انقلاب کشیده شد. از آن جمله موضوع بازگشایی دانشگاه‌ها و تعطیلی مدارس بود. دولت نظامی دوم دی را روز بازگشایی مدارس اعلام کرد. مدارس کشور تحت تأثیر اعتصابات فرهنگیان و تظاهرات هر روزه دانش‌آموزان گاهی باز و گاهی بسته می‌شد.

در روزهای منتهی به دی‌ماه مدارس در بسیاری از شهرهای بزرگ تعطیل بود. بازگشایی آنها از نظر حکومت می‌توانست در تخفیف تظاهرات - به ویژه در شهرهای بزرگ - که معمولاً با مشارکت جوانان دانش‌آموز صورت می‌گرفت، مؤثر باشد. بازگشایی مدارس با اعتراض شدید آموزگاران و دبیران مواجه شد و برخلاف گمان دولتمردان، در روزهای دوم و سوم دی ماه دامنه تظاهرات دانش‌آموزی فزونی گرفت؛ به حدی که دولت مجبور شد روز چهارم دی‌ماه مدرسه‌ها را بار دیگر تعطیل کند.

در مورد دانشگاه‌ها، موضوع خلاف مدارس بود. استادان برای بازگشایی دانشگاه‌ها، به ویژه دانشگاه تهران اصرار می‌ورزیدند و برای رسیدن به این مقصود در دبیرخانه دانشگاه تهران تحصن کرده بودند. از آنجا که گشایش دانشگاه تهران، برابر بود با اضافه شدن مکانی جدید به مکان‌های اعتراض و تظاهر است، از این اقدام جلوگیری شد.

دولت نظامی موفق شده بود با تهدید کارکنان و کارگران صنعت نفت تا حدودی بر اعتصابات موجود در این بخش غلبه کند. به طوری که در اوایل دی‌ماه تولید نفت به ۳ میلیون و ۱۸۲ هزار بشکه رسیده بود. روز دوم دی‌ماه پل‌گریم، کارشناس آمریکایی صنعت نفت، هنگام خروج از خانه‌اش در اهواز کشته شد. او رئیس کل عملیات و عضو هیأت مدیره شرکت خاص خدمات نفت بود. همزمان ملک‌محمدی، رئیس بهره‌برداری‌های شرق اهواز نیز به قتل رسید. او از مخالفان جدی اعتصاب در صنعت نفت بود.

با این اقدام استخراج نفت به ناگاه فروکش کرد و استعفای دسته‌جمعی بیش از ۴۲۰۰ نفر از کارکنان صنعت نفت موجب شد، صدور نفت از جزیره خارک متوقف شود. به دنبال قطع صدور نفت، نخستین واکنش‌ها از طرف دو دولت اسرائیل و رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی رخ داد. آفریقای جنوبی ۹۰ درصد نفت خود را از ایران وارد می‌کرد و اسرائیل روزانه ۱۴۰ هزار بشکه نفت از ایران می‌گرفت.

خبرهای نفتی این دهه به اینجا ختم نمی‌شود. روز هشتم دی‌ماه امام خمینی در حکمی مهندس مهدی بازرگان را مأمور رسیدگی به وضعیت اعتصاب کارکنان صنعت نفت کردند.

فرمان امام، در نظارت بر استخراج نفت برای مصارف داخلی خلاصه می‌شد. مهندس بازرگان، همراه حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی و مهندس کتیرایی راهی مناطق جنوب شد و روز دهم دی‌ماه جلسات خود را با دست‌اندرکاران صنعت نفت آغاز کرد. این که رهبری تبعیدی، از خارج کشور، برای مدیریت مهم‌ترین بخش تولیدی ایران حکم دهد و نفوذ این حکم تا حد اعمال نظرات ایشان کاربرد داشته باشد، حکایت از قدرت و پشتوانه مردمی او، و از سوی دیگر نمایانگر شیرازه از هم پاشیده حکومت وقت است.

سوم دی، مصادف با جشن کریسمس بود. کارکنان اعتصابی شرکت توانیر که هر روز هنگام پخش اخبار سراسری تلویزیون برق را قطع می‌کردند، در این روز به مناسبت تولد حضرت مسیح (ع) از قطع برق خودداری کردند. رهبران آرامنه ایران نیز با صدور اطلاعیه‌ای از هم‌کیشان خود خواستند، از برپایی جشن، به پاس خون شهیدان نهضت مردم ایران خودداری کنند.

شهادت دکتر کامران نجات‌اللهی در ساختمان وزارت علوم تهران، به موج تازه‌ای از اعتراضات و اعتصابات انجامید. او در روز پنجم دی‌ماه با گلوله مأموران مسلح به شهادت رسید. روز بعد در تشییع جنازه او پنج نفر در تهران شهید شدند. مجامع دانشگاهی در اعتراض به این اقدام دست به تظاهرات و تحصن‌های تازه‌ای زدند و مراسم یادبود او، مبدأ راهپیمایی‌های تازه‌ای شد. همه این حرکات‌ها از پادشاه ایران، فردی دست و پا بسته و خودباخته ساخته بود. این اوصاف در دیدار او با ویلیام سولیوان در پنجم دی‌ماه کاملاً مشهود است. «شاه: آمریکا از من می‌خواهد چکار کنم؟ سولیوان: آمریکا کاملاً از تلاش‌های شما پشتیبانی می‌کند. شاه: اگر اقدام قاطع موجب راه انداختن حمام خون بشود یا اگر این اقدام موجب برقراری نظم و آرامش در کشور نشود آیا باز هم باید ادامه داد؟ سولیوان: شاه شما هستید و شما باید در این مورد تصمیم بگیرید.» این دیدار بار دیگر در هشتم دی‌ماه تکرار شد؛ با این مضمون که آمریکا موافقت خود را با خروج شاه از ایران اعلام کرده است. شاه پس از شنیدن این خبر سکوت کرد و بعد از وقفه‌ای طولانی، به سولیوان گفت: «نمی‌دانم کجا بروم.»

روز ششم دی‌ماه یک گزارش استثنایی وجود دارد و آن سندی است که ساواک می‌گوید منابع این سازمان امنیتی تحت تأثیر نهضت مردم قرار گرفته‌اند و حتی با شرکت در تظاهرات، علیه حکومت شاه ابراز وجود می‌کنند. به درستی روشن نیست چه تعداد از این افراد - که به احتمال زیاد شامل خبرچین‌های این دستگاه می‌شدند - با مردم همراه گشتند، اما خود حکایت جالبی است از تسلیم بخشی از بدنه ساواک و شعاع نفوذ آزادی‌خواهی مردم در همه قشرها از جمله وابستگان درجه یک حکومت.

سیر حوادث به جایی رسیده بود که گسیل جاسوسان سازمان CIA به ایران دیگر نتواند در

روند فروپاشی سلطنت شاه خللی ایجاد کند. روز هفتم دی ماه یک گروه ۱۵۰ نفری از این نیروها وارد ایران شدند. این گروه در گزارش ساواک «میرو» نامیده شده است. موضوع از چشم عوامل جاسوسی شوروی پنهان نماند، به طوری که بلافاصله در رسانه‌های خود آن را مطرح و آمریکا را به دخالت در امور جاری ایران متهم نمود.

ظهور شاپور بختیار به عنوان آخرین گزینه برای نجات سلطنت در همین دوره علنی شد. روز هفتم دی ماه بختیار به دیدار محمدرضا پهلوی رفت. نخستین خبر را خبرگزاری فرانسه از این دیدار روی تلکس‌ها فرستاد. او که بدون آگاهی جبهه ملی به پیشواز سمت نخست‌وزیری رفته بود، از این جبهه اخراج شد. جبهه ملی در نهم دی در اطلاعیه‌ای، این اقدام خودسرانه بختیار را محکوم و خبر اخراج او را پخش کرد.

ارتشبد غلامرضا ازهارى دهم دی استعفا کرد و خبر آن رسماً اعلام شد. با انتشار این خبرها، شایعه خروج شاه از ایران در حد گسترده‌ای پخش شد و مردم در تظاهراتی که روز نهم دی ماه در بیشتر شهرهای کشور برپا کردند، علیه بختیار شعار دادند.

نهم دی مصادف بود با سالگرد قمری کشتار مردم در شهر قم. نوزدهم دیماه ۱۳۵۶ مردم قم در اعتراض به چاپ مقاله‌ای موهن علیه امام خمینی در روزنامه اطلاعات، تظاهراتی انجام دادند که مقابله مأموران مسلح، حداقل شش شهید به جا گذاشت. امام خمینی و جامعه روحانیت سالگرد این روز را عزای عمومی اعلام کرده بودند.

تلخ‌ترین حادثه این دوره، در مشهد رخ داد. شهر مشهد در نهم دی، تقریباً به دست مردم افتاد. عده‌ای از نظامیان به مردم پیوستند، حداقل سه نفر از جنایتکاران توسط مردم کشته شدند و اماکنی چون استانداری به تصرف تظاهرکنندگان درآمد. نظامیان در اقدامی متقابل، در روزهای نهم و دهم دی ماه حدود ۳۰۰ نفر از مردم را کشتند. رقم ۳۰۰ شهید، رسماً توسط ارتش در گزارش‌ها منعکس شد. از این تعداد نزدیک به ۲۰۰ نفر در دهم دی به شهادت رسیدند. اگر آمارهای رسمی ملاک قرار گیرند، فاجعه دهم دی مشهد، از نظر تقدیم شهید و توحش حکومت، رویدادهای خونباری چون ۱۷ شهریور تهران را پشت سر گذاشت.

شاه سال ۱۳۵۷ را سال شگون خود نامیده بود! او در دهم دی ماه ۱۳۵۶ زمانی که جیمی کارتر در کاخ نیاوران در ضیافت شام شاهنشاه ایران حاضر شده بود و به سلامتی یکدیگر باده می‌نوشیدند، خطاب به کارتر گفته بود، حضور او در ایران یعنی شگون سال آتی ایران! این شگون محقق شد؛ اما نه برای او، بلکه برای ملت ایران که در آستانه رهایی از زندان شاه و حامیان امپریالیست او بود. شاه مانند همه دیکتاتورهای جهان از چرخ بازیگر و بازیچه‌های او بی‌خبر بود.







## منزل بیست و سوم

بررسی رخدادهای یازدهم تا بیستم دی ماه ۱۳۵۷ نشان می‌دهد، سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) در سراسری محسوسی قرار گرفته است. اُفت کمی گزارش‌های ساواک موجب شد، عمده اخبار تهیه شده برای مسئولان شامل گزارش‌های فرمانداری نظامی تهران و حومه، گزارش‌های نوبه‌ای اطلاعاتی اداره سوم ستاد بزرگ ارتشتاران و گزارش نوبه‌ای اطلاعاتی ستاد عملیاتی پلیس تهران باشد. در این دوره زمانی، تهدیدها علیه دستگاه امنیتی به حدی شدت گرفت که ساواک مرکز در بخشنامه‌ای از شعب گوناگون خود خواست ساختمان‌های ساواک را تخلیه کرده، به پادگان‌ها برونند و در صورت لزوم اسناد و مدارک را امحاء کنند. این جابه‌جایی در برخی از شهرهای کوچک و بزرگ رخ داد و بر سررد ساختمان‌های ساواک تابلوهای دیگری نصب شد. چنین واکنش‌هایی به طور طبیعی از فعالیت‌های ساواک کاست و به تبع آن جمع‌آوری اخبار و اطلاعات نیز اُفت محسوسی پیدا کرد. عامل دیگری که باعث عقب‌نشینی بیشتر ساواک شد، افشای اسامی اعضای بلندپایه آن و توزیع آن در میان مردم بود. این اطلاعات که شامل فهرست‌های بلند و بالایی از نام و نشانی وابستگان به ساواک بود، نمی‌توانست از طریقی غیر از درون ساواک و توسط برخی از آنها رو شود و به اطلاع مردم برسد. علت آن بر ما معلوم نیست، اما در فضای ملت‌هایی که جان و مال آنان در تهدید قرار گرفته بود، انتشار چنین اعلان‌هایی چاره‌ای جز عقب‌نشینی برای ساواک نمی‌گذاشت. از سوی دیگر شاپور بختیار در شعارهای ابتدایی خود به هنگام تصدی پست نخست‌وزیری، از محدود شدن فعالیت‌های ساواک خبر داد.

در این دوره، خانه، اموال و جان نیروهای امنیتی، نظامی و انتظامی تهدید و در برخی مواقع اقدام به تخریب، آتش‌سوزی و کشتن آنان شد. چه بسا در جوّ پرهیجان و ملتهب این دوره زمانی که مصادف با روی کار آمدن شاپور بختیار و کشتار مردم در شهرهایی چون قزوین، مشهد، کرمانشاه و ... بوده، این کنش‌ها طبیعی جلوه کند، اما واقعیت آن است که تشویق به این تعرضات و اقدامات، وفق خواست رهبران نهضت نبود و احتمال وجود توطئه‌ای، به ویژه برای ایجاد شکاف بیش از پیش بین مردم و ارتش می‌رفت. آیت‌الله طالقانی خیلی زود متوجه این موضوع شد و با صدور اعلامیه‌ای از مردم خواست آرامش خود را حفظ کنند و از تعرض به جان و مال کسانی که متهم به ساواکی بودن و یا عضو نیروهای نظامی و انتظامی هستند بپرهیزند. خبرها که به امام رسید، ایشان هم در نوزدهم دی خطاب به مردم اطلاعیه‌ای داد، و در آن یادآور شدند، جان و مال مردم در آیین اسلام حرمت دارد و نمی‌توان بدون حکم محکمه، متعرض آنها شد. توطئه‌ای که احتمال می‌رفت با هیزم حکومت، شعله‌ور شود، رو به سردی گرایید.

با علنی شدن نخست‌وزیری شاپور بختیار، مخالفت‌ها و شعارها سمت‌وسوی تازه‌ای گرفت. از دیگر سو رایزنی‌ها برای به قدرت نشاندن بختیار نیز آغاز شد. در این میان آقای شریعتمداری بیش از دیگران در معرض توجه بود، اما این اقدامات کارساز نیفتاد، به طوری که در انتهای یکی از گزارش‌های نوبه‌ای اطلاعاتی ستاد بزرگ ارتشتاران آمده است: «تصور می‌رود آشوبگران در روزهای آینده به منظور ابراز مخالفت با نخست‌وزیر آقای شاپور بختیار به تظاهرات وسعت بخشیده و ناآرامیهای بیشتری را سبب گردند.» که چنین نیز شد. بختیار از همان ابتدا با تهدید و ارباب وارد صحنه سیاسی شد. او موضوع کودتا را پیش کشید و ماندگاری خود را با آن مربوط دانست و به نحوی ابراز عقیده کرد، اگر بنا بر رفتن او باشد، امکان کودتا منتفی نخواهد بود؛ و در واقع آن را بسان چماقی به مردم نشان داد. البته او بی‌جهت تهدید نمی‌کرد؛ چرا که در چهاردهم دی ماه ژنرال هایزر وارد ایران شد. به نوشته منابع معتبر او دو مأموریت داشت: جلب حمایت ارتش از نخست‌وزیری بختیار؛ راه‌اندازی کودتا در صورت عدم موفقیت به این کار.

شهرهای ایران در این دوره نیز شاهد تظاهرات و جنبازی‌های مردم بود. روز یازدهم دی شهر قزوین آماج تهاجم نظامیان قرار گرفت. تصویری که فرماندار قزوین از این حادثه داد چنین بود: «قزوین میدان تاخت و تاز مأموران لشکر» شده. وی قزوین را به شهری جنگ‌زده تشبیه کرد. در دوازدهم دی ماه حداقل هفت تن در گالیکش از توابع گنبد به شهادت رسیدند. چهاردهم دی عده‌ای از مردم لار به خاک و خون کشیده شدند. هفدهم دی، در کنگاور عده‌ای شهید و مجروح گشتند و... با این حال از حدت و التهاب مردم در براندازی حکومت کاسته نشد.

در این دوره اعتصاب ۶۲ روزه مطبوعات در شانزدهم دی‌ماه به پایان رسید. روزنامه‌های کیهان، اطلاعات و آیندگان در این روز منتشر شدند، اما روزنامه رستاخیز که در چهاردهم آبان به جمع اعتصابیون پیوسته بود، از انتشار دوباره خودداری کرد. استقبال مردم از حضور دوباره جراید، صف‌های طولی در برابر باجه‌های روزنامه‌فروشی‌ها تشکیل داد که گاه همین تجمعات منشأ اعتراضات مضاعف شد؛ چرا که مأموران مسلح با حمله به این صف‌ها، تعدادی کشته و مجروح به جای گذاشتند.

روز هجدهم دی روز عزای عمومی بود. امام از مردم خواست که در پاسداشت شهدای شهرهایی چون قزوین، مشهد، کرمانشاه و... چنین مراسمی داشته باشند. تظاهرات آن روز که سراسر کشور را دربر گرفته بود، در اسناد منعکس است. امام در همین پیام از مردم خواستند، وزراء دولت غیرقانونی بختیار را به وزارت‌خانه‌ها راه ندهند، مالیات پرداخت نکنند و به اعتصابیون بی‌بضاعت یاری رسانند.



دیماه، آزادی زندانیان سیاسی، اجتماع مردم در مقابل زندان قصر



بختیار در حال معرفی کابینه خود به پشاه



بسیج مجاهد چماقداران



دی ماه، شاه در حال خروج از کشور

## منزل بیست و چهارم

از مهم‌ترین حوادث بیستم دی تا پنجم بهمن، کشف اعلامیه‌ای است که در نگاه اول، افشاگر سخنان محمدرضا پهلوی در یک نشست سری با شماری از سران نظامی است. در این سخنان شاه از وقوع یک جنگ داخلی و رودررو قرار دادن ارتش با مردم حمایت می‌کند؛ این که فرصتی پدید آید تا او بتواند قدرت از دست رفته را بازیابد و بار دیگر اهرم‌های حکمرانی را به دست گیرد. ساواک پس از کشف این سخنرانی - که هم به صورت نوار توزیع شده بود و هم پیاده‌شده آن در تهران و دیگر شهرها به دست مردم رسیده بود - در اظهارات و مکاتبات طبقه‌بندی خود، آن را تکذیب کرده، ساختگی می‌داند. پس از انقلاب نیز گفته شد که این صدا تقلیدی ماهرانه بود و توسط شاه ایراد نشده است. اما روند رخدادها - به ویژه در تهران - موافق مفاد سخنرانی رقم خورد. تهدید نظامیان و نیروهای انتظامی ناگهان شدت گرفت و حمله به آنها و بعضاً تخریب و آتش زدن خانه‌هایشان آغاز شد؛ یعنی همان چیزی که در آن سخنرانی خواسته شده بود: ایجاد هر چه بیشتر فاصله میان مردم و ارتش و پر کردن این فاصله با کینه و نفرت. این خواست‌ها چه توسط شاه عنوان شده باشد و چه از ناحیه دیگر، توطئه‌ای بود که با هوشمندی رهبران انقلاب خنثی گردید.

۱۲۹

اعلام تشکیل شورای انقلاب توسط امام خمینی در ۲۲ دی ماه، هر چند در اسناد انعکاس عمیقی نیافت، اما دولت بختیار و حامیان غربی آن را با پدیده سیاسی تازه‌ای روبه‌رو کرد. در این میان، آغاز مخالفت‌های علنی ارتش، به پیچیدگی بحرانی که دامنگیر حکومت شده بود، افزود. نیروی هوایی و هوانیروز نخستین پرده‌های مخالفت را بالا زدند.

پایگاه‌های نیروی هوایی، همچون پایگاه شاهرخی و وحدتی، مرکز اعتصابات و اعتراض‌ها شده، نظامیان آشکارا در محوطه پایگاه‌ها تظاهرات می‌کردند و یا برای راهپیمایی به خیابان‌ها رفته و در میان مردم و همگام با آنها با لباس نظامی حاضر می‌شدند. روز سوم بهمن گروهی از نظامیان نیروی هوایی در پایگاه هشتم شکاری اصفهان تظاهرات کرده، خواستار برپایی جمهوری اسلامی شدند. خروج شاه از ایران، در ۲۶ دی ماه به وقوع این رخدادها دامن زده بود. شادمانی آن روز مردم ایران توصیف‌ناپذیر است. این شادمانی حتی به درون صفوف نظامیان رسوخ کرد، به طوری که حکومت مجبور به دستگیری گروهی از افراد نیروی هوایی شد. گفتنی است، روز خروج شاه از ایران، یک «تیمسار» هوانیروز در مسجد هارون شهر اصفهان سخنرانی کرد و گفت، در میان مردم هستم نه در برابر آنها. آن روز و روزهای بعد مجسمه‌های شاه به دست مردم - با خشم - و یا توسط عوامل حکومت - با احترام - پایین کشیده شد. البته رفتن شاه حادثه تلخی را در اهواز موجب شد و آن طغیان بخشی از ارتش بود. عامل تحریک نظامیان در

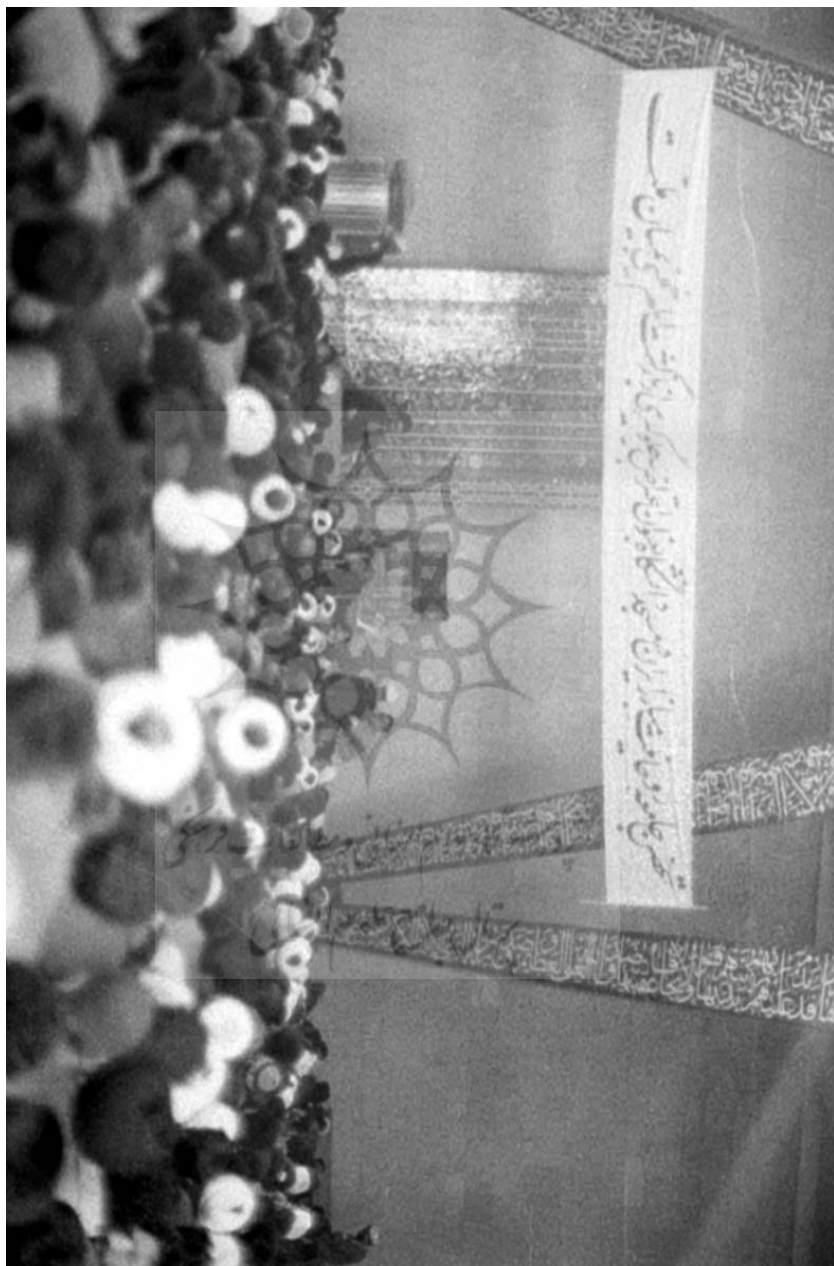
اهواز، استاندار خوزستان بود. او در پادگان ارتش سخنرانی کرد و به دنبال آن گروهی از نظامیان با ادوات جنگی به شهر ریختند و جنایاتی مرتکب شدند که بعدها به چهارشنبه سیاه معروف شد.

اربعین (۵۷/۱۰/۲۹) سومین نماد فراندوم ملی ایران محسوب می‌شود. راهپیمایی آن روز، پس از راهپیمایی‌های تاسوعا و عاشورا (۱۹ و ۲۰ آذر) که با تدارک روحانیان شکل گرفت، یکی از ضربه‌های کاری بر پیکر رژیم پهلوی بود. بسان عواقبی که در پی حرکت تاسوعا و عاشورا با ظهور چماقداران در برخی از شهرها رخ نمود، از فردای اربعین نیز با حمایت دولت، امرای نیروهای مسلح و دستگاه نیمه‌جان امنیتی، چماقداران ظاهر شدند و از مردم زهر چشم گرفتند. جلوه دیگری که دولت بختیار برای نشان دادن وجود طرفدارانی از خود و حکومت سلطنتی نشان داد، تظاهراتی بود که روز چهارم دی و به ویژه پنجم دی با عنوان طرفداری از قانون اساسی شکل گرفت. مشارکت خانواده نیروهای مسلح و نظامیان که با لباس شخصی در این حرکت حاضر شدند، بسیار چشمگیر بود.

پس از خروج شاه، امام مترصد بازگشت به ایران بودند. این تصمیم در چهارم بهمن ماه علنی شد و ایشان اعلام کردند، که ششم بهمن ماه در ایران خواهند بود. پخش شدن این خبر، جوش و خروشی در میان مردم افکند و تدارک وسیعی برای استقبال از ایشان شکل گرفت. گروه‌های زیادی از شهرستان‌ها عازم تهران شدند. بختیار که در برابر این خیر منفعل شده بود، چاره‌ای جز بستن فرودگاه مهرآباد نیافت. پیش از این کارکنان هواپیمایی ملی ایران، یک فروند هواپیما را برای پرواز به سوی پاریس و بازگرداندن امام آماده کرده، نام آن را «پرواز انقلاب» نهاده بودند. با بسته شدن فرودگاه‌ها و از کار انداختن پرواز انقلاب، بازگشت امام به تأخیر افتاد. ایشان در پیامی به ملت ایران گفتند، چند روز دیگر به ایران آمده «و چون سربازی در کنار شما به مبارزه علیه استعمار و استبداد تا پیروزی نهایی ادامه [خواهم داد]».







تخصیص جامعه روحانیت در مسجد دانشگاه

### منزل بیست و پنجم

روز ششم بهمن مردم سراسر کشور منتظر ورود امام خمینی بودند. آنها در میدان آزادی و اطراف فرودگاه - برای دیدن امام - و بهشت زهرا - برای شنیدن سخنان امام - گرد هم آمده بودند، اما با انتشار خبر بسته شدن فرودگاه مهرآباد توسط دولت شاپور بختیار، خشم مردم فزونی گرفت و بار دیگر تقابل نیروهای مسلح و توده‌های مردم در شهرهای گوناگون آغاز شد و آن چه به جا ماند، خون بر زمین ریخته تعدادی از شهروندان بود؛ خونی که گریبان پیکر نیمه‌جان دولت شاهنشاهی را بیشتر فشرد. دولت بختیار، برای این رویارویی اعلامیه داده، گفته بود، هر اجتماعی باید با مجوز دولت برپا شود. اعتراض‌های مردمی در هفتم بهمن با زمینه‌ای که ۲۸ صفر، سالگرد رحلت حضرت محمد(ص) و شهادت امام حسن مجتبی(ع)، ایجاد کرده بود، در راهپیمایی‌های بزرگ در بیشتر شهرها رخ نمود. همه صداها علیه بختیار و حاکمیت نظام شاهنشاهی بود. تهران در هشتم بهمن چهره خونینی داشت. می‌توان گفت، پس از ۱۷ شهریور، چنین قتل‌عامی در تهران صورت نگرفته بود. کانون حوادث، خیابان‌های اطراف دانشگاه تهران، میدان آزادی و اطراف فرودگاه مهرآباد بود. آن چه شور تازه‌ای به مخالفت‌ها داد، تحصن روحانیان در مسجد دانشگاه تهران بود. روحانیان سرشناس تهران در مسجد دانشگاه تهران متحصن شدند و اعلام کردند، تا آمدن امام خمینی به وطن این بست سیاسی را ادامه خواهند داد. حمایت‌های مردمی از اقدام روحانیان، خیابان‌های اطراف دانشگاه تهران را پر از جمعیت کرد. حمایت‌ها از این تحصن، نه تنها از پایتخت، بلکه از دیگر شهرها هم آغاز گردید. سندها می‌گویند که ترمز نظامیان از یگان‌های تحت امر خود چنان گسترش یافت که سران ارتش را به چاره‌جویی‌های تازه‌ای واداشت. آنان از یک طرف نگران گسترش ترمزها و از سوی دیگر در انتظار درگیری نیروهای موافق و مخالف از زیرمجموعه پیکر ارتش بودند. آنها به وضع شنیدند، نظامیان در خیابان‌ها چه شعاری می‌دادند: ما پرسنل نظامی هستیم، ما منتظر خمینی هستیم.

روز هشتم بهمن دو سرتیپ و یک سرهنگ هوانیروز در اصفهان به صف تظاهرکنندگان مردمی پیوستند و علیه شاه شعار دادند. این حادثه بی‌سابقه‌ای بود. این نظامیان بلندپایه خیلی زود دستگیر و به تهران منتقل شدند.

گسترش اعتراض‌ها برای جلوگیری از ورود امام کار را به جایی رساند که شاپور بختیار با شرکت در مصاحبه‌ای مطبوعاتی گفت: «با صدای بلند اعلام می‌کنم که حضرت آیت‌الله هر وقت میل داشته باشند می‌توانند به کشور بازگردند.» این اظهارات، روز نهم بهمن بیان شد اما تأثیری در فروکش کردن مخالفت‌ها نداشت. حدود ۳۰۰ هزار تن در قم و حدود یک میلیون نفر در مشهد در همین روز راهپیمایی کردند.

همچنان که گفته شد، تحصن روحانیان تهران، الگوی تحصن‌های دیگر شد. حداقل در قم، مشهد و اصفهان چنین اعتراضی شکل گرفت؛ و این محمل دیگری برای تجمع‌های مردمی در محل‌های تحصن بود. افزایش فشارها به جایی رسید که آیت‌الله دکتر محمد مفتاح در آخرین ساعات روز دهم بهمن به عنوان عضو کمیته مرکزی استقبال از امام خمینی، خبر خوش را به مردم داد. او به یکی از نشریه‌ها گفت، طبق توافق به عمل آمده صبح روز پنج‌شنبه، ساعت ۹ صبح ۱۲ بهمن، هواپیمای حامل امام در فرودگاه مهرآباد به زمین خواهد نشست. دولت بختیار خیلی زود عقب‌نشینی کرده بود.

روز یازدهم بهمن مردم هیجان‌زده بودند و هر چه به ساعات پایانی روز نزدیک می‌شدند، این هیجان افزایش می‌یافت. امام در یازدهم بهمن در نامه‌ای از دولت و ملت فرانسه تشکر کردند و میهمان‌نوازی آنها را ستودند. ایشان همان روز در محله نوفل‌لوشاتو حاضر شده با ساکنان آن دیدار و گفت‌وگو کردند. این دیدار خداحافظی بود.

با این که دولت بختیار مجبور به پذیرش ورود امام به وطن شده بود، اما عقب‌نشینی خود را با رژه نظامیان در سطح شهر جبران کرد. نظامیان با ادوات نظامی روز یازدهم بهمن به خیابان‌های تهران آمدند و قدرت‌نمایی کردند. کارکنان اعتصابی و به انقلاب پیوسته رادیو - تلویزیون ملی ایران در تدارک پخش مراسم ورود رهبر انقلاب بودند. اما پخش مراسم در نخستین دقایق آن قطع شد. هواداران سلطنت با قدرت نظامیان حاضر در تلویزیون، از پخش مستقیم مراسم جلوگیری کردند. امام در میان امواج انسانی از فرودگاه مهرآباد راهی بهشت‌زهرها شدند و سخنرانی تاریخی خود را درباره تأسیس دولت و حکومت جدید ایراد کردند. شادمانی مردم از ورود امام به ایران تا چند روز آینده در شهرهای مختلف ادامه یافت.

از روز سیزدهم بهمن و پس از استقرار امام در مدرسه‌ای در محلات جنوبی تهران، دیدار قشرهای گوناگون با ایشان شروع شد و همزمان تقابلات پیدا و پنهان بختیار و سران نظامی با روند انقلاب ادامه یافت. مهم‌ترین اقدام در جبهه انقلاب، تشکیل دولت موقت بود. از همان ابتدا گمانه‌زنی‌های مطبوعات روی مهندس بازرگان بود. مذاکره با سران ارتش نیز در دستور کار انقلابیون قرار داشت. امام صراحتاً به این موضوع در سخنرانی روز چهاردهم بهمن خود اشاره کردند؛ هر چند ارتش این اقدام را تکذیب کرد.

ژنرال هایزر روز چهاردهم بهمن با تعیین جانشینی برای خود، ایران را ترک کرد. او به این نتیجه رسیده بود که مثلث ربیعی، بدره‌ای و توفانیان در غیاب او توان انجام کودتا را دارند. امام روز پانزدهم بهمن حکم مهندس مهدی بازرگان را برای تأسیس دولت موقت صادر کردند. در واقع امام پیشنهاد شورای انقلاب را برای تعیین بازرگان پذیرفته بودند. امام در حکم خود با تذکر

این نکته که مهندس بازرگان بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و همبستگی گروهی می‌بایست به تشکیل کابینه خود اقدام کند، خواسته بودند مقدمات همه‌پرسی تغییر نظام حکومتی، تشکیل مجلس مؤسسان (خبرگان) برای تصویب قانون اساسی جدید و انتخابات مجلس را فراهم کند.

این حکم یک روز بعد در مراسمی که تصاویر آن از شبکه انقلاب تلویزیون - نامی که کارکنان اعتصابی تلویزیون به آن داده بودند - پخش می‌شد، خوانده شد.

دیدارهای روزانه امام ادامه داشت. مهمتر از همه دیدار نیروهای نظامی با امام بود. هر روز افرادی از نیروی هوایی و دیگر نیروها به محل اقامت امام می‌آمدند. در چنین حال و هوایی بود که استانیفیلد ترنر رئیس سازمان سیا اعترافات تاریخی خود را ابراز کرد. او گفت، سازمان سیا از قدرت جنبش مخالف در ایران که شاه را به یک تبعید واقعی فرستاد، بی‌خبر بوده و دچار اشتباه شده است. ترنر گفت، هر دستگاه اطلاعاتی دیگری هم بود بیشتر از سازمان سیا نمی‌توانست عمل کند. جملات ترنر چنین پایان گرفت:

پیش‌بینی نکرده بودیم وجود مردی ۷۸ ساله پس از ۱۴ سال تبعید توانسته سازمان‌دهنده یک تشکیلات سیاسی و گردآورنده نیروها باشد. او همچون آتشفشانی عظیم یک انقلاب ملی به راه انداخته است.

با اعلام نخست‌وزیری مهندس مهدی بازرگان، دولت آمریکا خیلی زود واکنش نشان داد و از دولت بختیار حمایت کرد. سه ساعت پس از موضع‌گیری کاخ سفید، رسانه‌های آمریکا نوشتند، سران وزارت امور خارجه آمریکا عمر دولت بختیار را در چند روز آینده تمام شده می‌دانند. این موضوع جیمی کارتر را بسیار عصبانی کرد.

روز هفدهم بهمن مردم به خواست امام در تظاهراتی که نخست‌وزیری بازرگان را تأیید می‌کرد، شرکت کردند. دولت بختیار برای بی‌پاسخ نماندن این کنش، اقدام به مانور هوایی کرد و تعدادی هلی‌کوپتر و هواپیمای جنگی را در آسمان تهران پرواز داد. در همین روز او در مجلس شورای ملی - چند صد متر آن طرف‌تر از محل استقرار امام - حاضر شد و لایحه انحلال ساواک را برای تصویب به مجلس داد. این صحنه‌ای عوام‌فریبانه بود. بختیار چنین قصدی نداشت، چرا که روز هجدهم بهمن با تأسیس حساب تازه‌ای برای ساواک نزد بانک سپه موافقت کرد.

جامعه روحانیت مبارز تهران در دعوتی از مردم سراسر کشور خواست، روز نوزدهم بهمن در یک راهپیمایی بزرگ شرکت کنند و از دولت مهندس مهدی بازرگان حمایت نمایند. این چهارمین راهپیمایی بزرگ پس از تاسوعا، عاشورا و اربعین بود. برنامه‌ریزی روحانیت تهران برای این راهپیمایی مورد توجه دستگاه‌های اطلاعاتی قرار گرفت و آن را در منتهای

طبقه‌بندی‌شده خود منعکس کردند. راهپیمایی‌های نوزدهم بهمن در شهرهای بزرگ میلیونی بود. برخی نشریه‌ها نوشتند، امام آن روز در خانه تقریباً تنها بود. حتی پسر و نوه‌هایش برای شرکت در راهپیمایی به خیابان‌ها رفته بودند. حضور نیروهای نظامی در میان صفوف راهپیمایان بسیار چشمگیر بود.

آن چه در این روز برای تصمیم‌سازان نیروهای مسلح گران تمام شد، حضور نظامیان نیروی هوایی در برابر امام خمینی بود. آنان با لباس‌های شخصی، خود را به مقر امام رساندند، در آنجا لباس‌های نظامی خود را پوشیدند و در برابر امام رژه رفتند. فرمانده این گروه خواسته بود عکاس‌ها از روبه‌رو از چهره نظامیان عکس نگیرند. عکس به همان شکل در روزنامه‌ها چاپ شد. ارتش اصل موضوع را تکذیب کرد؛ حتی در بولتن‌های خود نیز بدان اشاره‌ای ننمود، اما حقیقت همان بود که رخ داده بود. بعد از ظهر نیز گروهی از اعضای هوانیروز اصفهان که خود را به تهران رسانده بودند، با امام دیدار کردند و در همین روز یک هزار نفر از کادر پایگاه ششم نیروی هوایی بوشهر به نفع امام خمینی در بوشهر تظاهرات کردند. ارتش عملاً شکاف برداشته بود. همه این حوادث باعث نشد که امام با برخی از اعضای خانواده خود در ساعات پایانی شب به زیارت حضرت عبدالعظیم (ع) در شهر ری نرود. این خبر در جرایدی که بیستم بهمن منتشر شد، منعکس گردید.

۱۳۶

جرقه واپسین حادثه‌ای که نفس‌های به شماره افتاده پیکر نظام شاهنشاهی گرفت، در شب بیستم بهمن زده شد. پادگان دوشان‌تپه مکان این حادثه بود. آن شب گروهی از افراد نیروی هوایی مستقر در پادگان برای دیدن فیلم ورود امام خمینی به وطن در سالن ویژه‌ای گرد هم آمدند. برخی منابع نوشته‌اند، توهین یک سلطنت‌طلب به امام در فیلمی که پیش از آن (از تجمع طرفداران قانون اساسی در ورزشگاه امجدیه تهران) پخش شد، خشم نظامیان طرفدار انقلاب را موجب گشت. اما بیشتر منابع از صلوات اعضای نیروی هوایی به هنگام پخش تصویر امام خبر داده‌اند. این صدای روحانی، گارد شاهنشاهی مستقر در پادگان را برافروخته می‌کند و به سالن نمایش هجوم می‌آورند. تیراندازی شروع می‌شود. مردم خیلی زود آگاه شده، خبر را در سراسر تهران پخش می‌کنند. درگیری‌های مسلحانه گارد و نیروی هوایی، تا ساعاتی از صبح روز بیست‌ویکم بهمن ادامه می‌یابد.

از نخستین ساعات روز بیست‌ویکم بهمن، تهران آبدستن رخدادهای دیگری است. آن روز صبح گارد بار دیگر یورش خود را به پادگان و این بار از بیرون درها آغاز می‌کند. درگیری‌ها به شرق تهران سرایت می‌کند و مردم همدست و هم‌آوا با نیروی هوایی به مقابله برمی‌خیزند. هم‌زمان در غرب تهران و در پایگاه هوایی پادگان مهرآباد، صدای تیراندازی شنیده می‌شود.

لحظاتی بعد، ۱۵۰۰ تن از نظامیان این نیرو به طرفداری از انقلاب از پادگان خارج شده، راهی خیابان‌ها می‌شوند. اسلحه‌خانه پادگان دوشان‌تپه که با هماهنگی نظامیان مستقر در آن در اختیار مردم قرار گرفته بود، ورق رویارویی‌ها را برمی‌گرداند. مردم و نیروی هوایی چنان مقاومتی نشان می‌دهند که به گارد شاهنشاهی دستور عقب‌نشینی می‌دهند. خیابان‌ها سنگربندی می‌شود. سران ارتش چاره را در صدور اطلاعیه جدید فرمانداری نظامی تهران و حومه می‌بینند. در این اطلاعیه ساعات منع رفت و آمد از ۱۶:۳۰ تا ۵ صبح روز بعد تعیین می‌شود. همه چیز خبر از بوی کهنه کودتا می‌دهد. اطلاعیه، ساعت دو بعد از ظهر از اخبار سراسری رادیو پخش می‌شود. امام بلافاصله پس از شنیدن خبر، پیامی به ملت ایران می‌نویسد و اقدام سران ارتش را خدعه و خلاف شرع می‌خواند. گروه‌هایی با خودرو و بلندگو در خیابان‌ها راه افتاده، پیام امام را به اطلاع اهالی تهران می‌رسانند. هجوم به کلاتری‌ها آغاز می‌شود. مردم مسلح شده و افرادی از نیروی هوایی، تعدادی از کلاتری‌های تهران را تسلیم می‌کنند. تعدادی تانک که از مناطق شرق تهران در خیابان تهران‌نو به حرکت افتاده بودند، به آتش کشیده می‌شود. بقیه تانک‌ها عقب‌نشینی می‌کنند. خواست امرای ارتش کودتا بود. این را فرمانده پادگان گارد آهنین، رئیس ستاد پلیس تهران و اعضای ارشد گارد شاهنشاهی چند روز پس از پیروزی انقلاب اذعان کردند.

فرمانداری نظامی تهران در اطلاعیه‌های بعدی خود - شماره ۴۱ و ۴۲ - بار دیگر ساعات منع رفت و آمد را کاهش می‌دهد. اما اینها نیز مانند اطلاعیه شماره ۴۰ تأثیری در حضور مردم در خیابان‌ها ندارد.

تهران از شب ۲۲ بهمن در اختیار مردم قرار گرفت. پیش از ظهر روز ۲۲ بهمن ارتش چاره‌ای جز تشکیل جلسه ندید. شورای عالی ارتش تشکیل جلسه داده، اعلام بی‌طرفی می‌کند. همزمان با این تصمیم، بختیار ناپدید می‌شود. ساختمان نخست‌وزیری به دست مردم می‌افتد. خبر بی‌طرفی ارتش ساعت ۲ بعد از ظهر از رادیو به آگاهی مردم می‌رسد. شادمانی مردم آغاز گشته، خیابان‌ها مملو از خودروهایی می‌شود که حامل این شادی تاریخی هستند. امام دو پیام پیاپی به مردم می‌دهند: آمادگی خود را از دست ندهید؛ به سفارت‌خانه‌ها حمله نشود؛ از غارت، آتش‌سوزی و مجازات خودسر متهمان جلوگیری گردد؛ از، از بین بردن آثار علمی و فنی، صنعتی و هنری و اتلاف اموال عمومی خودداری شود.

انقلاب پیروز شده بود.













حادثه تاریخی بیعت نظامیان با امام در روز ۱۹ بهمن



نیروی هوایی به مردم پیوست - ۲۱ بهمن













پرويشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي  
پرتال جامع علوم انساني

